

پیروزی حق و شکست باطل

**مناظره‌ای
با برخی از شیعه‌های امامیه**

بین:

**دکتر مجدی محمدعلی مصری
و برخی علمای رافضی اثنی عشری**

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam۴۱۱.com

این کتابچه مناظره‌ای علمی است با یکی از سران شیعه اثنا عشری در مورد اصول الهی هدایت بخش ما، و اصول شیطانی گمراه‌کننده آنها، و این مناظره الحمدلله با پیروزی حق و شکست باطل به پایان رسید، و اهل سنت همواره سربلند و پیروزند و شیعه امامیه سرشکسته، خواری و ننگ از چهره‌شان هویداست.

پس ستایش خداوندی را سزااست که می‌فرماید:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾ [الإسراء: ۸۱]

«و بگو حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است.»

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

اهداء.....	۵
مقدمه.....	۶
باب اول: پیروزی حق.....	۱۳
فصل اول: مناظره اول و عقب نشینی سید شیعه.....	۱۴
مقدمه مناظره.....	۱۴
سبب مناظره.....	۱۵
جوان حیران از حالت خود و علت حیرتش سخن می گوید:.....	۱۶
علاج حیرت تو آسان است.....	۲۳
دیدار دوّم.....	۳۵
مناظره.....	۳۷
فصل دوّم: تتمه مناظره و پیروزی حق.....	۷۵
باب دوّم: مناظره دوّم و پیروزی حق.....	۹۶
پایان مناظره و پیروزی حق.....	۹۶
فهرست مراجع و منابع.....	۱۵۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهداء

به هر مسلمان پاکی که به کتاب خدا و سنت پیامبر بزرگوارش ﷺ چنگ می‌زند و از راه مؤمنان یعنی اصحاب بزرگوار پیامبر ﷺ پیروزی می‌کند، و خویشاوندان و آل بیت پیامبر ﷺ را دوست می‌دارد.

این کتاب را به او اهدا می‌کنم تا بیش از پیش به اصولی که باورهای گروه رستگار (اهل سنت) بر پایه‌های آن استوار است تمسک بجوید.

به هر عالم و دانشمندی که بر علم خویش عمل می‌نماید و برای نشر سنت و مبارزه با بدعت تلاش می‌کند و در راه پیروزی حق و نابودی باطل می‌کوشد. تا بداند که در راه مبارزه با اهل بدعت و گمراهی برادرانی دارد که او را یاری می‌نمایند و در مقابل مشرکان و کفار سینه سپر می‌کنند.

و به هر کسی که در میان راههای تفرقه و گمراهی به دنبال صراط مستقیم خدا می‌گردد.

تا حق را از باطل و هدایت را از گمراهی و سنت را از بدعت و ایمان را از کفر و پاکیزگی را از آلودگی و رستگاری را از ناکامی تشخیص بدهد و بداند.

و به هر کسی که برای وحدت پوچ و تقارب دروغینی اشک می‌ریزد که جنایتکاران با آن ساده‌دلان و آنان را که حسن نیت دارند فریب می‌دهند.

تا بداند که در میان نور و ظلمت و در میان کفر و ایمان و در میان پرهیزگاری و بی‌دینی راه میانه‌ای وجود ندارد. و تا آن که بداند که مسلمان راستین به ستمگران و گمران نمی‌گردد و به آنان متمایل نمی‌شود زیرا او به فرموده الهی عمل می‌کند که می‌گوید: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ...﴾ [هود: ۱۱۳] «و به ستمگران گرایش پیدا می‌کنید که آنگاه آتش دوزخ شما را فرا می‌گیرد.»

مقدمه

ان الحمد لله، نحمده و نستعينه و نستغفره، و نعوذ بالله من شرور انفسنا و سيئات اعمالنا، من يهدي الله فلا مضل له، و من يضل فلا هادي له، و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، واشهد ان محمداً عبده و رسوله، صلى الله عليه و سلم و بارك عليه و على آله و صحبه اجمعين. و بعد.

در حديث صحيح از پيامبر ﷺ روايت شده است كه امت اسلامي به هفتاد و سه گروه تقسيم خواهد شد و همه اين گروهها به جز يك گروه به دوزخ مي روند. گروه رستگار همان گروهي است كه به آنچه پيامبر ﷺ و اصحابش بر آن بوده اند چنگ مي زنند، همان اصحابي كه آنان پيشواي مؤمنان و سرور پرهيزگاران و بهترين مردم بعد از پيامبران هستند، و بهترين امتي هستند كه براي هدايت مردم آفريده شده اند، خداوند متعال مي فرمايد:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ١١٥] عقیده و شیوه‌ای که گروه رستگار (اهل سنت و الجماعت) بر آن هستند براساس تمسک به سنت پيامبر و پیروی از راه مؤمنان استوار است.

علمای گروه رستگار، اصول گمراهی هفتاد و دو فرقه ی گمراه، که سزاوار و عید دوزخ هستند را بررسی نموده اند و همه به این نتیجه رسیده و بر آن اتفاق کرده اند که گمراه ترین این فرقه ها شیعه هستند و آنان آن را شیعه باطل، یا شیعه گمراهی، و یا شیعه هوا و هوس نامیده اند. شیعه هوا و هوس گمراه ترین فرقه های اسلامی است زیرا آنها قومی هستند که باورهایشان نه براساس عقل استوار است و نه مستندی شرعی دارند، پس آنان مانند حیوانات بلکه گمراه ترند.

و آنچه مشکل را بیش تر از این می نماید این است که شیعه گمراه خودشان تقریباً به سیصد گروه گمراه تقسیم می شوند و گمراه ترین آن، فرقه اثنا عشری است، چون اثنا عشری ها به همه گمراهی های گذشته و کنونی، محکم چسبیده اند، و هر جا که صراط مستقیم باشد با آن مخالفت می نمایند.

دین و آئین این فرقه گمراه براساس اصولی بسیار پوچ و گمراه‌کننده استوار است، دین آنها بر پایه تردیدافکنی در حقانیت کتاب خدا و بر پایه انکار سنت و غلو در ائمه و تکفیر صحابه پیامبر ﷺ و مخالفت با آنها استوار است، و همچنین دروغ و نفاق و فریب و تجاوز به زنان به نام صیغه و تجاوز به جان و مال و ناموس مردم به نام مبارزه با دشمنان اهل بیت از اصول دین آنهاست. آنها مدعی هستند که آنان پیروان اهل بیت می‌باشند و حال آن که آنها بزرگترین مخالفان اهل بیت هستند و بلکه از رهنمود اهل بیت متنفر و گریزانند. اما با وجود گمراهی و فساد و دروغ و نفاق که شیعه امامیه با خود دارند در این روزها فعالیت زیادی می‌کنند تا مردم را از راه حق و صراط مستقیم بازدارند، شیطان در این راستا یاور آنهاست و آنان را تشویق می‌کند تا سعی و کوشش خود و وقت و مال خود را برای نشر و گسترش بدعت خویش و فراگیرکردن کفر خود و یاری نمودن باطل خویش مبذول دارند.

و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُفْقَهُنَّهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿٣٦﴾ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٣٧﴾﴾ [الأنفال: ۳۶ و ۳۷] «کافران اموال خود را خرج می‌کنند تا از راه خدا بازدارند آنان اموالشان را خرج خواهند کرد اما بعداً مایه حسرت و ندامت ایشان خواهد گشت و شکست هم خواهند خورد. بی‌گمان کافران همگی به سوی دوزخ رانده می‌گردند و در آن گرد آورده می‌شوند. تا خداوند ناپاک را از پاک جدا سازد و برخی از ناپاکان را بر برخی دیگر بیفزاید و جملگی ایشان را روی هم انباشته کند و آنگاه به دوزخشان بیندازد آنان زیانکارند.»

و من وقتی دیدم که اینها بعضی از مسلمین ساده لوح را به نام دوستی و محبت اهل بیت به سوی مذهب گمراه شیعه می کشانند وحشت زده شدم، ساده دلان ما نمی دانند که ادعای محبت اهل بیت فقط پوششی است که بوسیله آن مسلمین را از دین و ایمان و اسلامشان جدا کنند و آنها را بر آن دارند تا در قرآن شک نمایند و به خداوند کفر بورزند و اصحاب را فحش و ناسزا بگویند و با مسلمین دشمنی ورزند.

وقتی می دیدم که مخالفان حق و شیعه باطل به باطل خود پایبند هستند و برای گسترش آن می کوشند و اهل حق برای آئین راستین خود کاری نمی کنند غیرتم به جوش می آمد اما انسان چه می تواند بکند جز آن که بگوید: «لا حول و لا قوة الا بالله، ان الله و انا اليه راجعون»

خواست خداوند چنین بود که من هم در مبارزه با این فرقه گمراه سهمی داشته باشم، چنانچه روزی یکی از جوانان حیران و سرگردان اهل سنت نزد من آمدف علت حیرت او این بود که دستهای پلید و آلوده شیعه به سوی او دراز شده بودند و از آن جا که این جوان از عقاید اهل سنت و حقیقت این تباهکاران پلید ناکس اطلاعی اندک داشت بنابراین آنها از همین رهگذر بر او وارد شده بودند، و توانسته بودند گاهی با مکر و فریب و گاهی با تشویق و تطمیع و گاهی با اظهار دوستی دروغین به جنگ عقیده درست و صحیح او بروند. و آنان خود را دوستان اهل بیت معرفی کرده بودند از این رو آن جوان بیچاره آنان را فرشتگان الهی و شهسواران میدان حق گمان برده بود، اما خیلی زود به او فهمانده بودند که اگر کسی اهل بیت را دوست دارد حتماً با دشمنان آنها دشمن باشد و دشمنان اهل بیت را نفرین کند و ناسزا بگوید، جوان بیچاره گمان برده بود که دشمنان اهل بیت یهودیان و مسیحیان یا مشرکین و ملحمدان و بت پرستان یا دیگر دشمنان اسلام و مسلمین هستند، اما مصیبت اینجا بود که به او خبر دادند که دشمنان اهل بیت صحابه علیهم السلام هستند که مرتد و کافر و زندیق و منافق بوده اند!!

و از طرفی او قرآن را می‌خواند و به یقین می‌داند که اصحاب کرام پیشوای مؤمنان و حاملان اسلام و شه‌سواران میدان حق هستند و خداوند آنها را برای به دوش گرفتن امانت دین خویش برگزیده است و آنان را بهترین امتی قرار داده که به سود مردم آفریده شده‌اند، و آنان را بهترین یاوران پیامبران قرار داده است، و همواره در قرآن می‌خواند که خداوند از صحابه اعلام رضامندی می‌نماید و آنان را می‌ستاید، و آنان را به پرهیزگاران و نیکوکاران، مؤمنین، مجاهدین، صابرين و شاکرین خطاب می‌نماید، اینجا بود که آن جوان در مورد دوستان شیعه خود شک کرد، و اینجا بود که آن گرگهای در لباس میش صدها روایت دروغین که حکایت از ستم صحابه علیهم‌السلام بر اهل بیت می‌نماید برای او آوردند و او به تمام اسلام خود مشکوک شد و آرزو کرد ای کاش به دنیا نیامده بود، و در این هنگام پیش من آمد و از حیرت خود شکایت کرد و به دنبال حقیقت می‌گشت.

من حقیقت روشن و درخشان را برای او بیان کردم و او را آگاه نمودم که اهل حق اهل سنت هستند که پیروان قرآن و سنت می‌باشند و دوستان اصحاب و اهل بیت پیامبرند و اهل اتحاد و وحدت و اهل اسلام و ایمان و احسان هستند.

و همچنین او را از حقیقت این شیطان‌ها آگاه کردم و او را با خبر نمودم که اینها کافر و مرتد هستند، و بیشتر علمای اسلام به کافر بودنشان حکم کرده‌اند، و اگر تقیه و نفاق و دورویی آنها نبود حتی کودکان و زنان و دیوانگان به کافر بودن آنها حکم می‌کردند.

و به او گفتم که پیروان دین امامیه تمام تلاش و سعی‌اشان این است که هر کفری را که ملت‌های کافر به زبان آورده‌اند گرد آورند و هر شرکی را که بت‌پرستان مشرک گذشته بدان گرفتار بوده‌اند فراهم آورند، و هر غلو و اغراقی که یهودیان و مسیحیان و منحرفان در منجلا ب آن سقوط کرده‌اند را به عنوان دین ارائه دهند و آنها همه بی‌بندوباری‌هایی را که باطنی‌ها و ملحمدان دارا بوده‌اند دارا هستند و همه گمراهی‌ها و بدعت‌ها و خرافات‌هایی که فرقه‌های گمراه معاصر در آن دست و پا می‌زنند شیعه نیز در آن غرق هستند.

آنها فرومایگی‌اشان را از یهودیان و گمراهی و غلوشان را از مسیحیان گرفته‌اند و بیشتر عقایدشان را از مجوسیان فرا گرفته‌اند و تقیه و نفاق را از ملحدان گرفته‌اند. عقیده جهمی را از جهمیه گرفته‌اند و از قدریه - مجوس این امت - بدعتشان را و از معتزله گمراه اعتزال را و از خوارج حماقت و سبک سری شان را گرفته‌اند. و به او گفتم که شیعه دوازده امامی هیچ گمراهی را ترک نکرده‌اند مگر آن را فرا گرفته‌اند و هیچ جهالت و خرافاتی نیست مگر آن که بدان ایمان آورده‌اند، و هر کجا گمراهی و غلو و خیانتی یافته‌اند آن را به تن کرده‌اند، پس آنان شیعیان شیطان‌ها هستند و شیطان‌هایی از نوع انسان می‌باشند، و آنان منافقان حقیقی هستند که ادعای ایمان می‌نمایند اما کفر و نفاق خود را پنهان می‌کنند و مؤمنان پرهیزگار را فریب می‌دهند و آنها را از دایره ایمان بیرون آورده و به کفر می‌برند و از یقین خارج کرده و وارد شک می‌نمایند و آرامش و اطمینان را از مؤمنان سلب می‌کنند و آنان را گرفتار حیرت و سرگردانی می‌نمایند، و تنها چیزی که مایه دلجویی ماست فرموده الهی است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۴۵]

«منافقان در پایین‌ترین جایگاه دوزخ هستند و هیچ یابوری نخواهند داشت.»

سخنان من دوستم را راحت کرد و او اعتمادش به اسلام و ایمان و تقوایش بازگشت و با وضعیتی خوب در حالی که اصحاب علیهم‌السلام را گرامی می‌داشت از پیش من رفت. روز دوم باز پیش من آمد و گفت، شیعه‌ها جمع شده‌اند و منتظر شما هستند و آنان تصمیم گرفته‌اند با شما مناظره کنند، با توکل بر خدا با آنها مناظره کن. به او گفتم: این قوم تا آخرین گرفتار هوا و هوس خود هستند، و آنها حق را از هیچ کس حاضر نیستند بشنوند. و آنان دروغ‌گوترین مردم هستند که دروغ را دین و عبادت و فضیلت و مایه تقرب به خدا می‌دانند، و هر قشری از مردم که دروغ در آن رواج داشته باشد حق را نمی‌پذیرند و به آن گوش نمی‌دهند و اگر آن را بشنوند پند نمی‌پذیرند، و شیعه‌ها قومی فریبکار هستند که غیر از آنچه در دل دارند چیزی دیگر اظهار می‌کنند، و مناظره با آنها فایده‌ای ندارد.

و علاوه از این آنان قومی هستند که عقل و خرد ندارند که پند بپذیرند و همچنین روایات و نصوص صحیحی ندارند که بدان مراجعه کنیم و بوسیله آن با آنها بحث و مناقشه نماییم، آنان مجموعه‌ای از عواطف و احساسات دروغین و تعصب جاهلانه و خرافات و افسانه‌هایی را که هیچ دین و عقلی نمی‌پذیرد به عنوان دین پذیرفته‌اند و با آن زندگی می‌کنند و شیفته و دل‌باخته این احساسات و خرافات و افسانه‌ها هستند، پس کجا مناقشه و مناظره با آنها فایده‌ای خواهد داشت؟!

اما دوستم قانع نشد و من با دلی ناخواسته برای مناظره رفتم و در حقیقت تقدیر الهی بود که با آنها مناظره کنم.

و این مناظره طولانی شده و بیشتر موارد اختلافی در آن مطرح گردید و به مدت دو روز همه روزه بعد از نماز عشاء تا نماز صبح ادامه یافت.

من به فضل خداوند و توفیق او حق به راحتی به زبانم می‌آمد تا اینکه در پایان مناظره دوستم فریاد برآورد: ستایش خداوندی را سزااست که حق را آشکار کرد، ستایش خداوندی را سزااست که حق را آشکار کرد، من اینک دوباره به دنیا آمدم و طعم حق را چشیدم، سپاس خداوندی را که حق را بر زبان تو بلند کرد.

و شیعه در این مناظره سرشکسته و خوار بودند و بوسیله حق زبانشان بسته شده بود، پس سپاس می‌گویم خداوندی را که حق و دلیل را آشکار نمود، تا هر آن کس از حاضران که هلاک می‌شود از روی دلیل هلاک گردد و هر آن کس که زنده می‌گردد از روی دلیل زنده بماند، و برای آن که مسلمین مستفید گردند و افراد غافل از خطر اینها آگاه شوند و آنانی که اغفال شده‌اند از همراهی و همنشینی اینان برحذر داشته شوند، و برای آن که ساده‌لوحانی که اشک وحدت و تقریب بین مذاهب را سر می‌دهند شرکت کرده شوند و علمای پاکدل حقیقت اینان را بدانند و از کفر و شرک و بدعت و گمراهی و جهالت و خرافات و دروغ و فریب و نفاق و خیانت و بی‌بندوباری و فساد و الحاد و ... اینها آگاه شوند، به خاطر همه این موارد بر آن شدم تا این برخورد صادقانه و دلیل

روشن را سپرد قلم نمایم و آن را بنگارم. امیدوارم خداوند آن را برای مسلمین سودمند بگرداند و مشارکتی باشد در راه آگاه کردن مسلمین از حقیقت دشمنان فریبکار و مکارشان. اجراء پاداش خویش را از خداوند مسئلت می نمایم.

مؤلف

مجدی بن محمد بن علی بن محمد

جمعه هیجدهم ربیع الثانی سال ۱۴۱۷ ه ق

باب اول: پیروزی حق

این باب مشتمل بر دو فصل است:
فصل اوّل: مناظره اوّل و عقب‌نشینی سید شیعہ
فصل دوّم: تتمه مناظره و پیروزی حق

فصل اول:

مناظره اول و عقب‌نشینی سید شیعه

مقدمه مناظره

آنچه پیش روی دارید مناظره‌ای است که بین من و یکی از سادات شیعه دوازده امامی انجام گرفته است، تقدیر الهی چنین بود که من در این مناظره شرکت کنم. بدون آن که از پیش برای آن ترتیبی اتخاذ کرده باشم اما خواست الهی چنین بود که به بهانه این مناظره حق برای افرادی از اهل سنت که فریب دعوت پلید یکی از مؤسسات شیعه را خورده بودند واضح و روشن گردد، این مؤسسات به ظاهر دم از تقریب مذاهب و وحدت می‌زنند اما در واقع برای گسترش مذهب شیعه در میان آن دسته از جوانان اهل سنت که اطلاعات کافی از عقاید خویش ندارند فعالیت می‌کند. آنها می‌خواهند با این فعالیت‌ها جوانان را درباره قرآن و سنت دچار شک و تردید نمایند و باور و اعتماد آنها را در مورد اصحاب پیامبر که مورد تأیید خدا هستند را به شک و تردید تبدیل کنند و جوانان را بر آن دارند تا در عدالت و مقام این الگوهای نیکو شک کنند و آنها را نفرین و ناسزا بگویند و تجاوز به جان و مال و ناموس هر مسلمانی را حلال بدانند.

و خلاصه اینکه مؤسسه‌های شیعی می‌کوشند تا جوانان را از حق به سوی باطل و از هدایت به سمت گمراهی بکشانند، و در این راستا از هر مکر و فریبی استفاده می‌کنند، اما هرگز حق نابود نخواهد شد و باطل پیروز نخواهد شد، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱] «و بگو حق آمد و باطل

از میان رفت بی‌گمان باطل نابودشدنی است.»

این مناظره به دارازا کشید و همه جوانب اختلافی بین اهل حق (اهل سنت و الجماعت) و بین اهل باطل (شیعه) را در بر گرفت، و حق روشن گردید، تا اینکه در پایان یکی از فریب‌خوردگان فریاد کشید (ستایش خداوندی را سزااست که حق را آشکار گرداند، ستایش خداوندی را سزااست که حق را آشکار گرداند، اکنون تازه به دنیا آمدم و حق را شناختم، ستایش خداوندی را سزااست که حق را بر زبان تو آشکار گرداند)، و

شیعه خوار و سرشکسته بودند، پس سپاس خداوندی را که حق را آشکار گرداند تا هر کس هلاک می‌شود از روی دلیل هلاک بگردد و هر کس که زنده می‌ماند از روی دلیل زنده بماند.

سبب مناظره

سخت بر این باور هستم که اغلب مناظره با شیعه فایده‌ای ندارد، زیرا آنها به حق دروغ‌گوترین مردم هستند و دروغ را دین و عبادت و مایه تقرّب به خدا می‌دانند، و هر قشری که اینگونه باشد مجادله با چنین قشری فایده ندارد چون که به ظاهر چیزی دیگر می‌گویند و دل و درون خود چیزی دیگر دارند، و حقه‌باز هستند و تا آن جا که می‌توانند فریب می‌دهند و اگر با آنها غالب شوی به ظاهر حق را می‌پذیرد اما در واقع تو را فریب می‌دهد و مجادله و بحث با آنها فایده‌ای به بار نخواهد آورد.

و همچنین آنها قومی هستند که تا بناگوش غرق در هواپرستی می‌باشند و بدین سبب نمی‌توانند به حق گوش دهند یا در آن فکر کنند.

و معضل سوّم این است که آنها نه از عقل و خود کار می‌گیرند و نه نصوص را می‌پذیرند، اگر از نظر عقلی با آنها حرف‌بزنی نمی‌فهمند زیرا آنها با یک سری احساسات فریبده و خرافات جاهلانه‌ای زندگی می‌کنند که هیچ عقل و دینی آنرا نمی‌پذیرد، اما آنها به شدّت شیفته و فریفته این یاوه‌ها و خرافات هستند. و اگر در چهارچوب نصوص و روایات با آنها سخن بگویی خواهی دید که آنها از همه مردم نسبت به نصوص نادان‌تر هستند، احادیثی که ارائه می‌دهند چنین است پدر بزرگم به روایت از جبرئیل به من گفت، یا می‌گویند قلب من به حکایت از پروردگارم گفت..

با توجه به این موارد و مواردی دیگر باور قطعی داشتم که مجادله و گفتگو با اینها فایده‌ای ندارد. کوتاه سخن اینکه بر حسب تقدیر الهی در این مناظره شرکت نمودم. و علت این بود که جوانی خوش‌خو و مؤدب از جوانان اهل سنت که اطلاعی اندک از کتابهای اهل سنت و الجماعت داشت در دام شیعه‌ها افتاده بود و دستهای جنایتکارانه

شیعه به سوی عقل و قلب او دراز شده بود و آنها از رهگذر جهالت و قَلت آگاهی‌اش بر او وارد شده بودند و توانسته بودند از این راه به جنگ عقیده صاف و پاک او بروند آنها با تظاهر به محبت و دوستی موفقی به فریب‌دادن او شده بودند، تا جایی که او گمان برده بود که این شیعه‌ها بهترین مردم و دارای بهترین دین هستند، و وقتی کاملاً به آنها اعتماد کرده بود با او در مورد اهل بیت پیامبر ﷺ سخن گفته بودند و بیان داشته بودند که آنان پیروان اهل بیت هستند همان اهل بیتی که در ادوار تاریخ مورد ستم قرار گرفته است، و ادعا کرده بودند که آنان شیعه و پیروان علی هستند همان علی که پیامبر ﷺ او را برادر خود قرار داد و به او گفت تو برای من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی، و پیامبر در مورد او فرمود: بار خدایا هر کس علی را دوست می‌دارد او را دوست بدار و هر کس با علی دشمنی می‌ورزد با او دشمنی کن، و گفته بودند که ما دوستانِ حسن و حسن و مادرشان بانوی زنان بهشت هستیم، و چنین و چنان هستیم. بالاخره جوان بیچاره گمان برده بود که آنها فرشتگان خداوند هستند که آنها را برای هدایت او فرستاده است... و اینک فرصت را در اختیار او قرار می‌دهم او بهتر حالت و وضعیت خود و وضعیت آنها را برای ما بیان می‌کند.

جوان حیران از حالت خود و علت حیرتش سخن می‌گوید:

آن جوان با اخلاق پیش من آمد، اولین بار بود که با او آشنا می‌شدم، او به من گفت: فلانی من به شدت حیران هستم و آرزو می‌کنم ای کاش به دنیا نیامده بودم. به او گفتم: آرام باش رحمت الهی همه چیز را در بر گرفته است، و ما را فرمان داده که از رحمت او ناامید نباشیم و همچنان او را دلجویی می‌دادم و گمان می‌بردم که در تنگنای سختی گرفتار است اما نمی‌دانستم مشکل او چیست. او به من گفت: چیزهایی خوبی دربارهٔ تو شنیده‌ام و پیش تو آمده‌ام شاید گم شده‌ام را نزد تو بیابم، و نسبت به تو حسن ظن دارم. به او گفتم: بفرما مشکل را بگو شاید اگر خدا بخواهد راه‌حلی بیابی.

جوان گفت: مدت زمانی است که با جوانی شیعه آشنا شده‌ام و با همدیگر دادوستد و رفت و آمد می‌کردیم و روابط محکمی با هم داریم، او در مورد اهل بیت پیامبر ﷺ حرفهای زیادی می‌زد، و در حقیقت عشق و محبت شدید او به اهل بیت بیش از پیش توجه مرا به او جلب کرد، چرا چنین نباشد در صورتی که هر مسلمانی باید اهل بیت را دوست داشته باشد زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشوری: ۲۳]

«بگو از شما مزدی نمی‌خواهم مگر دوستی با خویشاوندان.»

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: (هیچ کس از شما نمی‌تواند مؤمن واقعی باشد مگو آنکه مرا از پدر و فرزندش و از همه مردم بیشتر دوست داشته باشد)، و تردیدی نیست که مؤمن خویشاوندان پیامبر ﷺ را از خویشاوندان خود بیشتر دوست می‌دارد.

با وجود آن که چون هر سنی می‌دانستم که شیعه قومی گمراه و بدعت‌گذار هستند تعلق و رابطه‌ام با این جوان شیعه بیشتر و عمیق‌تر شد. و روز به روز او به من نزدیکتر می‌شد و بیشتر محبت او در دلم جای می‌گرفت. تا جایی که او با ماشین خودش پیش من می‌آمد تا بسیاری از کارهایم را انجام دهد، و او توانست با بزرگواری و مهرورزی‌اش مرا بخود، چنان که شاعر می‌گوید: (هرگاه با انسان بزرگواری محبت و نیکی کردی گویا مالک او شده‌ای)

او از عقاید بسیار خوب و نیکویی سخن می‌گفت که قبل از آن من گمان می‌بردم که شیعه از چنین عقایدی فرسنگها فاصله دارند، او می‌گفت که او و همه شیعه‌ها پیامبر و دخترش فاطمه زهرا را دوست دارند، فاطمه‌ای که پیامبر ﷺ در مورد او فرموده است (فاطمه پاره تن من است، هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است) و فاطمه بانوی زنان بهشت است، و می‌گفت حسن و حسین که سرور جوانان اهل بهشت هستند را دوست داریم، و می‌گفت من و همه شیعه علی را برادر و دوست و داماد پیامبر را دوست داریم، من هیچ اعتراضی نمی‌کردم و در

دل خود به او حق می‌دادم و او را بزرگ می‌داشتم و به او می‌گفتم: ما هم همین‌طور اینها را دوست می‌داریم، و او هم به ناچار چیزی نمی‌گفت.

روابط من با او محکم‌تر شد و او مرا پیش دوستانش که همه مانند او خوش اخلاق و مهربان بودند می‌برد، و من احساس می‌کردم اینها انسان نیستند بلکه فرشتگانی هستند که روی زمین راه می‌روند، هرگاه کاری می‌داشتم او سر صبح پیش من بود، و هر وقت می‌خواستم به جایی بروم همه می‌خواستند مرا برسانند، و اینطور مهربانی و دوستی تا اینکه کتاب زیبایی به من دادند که در آن چیزی از آنچه درباره شیعه شنیده بودم یافت نمی‌شد، و همیشه آن کتاب را به خاطر دارم که مرا بر آن داشت تا درباره شیعه فکر کنم، اسم آن کتاب «أهل البيت مقامهم، منهجهم، مسارهم»، بوده این کتاب مملو از احادیثی بود که به محبت اهل بیت فرا می‌خواندند و اهل بیت در آن احادیث مورد ستایش قرار گرفته بود و همچنین همه این احادیث مورد تأیید اهل سنت بود، اما این کتاب آهسته آهسته مرا به سوی عقیده‌ای می‌برد که آنها بدان معتقدند، سؤالاتی در ذهن من پدید می‌آورد و بعد از چند سطر به آن پاسخ می‌گفت، و چنان که از کتاب برمی‌آمد شیعیان به قرآن و حدیث ایمان دارند و اهل بیت را دوست می‌دارند، و هر مسلمان یکتاپرستی باید اینگونه باشد.

بنابراین، از دوستم خواستم که در مورد مذهب شیعه سخن بگوید، و گفتم می‌شنیدم که مذهب شیعه مذهب گمراهی است که اصحاب پیامبر ﷺ را ناسزا می‌گوید و آنها را کافر می‌داند و با اهل سنت دشمنی می‌ورزد و همچنین به تحریف قرآن معتقدند، و اینک می‌بینم که کتابهای شما همه این چیزها را قبول ندارند، بنابراین در مورد تشیع به من بگو. او کتابی به من داد که اسم آن را همیشه به به خاطر دارم آن کتاب (المراجعات)^۱ بود، چند بار این کتاب را مطالعه کردم، و از شیخ بزرگ اظهر که در مقابل همه دلایل و

۱- ناگفته نماند که این کتاب در ایران به زبان فارسی به نام (گفت و شنودهای مذهبی) ترجمه و چاپ شده است.

سخن‌های جوانی از جوانان شیعه آن وقت به نام عبدالحسین شرف‌الدین موسوی تسلیم می‌شود و همه آنچه او می‌گوید را می‌پذیرد تعجب می‌کردم. از دیدن این کتاب بسیار خوشحال شدم و می‌گفتم: چرا اهل سنت این کتاب را نمی‌خوانند، و تصور می‌کردم هیچ مانعی برای وحدت شیعه و سنی جز اینکه علمای ما حقیقت شیعه را نمی‌دانند وجود ندارد، با کمک دوستم وحدت را اینگونه فهمیده بودم که باید همه اهل سنت شیعه شوند تا همه ما سوار بر کشتی نجات شویم کشتی پیامبر ﷺ و اهل بیت او ﷺ.

حدود چهار ماه به همین صورت گذشت، و ارتباط من با برادر شیعه‌ام بیشتر شد تا اینکه همراه با او در جلسه‌های علمی شرکت می‌کردم، و ای کاش نرفته بودم! شاید تعجب کنی! بله ای کاش نمی‌رفتم زیرا عادت داشتم که هر وقت اسم ابوبکر و عمر را می‌شنیدم بگویم: رضی الله عنهما، چون ابوبکر ﷺ صدیق یار غار پیامبر ﷺ است و دومین نفر مسلمان و پدر ام‌المؤمنین عایشه است و بالاتر از همه اینها او خلیفهٔ مسلمین است و عمر فاروق ﷺ کسی است که خداوند بوسیله او اسلام را کمک کرد و شهرها را به دست او فتح نمود و او خلیفه عادل و امیرالمؤمنین است، عقیدهٔ من در مورد ابوبکر اینگونه بود.

اما در آغاز کار صبر می‌کرد، و بارها دوستم برای من از ستمی که بر امام علی شده و حق خلافت او غصب گردیده سخن می‌گفت، اما من حساسیتی نشان نمی‌دادم تا اینکه آن اتفاق افتاد:

در یکی از گردهمایی‌های آنها بودم که اسلام عمر فاروق را بردند من بلافاصله گفتم: رضی الله عنه، حقیقت این است که این سخن چون صاعقه‌ای بر من فرود آمد، زیرا این سخن کجا و آن کتابهایشان کجا که به من دادند و در آن به صحابه توهینی شده بود، با خودم گفتم شاید این مرد متعصب و افراطی هست، اما ناگهان متوجه شدم که همه آنها اینگونه هستند.

و دوستم به صراحت و بی‌پرده به من گفت: عقیده ما بر پایه مفهوم ولاء و براء استوار است ولاء یعنی محبت اهل بیت و براء یعنی دشمنی و تنفر از کسانی که بر اهل بیت تجاوز کردند و حقوقشان را از آنها گرفتند. و او با من سخن می‌گفت که چگونه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر اهل بیت ستم کردند، و چگونه به او توهین کردند و خانه او را سوختند و فاطمه را بر شکم زدند تا آن بچه‌ای که در شکم است را سقط کرد و بر اثر همان زخم‌ها فاطمه وفات کرد، و داستانهای رسواکننده دیگری که افراد فرومایه آنرا نمی‌کنند اما ابوبکر و عمر آن کارها را کردند. و حقیقت این است که دژ محکم مذهبی من از هم فروپاشید و من همراه با آنها روایاتی را که در مورد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روایت می‌کردند تصدیق می‌نمودم، و بالاخره دشمنی و نفرت از ابوبکر و عمر به دلم رخنه کرد، آری دیگر بغض و کینه آنها وارد دلم گردیده بود به خصوص وقتی داستان رزیه^۱ (مصیبت) را می‌شنیدم،

۱- منظور شیعه از این روز وفات پیامبر است و آنها گمان می‌برند که پیامبر در این روز کاغذی می‌خواست که در آن بنویسد که علی جانشین اوست اما عمر گفت: کتاب خدا ما را کافی است، اما این از توهمات شیعه است و در حدیث یوم‌الرزیه هیچ اشاره‌ای به جانشینی علی نشده است و در روز پنجشنبه پیامبر این چیز را گفت نه در روز دوشنبه که در آن وفات یافت. و این حدیث را بخاری در کتاب العلم (۱۱۴) و الجهاد (۳۰۳۵) و در الجزیه (۳۱۶۸) و در المغازی ۴۴۳۱، ۴۴۳۲ و در المرض (۵۶۶۹) و در الاعتصام (۷۳۶۶) روایت کرده است و مسلم در الوصیه (۱۶۳۷) آن را روایت کرده است و ابن حجر در الفتح (۷۳۹/۷ - ۷۴۰) این روایت را توجیه کرده است. و خلاصه موضع عمر رضی الله عنه این است که نسبت به پیامبرص دلسوزی نمود و گفت: (درد بر پیامبر غالب آمد و قرآن نزد شماست کتاب خدا ما را کافی است) و احادیث صحیح پیامبر به ما می‌گویند:

الف- عمر از آنهایی است که به او الهام می‌شده است و خداوند حق را بر زبان او گذاشته است و اولین کسی که حق با او دست می‌دهد عمر است، و اگر بعد از من پیامبری می‌آمد عمر می‌بود، بنابراین وقتی او خستگی و بیماری پیامبر را دید دلش به حال او سوخت و خداوند به عمر الهام کرد که گفت: حسبنا کتاب الله (کتاب خدا ما را کافی است، و گفته او به خیر و نفع مسلمین بود زیرا مجال و فرصت در اختیار است گذاشته شد تا بهترین خود را که ابوبکر بود انتخاب کنند.

چون عمر رضی الله عنه در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و او را از نوشتن وصیت منع کرد. با تکرار داستانهای ستم صحابه بر امام علی برای بدگمان شدن به صحابه هموار گردید، و با تکرار داستانهای ستم بر بقیه اهل بیت و آل علی و کشته شدن حسین راه برای متنفر شدن از همه کسانی که شیعه نیستند هموار گردید. و اینگونه با تمام وجود شیعه شدم و چیزهایی از آنها را می پذیرفتم که قبلاً تصدیق آن برای من ناممکن بود، اینکه پذیرفتم که صحابه همه کافر شدند، به جز مقداد و ابوذر و سلمان و عمار که شیعه علی بودند، بلکه چرا اصحاب چنین نباشند در صورتی که حق اهل بیت را پایمال کردند، پس دین جز بر پایه فحش دادن و لعنت کردن آنها استوار نخواهد شد. اما با خودم در مورد این

ب- و در حدیث آمده است که پیامبرص در آخرین بیماری اش به عایشه گفت: ابوبکر و برادرت را نزد من بیاور تا نوشته ای بنویسم زیرا می ترسم که کسی طمع کند و بگوید من سزاوارترم اما خدا و مؤمنان کسی جز ابوبکر را انتخاب نخواهند کرد. صحیح مسلم کتاب فضایل الصحابه ۱۸۵۷/۴ و (۲۳۸۷) و مسند احمد ۶: ۱۴۴، و طبقات ابن سعد ۱/ ۱۲۷، و مسند ابوداود طیبی ۱۵۰۸) و در این مورد نگاه کنید العواصم من القواصم چاپ بیروت اثر قاضی ابن العرب ص ۱۸۹.

ج - بنابراین اگر هم مسلمانان کاغذی می آورند چیزی تغییر نمی کرد و به هر حال مسئله به ابوبکر سپرده می شد، اما فضیلت انتخاب از مسلمین گرفته می شد، پس مشخص است که حق با امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه بوده است.

د - اگر نوشتن کاغذ و نوشته ضروری و لازم می بود پیامبرص آن را ترک نمی کرد، و وقتی آن را ترک نمود نشانگر این است که ضرورتی نداشته است و همه می دانیم که دین قبل از وفات پیامبرص کامل گردیده است و به هیچ چیزی که بعد از او پدیدآورده شود نیازی ندارد.

ه - اگر پیامبرص می خواست که برای امام علی رضی الله عنه وصیت کند کافی بود که به مردم امر نماید و مردم بعد از او به دستور او عمل می کردند و هرگز خلاف سخن او را نمی کردند.

بنابراین اوهامی که در این باره هست فقط در اذهان شیعه گمراه هستند. و اما آنچه دانشمند امت عبدالله بن عباس در این مورد گفته است که (الرزیه کل الرزیه) به خاطر این بود که او برای گمراهی و سرگردانی که شیعه بدان گرفتارند ناراحت شده بود و اما صحابه و پیروانشان در راه حق هستند و به حق تمسک جسته اند.

دشنام دادن درگیر بودم و قلبم به آن راضی نبود، وقتی با آنها بودم از سخنانشان متأثر می‌شدم همه حرفهایشان داستانهای عاطفی بودند که از مظلومیت علی و کشته شدن حسین سخن می‌گفتند، داستانها تکراری بودند اما انسان را نسبت به کسانی که بر اهل بیت ستم کردند و حقشان را خوردند متنفر می‌کرد. ولی وقتی تنها می‌شدم به خودم می‌گفتم چگونه جرأت می‌کنی که به ابوبکر رضی الله عنه یار همیشگی پیامبر صلی الله علیه و آله فحش و ناسزا بگویی؟! و چگونه می‌توانی به عمر رضی الله عنه ناسزا بگویی کسی که حق بر زبانش بود؟! و چگونه جرأت می‌کنی که عثمان رضی الله عنه را ناسزا بگویی و او کسی بوده است که قرآن را جمع نمود و نوشت و از تحریف و اختلاف آن را مصون قرار داد؟ و چگونه به خود جرأت می‌دهی که همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را ناسز بگویی؟! و آیا وقتی اینها را ناسزا گفتی از اسلام برایت چیزی باقی می‌ماند؟!

سوگند به خدا که این حیرت بزرگی است که اندازه و مقدار آن را فقط خدا می‌داند، من دارم با شما سخن می‌گویم در حالی که آرزو می‌کنم ای کاش به دنیا نیامده بودم، و یا اینکه ای کاش قبل از این مرده بودم.

سپس رو به من کرد و گفت: ای فلانی من حیران هستم نه سنی هستم و نه شیعه، از طرف تسننی که تمام عمرم را در آن گذرانده‌ام مرا به سوی خود می‌کشاند و از سویی تشیعی که هم اینک در آن قرار گرفته‌ام مرا به سوی خود می‌کشاند، وقتی با آنها می‌نشینم تشیع را به همه خطرهایش از قبیل فحش و ناسزا گفتن و نفرین کردن کسانی که سزاوار چنین چیزهایی نیستند، ترجیح می‌دهم و وقتی با خودم تنها می‌شوم تسنن و دوست داشتن همه (اهل بیت و اصحاب) را ترجیح می‌دهم. پس ای فلانی آیا علاجی برای بیماری و تردید من نزد تو هست، و اگر می‌خواهی با من بحث و گفتگو کنی با اجازه تو می‌خواهم به عنوان یک شیعه خالص با تو حرف بزنم و امیدوارم به من بدگمان نشوی زیرا من به دنبال حق هستم.

علاج حیرت تو آسان است

دوستم سخن می‌گفت و من با تمرکز حواس و تدبّر به او گوش می‌دادم و می‌کوشیدم چیزهایی را در میان سطرها بخوانم، واضح بود که دوستم تحت تأثیر فعالیت‌های مرموزی قرار گرفته بود که مؤسسات شیعه برای شیعه‌کردن جوانان ما انجام می‌دهند و در این راستا مبالغه‌های هنگفتی را خرج می‌کنند، ولی خداوند ما را کافی است، و گفته‌ام ما را کافی است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴾ ﴿[الأنفال: ۳۶]

«کافران اموال خود را خرج می‌کنند تا از راه خدا بازدارند. آنان اموالشان را خرج خواهند کرد، اما بعداً مایه حسرت و ندامت ایشان خواهد گشت و شکست هم خواهند خورد. و کافران همگی به سوی دوزخ رانده می‌گردند و در آن گرد آورده می‌شوند.»

و قبل از آن با دوستم سخن را آغاز کنم از او پرسیدم: برادر، آیا وقتی با اینها بودی کسی دیگر همانند خود را آن‌جا می‌دید؟

گفت: منظورت چیست؟ گفتم: آیا آن‌جا غیر از تو سنی دیگری هم بود که در مجالس شما حاضر شود؟ گفت: بله سه نفر غیر از من بودند که هر سه تا شیعه شدند و فقط من هنوز در این باره شک دارم. و در آن وقت گمانم به یقین تبدیل شد و دانستم که فعالیت انبوه و زیاده‌های شیعه تا جایی پیش‌رفته که رنگ خطر را به صدا درآورده است.

از این وضعیت بسیار ناراحت شدم، زیرا می‌دیدم که او به من گفت: نخوانده‌ام اما عقاید اهل سنت را می‌دانم. گفتم: از کجا یاد گرفته‌ای، گفت: تمام عمرم را در میان اهل سنت و الجماعت گذرانده‌ام و عقاید و باورهای آنها را می‌شنوم و می‌دانم که ایمان داشتن به خدا و ملائکه و کتابهای آسمانی و پیامبران و ایمان داشتن به قیامت و اینکه خیر و شر از جانب خداست اصول اعتقادی اهل سنت هستند. به او گفتم که اینها ارکان ایمان و اصول عقاید و عناوین جامع آن هستند، ولی آیا فکر می‌کنی که شناخت اینها برای

ترجیح بین اهل سنت و شیعه برایت کافی خواهد بود؟ او لحظه‌ای سکوت کرد و گفت: حق با شماست این معلومات برای ترجیح یکی از دو مذهب کافی نیست. در این وقت احساس کردم که مانع تکبر و خود بزرگ‌بینی در وجود او شکسته شده و او لباس فروتنی به تن می‌نماید تا دانش را فرا بگیرد، بنابراین خوشحال شدم، و از آن جا که یقین کرده بودم که مانع تکبر و خود بزرگ‌بینی در وجود او شکسته است - تکبر از شنیدن و گوش‌دادن به حق منع می‌کند چه برسد به پذیرفتن حق و اندیشیدن در آن - به او گفتم: تو باید قبل از همه این باید به متون عقاید که علمای ما چکیده علم خود را رد آن گذاشته‌اند مراجعه کنی، و از جمله این متون عقیده واسطیه شیخ الاسلام ابن تیمیه و العقیده الطحاویه امام ابی جعفر طحاوی و لمعه الاعتقاد امام ابن قدامه مقدسی است. در این کتابها علمای بزرگ ما اصول عقیده را بر اساس مذهب گروه رستگار که در راه و مسیر پیامبر ﷺ و اصحاب او گام برمی‌دارد بیان کرده‌اند، و تو می‌بایست شرح‌های کامل این متون را که آن را توضیح می‌دهند مطالعه کنی.

باید شرح عقیده واسطیه محمد خلیل هراس، و شرح ابن ابی‌العز حنفی را بر طحاویه و شرح لمعه الاعتقاد بن عیشمین را می‌خواندی تا مذهب خود را قبل از آن که با مذهبی دیگر مقایسه کنی خوب بشناسی و بعد از شناخت مذهب خود به اقوال علمای راسخ در مورد تشیع مراجعه می‌کردی زیرا آنها از من و تو گمراهی‌ها و مفاسد و اشتباهات شیعه را بهتر می‌دانند و بدون تردید شبهات آنها را بهتر پاسخ می‌دهند. و با این وسیله‌ها تو همانند اسب‌سواری خواهی بود، که با شمشیر و زر و نیزه در حالی که همه فنون جنگ و مبارزه را بلد است به میدان می‌آید و بدون این وسیله‌ها تو مانند کور بی‌دفاعی هستی که به جنگ می‌رود و ضعیف‌ترین دشمنان او را از پای در می‌آورند.

سپس رو به دوستم کردم و به او گفتم: آیا در این زمینه کتاب (العواصم من القواصم) قاضی ابن العربی را خوانده‌ای؟ گفت: نه. به او گفتم اگر این کتاب را می‌خواندی هم مرا و هم خودت را راحت می‌کردی، باز دوباره روبه او گفتم: آیا رساله شیخ محمد بن

عبدالوهاب را در ردّ رافضه خوانده‌ای؟ گفت: نه، به او گفتم اگر آن را می‌خواندی هم مراهم خودت را راحت می‌کردی. سپس برای بار سوّم رو به او نموده و به او گفتم: آیا کتاب (الحظوظ العریضة للأسس التي قام عليها دين الشيعة الامامية الاثني عشرية) از محب‌الدین خطیب را خوانده‌ای؟ گفت: نه، به او گفتم: اگر آن را می‌خواندی از شک و تردید رها می‌شدی و من هم خیالم راحت می‌شد.

سپس به دوستم گفتم آیا شنیده‌ای که یکی از علمای سنّی به نام احسان الهی ظهیر تخصص خوبی در درهم‌شکستن دروغهای شیعه و پرده‌برداشتن از معتقدات پلیدشان دارد؟ به من گفت: نه، به او گفتم: سوگند به خدا اگر دو کتاب مهم او (الشیعة و السنة) (الشیعة و اهل البیت) را می‌خواندی حیرت و تردید تو به یقین و آرامش و سعادت و سرور تبدیل می‌شد. سپس به او گفتم: آیا کتاب (وجاء دور المجوس) که از اهداف حقیقی و نیات پلید شیعه پرده برمی‌دارد را خوانده‌ای؟ گفت: نه، به او گفتم: اگر آن را می‌خواندی شمشیر برآلی علیه شیعه شیطان می‌بودی، و بخش زیادی از وقت خود را به جهاد با این منحرفان اختصاص می‌دادی، و مبارزه با اینها جهاد بر مرزی است که باید از آن دفاع کرد و امروزه به شدّت به این مبارزه نیاز است. دوستم با علاقه تمام به من گفت: آیا همه این کتابها نزد تو هستند، گفتم: الحمدلله مطمئن باش هرگاه صادقانه به دنبال حق باشی خداوند راه رسیدن به آن را برایت هموار می‌نماید، والحمدلله همه این کتابها پیش من هستند و اگر تو وقت داشته باشی ما به اتفاق همدیگر آنها را می‌خوانیم.

گفت: من از حیرت و تردیدی که در آن به سر می‌برم آرزوی مردن می‌کنم و تو از من می‌پرسی که وقت دارم یا نه. وقت من همه از آن تو است، تا وقتی هر دویمان به حق می‌رسیم.

گفتم: بار خدایا پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، پدیدآورنده آسمانها و زمین، دانای پیدا و پنهان، تو در میان بندگان در آنچه اختلاف می‌کنند داور می‌کنی، در آنچه

مورد اختلاف است ما را به سوی حق راهنمایی کن، تو هر کس را که بخواهی به راه راست هدایت می‌نمایی. دوستم گفت: آمین.

به دوستم نزدیک شدم و به او گفتم: آیا قرآن می‌خوانی؟ گفت: بله، گفتم آیا این گفته خداوندی را خوانده‌ای که می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

«شما بهترین امتی هستید که به سود مردم آفریده شده است.»

گفت: بله، گفتم از این چه می‌فهمی؟ گفت می‌فهمم که امت اسلامی بهترین امتی است که برای سود و هدایت مردم پدید آمده است، گفتم: بله، امت اسلامی بهترین امتی است و بهترین مردم برای مردمان هستند، زیرا آنها مردم را امر به معروف نهی از منکر می‌کنند و به خداوند ایمان دارند و مردم را به سوی راه ایمان هدایت می‌نمایند، دوستم گفت: آفرین.

گفتم: سزاوارترین مردم به این ویژگی اصحاب پیامبر ﷺ هستند زیرا آنها بودند که در کنار پیامبر امانت دین را به دوش گرفتند و دوشادوش ایشان ﷺ با جان و مال خود در راه گسترش دین و هدایت مردم به ایمان، جهاد کردند.

دوستم گفت: بله درست است. به او گفتم: شیعه می‌گویند صحابه همه مرتد شده‌اند به جز پنج نفر مقداد، ابوذر، سلمان و عمار و حذیفه، آنها می‌گویند فقط اینها و امام علی بر دین استوار ماندند، آیا معقول است که گفته شود از صدهزار اصحابی که در حجه‌الوداع همراه پیامبر بودند بعد از وفات او فقط شش نفر بر اسلام باقی ماندند و بقیه همه مرتد شدند! آیا چنین امتی می‌تواند بهترین امت باشد، اگر اینها آنگونه باشند که

۱- حالت بهترین شیعه‌های امامیه این است که می‌گویند همه اصحاب به جز دوازده نفر مرتد شدند و آن دوازده نفر عبارتند از علی و خانواده‌اش، و سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و حذیفه و ابوهیثم بن تیما و سهل بن حنیف و عباده بن صامت و ابویوب انصاری و خزیمه بن ثابت و ابوسعید خدری، و بیشتر امامیه می‌گویند از این هم کم‌ترند.

شیعه می‌گویند اینان بدترین امت هستند زیرا به گفته شیعیان آنان مرتد شده و کافر گردیده‌اند.

دوست عزیزم!

آیا می‌دانی که شیعه دوازده امامی این آیه را چگونه می‌خوانند آنها این آیه را تحریف می‌کنند و وقتی آنها دیدند که این آیه باورهای پوچ آنان را کاملاً درهم می‌شکند آن را تحریف کرده و به آن همزه‌ای اضافه کرده‌اند و می‌گویند (امّه) در اصل (ائمّه) هست یعنی امامان ما! آری شیطان آنها را چنان گمراه کرده که درست همان یهودیان کتاب خدا را تحریف می‌کنند، خداوند به یهودیان فرمان داد که بگویند «حِطَّةُ» «ما را بیامرزد» ولی آنان به این کلمه «نون» را اضافه کرده و گفتند «حَنْطَةُ» به ما گندم بده!

دوستم گفت: ولی شیعه به قرآن آنگونه که هست بدون اضافه و کم ایمان دارند و به من همین را گفته‌اند.

به او گفتم: فعلاً صبر کن هنوز وقت این نرسیده، البته باید بگویم که آنها از روی تقیه به تو چنین گفته‌اند و تقیه که همان دروغ و نفاق است در مذهب و آیین آنها عبات و نشان دینداری است و آنها برای آن که تو و امثال تو از پیش آنها فرار نکنند شما را فریب می‌دهند؛ و فرموده الهی در مورد آنها صدق پیدا می‌کند که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ ﴿١٤﴾﴾ [البقرة: ۱۴] «وقتی که با مؤمنان روبرو می‌گردند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شمائیم و (مؤمنان را) مسخره می‌کنیم.»

و برادر عزیزم هنوز وقت سخن گفتن از تقیه و قرآن نیامده و اکنون بحث ما در مورد اصحاب پیامبر ﷺ است. سپس به دوستم گفتم آیا این گفته الهی را خوانده‌ای که می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹] «محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است. این توصیف آنان در تورات است و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خود راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به آنان از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.»

این آیه قوی‌ترین دلیل بر عدالت اصحاب و ایمان واقعی آنهاست، خداوند می‌گوید: (وَالَّذِينَ مَعَهُ) یعنی اصحاب و یاران او، (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) اشاره به یقین و قوت ایمان آنهاست، (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) خداوند آنها را تأیید می‌نماید، (تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا) یعنی همواره و پیوسته مشغول عبادت هستند، آنها کارهایشان را مخلصانه و فقط برای رضای خدا انجام می‌دهند و فقط از او امید مزد و پاداش دارند. پس در قرآن صحابه اینگونه معرفی و توصیف شده‌اند.

دوست عزیزم آیا می‌دانی که چه کسی نسبت به صحابه کینه و دشمنی می‌ورزد؟ آنگونه که قرآن می‌گوید کافران هستند که با آنها دشمنی می‌ورزند و بر آنها خشمگینند، چنان که می‌فرماید: (لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ) پس جز کافران مرتد کسی با صحابه کینه نمی‌ورزد. اکنون ای دوست عزیزم شما بگو با توجه به آیات قرآن، کافر قراردادن صحابه

آسان‌تر است یا کافرشمردن کسانی که با آنها دشمنی می‌ورزند؟ قرآن جلوی شماست طبق آن داوری کنید.

دوستم گفت: پس چرا در همین آیه خداوند می‌گوید: (مِنْهُمْ) در (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ) دلیلی است بر اینکه برخی از صحابه ایمان و عمل صالح نداشته‌اند.

به دوستم گفتم همه اصحاب مؤمن و صالح و نیکو بوده‌اند، در آیه آمده است (مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ) همه می‌دانیم که کسانی که با پیامبر بوده‌اند اغلب صحابه‌ای مؤمن و فرمانبردار و صادق و مؤمن و مجاهد و صالح بوده‌اند. و همچنین منافقانی با پیامبر همراه بوده‌اند که مشخص و معلوم بوده‌اند و آنها عبدالله بن سلول و گروهش می‌باشند، پس آیه روشن نموده که کسانی که سزاوار تمجید الهی هستند اصحاب با ایمان و صالح پیامبر و پیشگامان در راه ایمان می‌باشند. و کلمه (مِنْهُمْ) در اینجا برای تبعیض نیست و بلکه برای بیان جنس است، چنان که در کتابهای تفسیر آمده است، و اینگونه این شبهه از بین می‌رود.

خلاصه آنچه ائمه تفسیر در این مورد گفته‌اند از این قرار است: کلمه «من» در فرموده الهی (مِنْهُمْ) برای تبعیض نیست که گروهی از صحابه را از گروهی دیگر جدا نماید و بلکه به مفهوم و بیان جنس است مانند اینکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ [الحج: ۳۰] «یعنی از پلیدی که

از جنس بت‌هاست پرهیز کنید، و از سخن باطل پرهیزید.»

و همچنین کلمه (مِنْهُمْ) یعنی از جنس صحابه، و گفته شده (مِنْهُمْ) یعنی از ساقه‌ای که کشتزار آن را بیرون آورده است، و منظور کسانی هستند که بعد از این کشتزار که خداوند آن را توصیف نموده وارد دین اسلام شده‌اند و کلمه شطاً رابه صورت جمع آورده تا همه

کسانی را که تا روز قیامت بعد از گروهی که خداوند توصیف نموده به اسلام می‌گروند شامل شود.^۱

سپس به دوستم آیا گفته الهی را نشنیده‌ای که می‌گوید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰] و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنها پیروی کردند خداوند از آنان خوشنود است و آنان از خدا خوشنودند و خداوند بر ایشان باغهای بهشت را فراهم نموده که از زیر (درختان و کاخ‌های آن) رودها روان است و آنان در آن جاودانه‌اند این است رستگاری بزرگ و پیروزی سترگ.

این پیشگامان اگر ابوبکر و عمر و عثمان و زبیر و طلحه و سعد و سعید و ابوعبیده که به بهشت مژده داده شده‌اند نیستند چه کسانی می‌توانند باشند؟!

و اگر اهل بدر که به ایمان آنها گواهی داده شده پیشگامان نیستند پس چه کسانی می‌توانند پیشگامان می‌باشند؟! پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و پیروانشان به رضامندی خدا دست یازیده‌اند، و خداوند برای آنها باغهایی در بهشت آماده کرده که رودها از زیر کاخ‌ها و درختان آنها روان‌اند و آنان در آن جاودانه‌اند.

آیا با وجود اینکه این آیه به نیکوکاری و ایمان صحابه گواهی می‌دهد معقول است که سخن کسی تصدیق و باور شود که می‌گوید همه اصحاب به جز سه یا چهار یا پنج نفر مرتد شده‌اند. سپس به دوستم گفتم آیا گفته الهی را نشنیده‌ای که می‌فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصَرُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (۸) وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ

۱- تفسیر الطبری ۱۱۵/۲۶ - ۱۱۶، تفسیر قرطبی ۲۹۵/۱۶ - ۲۹۶، تفسیر ابن کثیر ۳۴۴/۷.

نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾

﴿[الحشر: ۸ تا ۱۰] «همچنین غنایم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند، اینان راستانند. و آنان که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده‌است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند. و کسانی که پس از مهاجران و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز، و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.»

این آیات سه‌گانه سوره حشر رد کاملی است بر شیعیان باطل.

در آیه اول مهاجرین ستوده شده‌اند و به صداقت و اخلاص و یاری‌کردن خدا و پیامبرش توصیف گردیده‌اند، و در آیه دوم انصار ستوده و به ایثار و رستگاری متصف شده‌اند، و بنابراین هر دو آیه اصحاب پیامبر ﷺ را می‌ستایند. و آیه سوم ردی است بر این رافضی‌ها، زیرا خداوند بیان داشته که مؤمنان واقعی که در ادوار زمان بعد از صحابه خواهند آمد برای خود و برای مؤمنانی که پیش از آنها بوده‌اند از خداوند طلب آمرزش می‌نمایند و دعا می‌کنند که خداوند در دل آنها نسبت به مؤمنان کینه‌ای قرار ندهد. ولی شیعه‌ها اصحاب پیامبر ﷺ را ناسزا می‌گویند و بر آنان لعنت می‌فرستند و آنان را کافر می‌شمارند. و آنها با این کار از سه گروه مؤمن بیرون می‌روند، چون که مؤمنان یا مهاجران صادق هستند، و گروه دوم آنها انصار و گروه سوم کسانی هستند که بعد از اینها

می آیند و از خداوند برای خود و برای مؤمنان گذشته طلب آمرزش می نمایند و از خدا می خواهند که نسبت به مؤمنانی که پیش از آنها بوده اند کینه ای در دل آنها قرار ندهد. سپس به دوستم گفتم: آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰] «آنان از شما که قبل از فتح (مکه) انفاق کرده و در راه خدا جنگیده اند مقام بزرگتری دارند و با کسانی که بعد از فتح مکه در راه خدا انفاق کرده و جنگیده اند برابر نیستند و به هر یک از آنها خداوند وعده نیکو داده است و خداوند به آنچه می کنید آگاه است.»

در این آیه خداوند اصحابی را که قبل از فتح مکه مسلمان شده اند و آنهایی که بعد از فتح مکه مسلمان شده اند را می ستاید و به هر دو گروه وعده نیک داده است. پس چگونه در حالی که خداوند به همه اصحاب وعده نیک می دهد، شیعه می آیند و دین خود را ناسزاگفتن و نفرین کردن و کافر قراردادن کسانی که خداوند به آنان وعده نیک داده است قرار می دهند.

سپس به دوستم گفتم آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]

«و بی گمان شما را ملت میانه روی کرده ایم.»

این قرآن بر پیامبر نازل شده تا آن را برای اصحابش تلاوت نماید، و قرآن به اصحاب می گوید که آنها گواهان بر مردم هستند، پس چگونه این گواهان افرادی کافر و ملحد هستند؟! این محال است.

سپس به دوستم گفتم چند آیه با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ شروع می شوند؟ دوستم گفت: آیات زیادی هستند که با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ شروع می شوند. گفتم پیامبر قرآن را برای چه کسانی می خواند؟ گفت: برای مردمی که اطراف او بودند. یعنی اصحابش، پس مردمانی که پیرامون او بودند صحابه او بودند، پس چگونه قرآن آنها را با ای مؤمنان خطاب

می‌کند، آیا خدا بهتر اصحاب پیامبر ﷺ را می‌داند یا شیعه؟ دوست عزیزم بگو خدا، و بدان که اصحاب قرآن و سنت و تعالیم دین را به ما رسانده‌اند و آنها جان و مال خود را برای گسترش این دین و پیروزی آن فدا کرده‌اند، دوست عزیزم اگر بعد از خدا صحابه نمی‌بودند ما امروز مسلمان نبودیم، و در شرق و غرب این همه مسلمان وجود نداشت، آیا مزد و پاداششان این است که به آنها ناسزا بگوییم و بر آنان لعنت بفرستیم و آنها را کافر قرار دهیم؟! چنین چیزی هیچ گاه از یک مؤمن سرنخواهد زد. در اینجا دوستم گفت: همه قبول دارند که قرآن اصحاب را ستوده است، اما آنها بعد از وفات پیامبر ﷺ دین را تغییر داده‌اند و حق امام علی را غصب کرده و بر او ستم روا داشته‌اند و آنها خانه او را آتش زدند و همسرش را که دختر پیامبر بود پس شکمش زدند و او سقط جنین کرد و بعد از مدتی بر اثر زخم آن کتک‌ها جان سپرد.

به دوستم گفتم: صبر کن!! این روایات دروغ را از کجا آورده‌ای؟ علمای ثقه و معتبر اهل سنت همه این روایات را دروغ می‌دانند زیرا روایات صحیحی نیستند بلکه آنچه ثابت است این است که اصحاب پیامبر ﷺ با امام علی ﷺ رابطه‌ای دوستانه و برادرانه داشته‌اند. از تو می‌پرسم آیا می‌دانی که اسامی فرزندان امام علی چه بوده است؟ او از بس که صحابه پیامبر ﷺ و به خصوص خلفای راشدین را دوست داشت اسم بعضی از فرزندان را ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ گذاشته بود، آیا می‌دانی که امام علی ﷺ دخترش ام‌کلثوم را به ازدواج چه کسی درآورد؟ دوستم گفت نمی‌دانم، گفتم او دخترش را به عزیزترین مردم برای او امیرالمؤمنین عمر ﷺ داد، آیا می‌دانی که در دوران عمر علی قاضی مدینه بوده است؟ و آیا می‌دانی که علی بیش از همه مردم خیرخواه عمر بود؟ تا جایی که وقتی عمر می‌خواست خودش به جهاد فارسی‌ها برود علی به او پیشنهاد کرد که خودش در مدینه بنشیند زیرا او اساس و رکن اسلام است که مجاهدان به سوی او بازمی‌گردند، و به او دستور داد که فرد مورد اعتمادی را به جای خود بفرستد.

آیا می‌دانی که عثمان ﷺ در ازدواج علی با فاطمه همکاری کرد؟

دوست عزیزم محبت اصحاب با یکدیگر ضرب‌المثل بوده است و خداوند آنها را چنین توصیف می‌نماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹] «محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند.»

دوست عزیزم مؤمن باید به پاکی اصحاب پیامبر یقین داشته باشد چون کسی که در پرتو عنایت الهی آنان را تربیت کرده است پیامبر رحمت و فرزاندگی محمد ﷺ است، خداوند او را فرستاد تا همه مردم را پاکیزه و اصلاح نماید، آیا کسی که برای اصلاح همه جهانیان فرستاده شده از تربیت و اصلاح اطرافیان خود بازمانده و موفق نشده است؟ سوگند به خدا اگر چنین بوده است او در تربیت آنان که بعد از صحابه آمده‌اند ناتوان‌تر بوده است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [الجمعة: ۲] «خدا کسی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برانگیخته است و به سويشان گسيل داشته است، تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند، او بدیشان کتاب و شریعت را می‌آموزد، آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.»

دوستم گفت: در مورد صحابه سخنان تو را می‌پذیرم ولی مسئله‌ای دیگر هست که در موضوع صحابه اصل قضیه به شمار می‌رود، و آن موضوع امامت و تصریح نصوص به خلافت و امامت علی است، اگر ما خلافت و امامت علی را بپذیریم باید قبول کنیم که صحابه حق او را خورده‌اند، و اگر چنین نباشد حق با شماست. به او گفتم: این موضوع گذشته خیلی آسان‌تر است، ولی به نظر من باید از روی علم و درایت این موضوع را بررسی کنیم تا بتوانیم شبهات را ریشه‌کن کنیم، و بعد از آن در آنچه دوست داری با همدیگر بحث و مناقشه کنیم، و من به یقین می‌دانم که اغلب شبهات در برابر صاعقه‌های حق و قوت دلیل از بین خواهند رفت.

دوستم گفت: اکنون می‌خواهم از شما اجازه بگیرم و بروم چون دیر شده است و فردا انشاءالله با شما خواهم بود تا به حق واضح برسیم، ولی این سه کتاب چه هستند؟ گفتم: اولی «العواصم من القواصم» ابن العربی است که در مورد مواضع صحابه بعد از وفات پیامبر ﷺ سخن می‌گوید و به حق این کتاب دژ محکمی در برابر رافضه و دروغهایشان می‌باشد و به همه شبهات آنها در این کتاب پاسخ داده شده است. و کتاب دوم الشیعه و السنه اثر شیخ احسان الهی ظهیر است که در این کتاب به حقیقت شیعه و مذهب پلیدشان پی می‌بریم. و کتاب سوم الشیعه و اهل البیت از احسان النی‌ظهیر است که بوسیله آن به موضع شیعه در برابر اهل بیت پی می‌بریم و می‌دانیم که چگونه ادعای محبت اهل بیت در حقیقت پرده‌ای شیعی است که پشت آن هر بدعت و گمراهی که گاهی به کفر و الحاد می‌رسند پنهان شده است. دوستم به امید دیدار در فردا از من جدا شد و رفت.

دیدار دوم

دوستم روز دوم مستقیم همراه با کیفی کوچک نزد من آمد و به من گفت: می‌دانم که در این روزها تنها زندگی می‌کنی، من از محل کار خود مرخصی گرفته‌ام تا برای جستجو و پژوهش از حقیقت، فارغ باشم، و تا زمانی که از شک بیرون آمده و پا به یقین بگذارم مهمان تو هستم و من چند ماه است که فقط دیروز راحت خوابیده‌ام، و تنها چیزی که مایه آرامش من گردیده است این است که اعتماد خود را به صحابه بازیافتیم و به ایمان و دینم باز اعتماد نموده‌ام. به او گفتم بفرما خانه مال خودت است، بنشین استراحت کن بعد بحث و بررسی را شروع می‌کنیم. دوستم با تمام شور و احساس گفت من راحتم بیا به یاری خدا شروع کنیم، آگاه من کتاب (العواصم من القواصم فی تحقیق مواقف الصحابة بعد وفاة النبي ﷺ) تألیف ابن العربی با تحقیق محب‌الدین خطیب را به او دادم و به او گفتم: من در کنار تو هستم بخوان، و اگر جایی برای مشکل بود با هم آن را می‌خوانیم، او با تمام علاقه و تمرکز حواس کتاب را می‌خواند و من در کنارش بودم.

کتاب مملو از شبهاتی است که شیعه در مورد مواضع صحابه بعد از وفات پیامبر ﷺ ایراد می‌کنند و بعد از آن پاسخ این شبهات بیان می‌گردد.

و اینگونه دوستم کتاب را می‌خواند و ادامه می‌داد، و گاهی من با احساسات او مشارکت می‌جستم او می‌گفت: چقدر من از این علم و دانش غافل بوده‌ام! ابوبکر العربی مرا با علم زنده کرد، سپس با احساس رو به من کرد و گفت: کتاب اول را تمام کردم کتاب دوم کجاست؟ به او گفتم امروز استراحت کن خسته شده‌ای و فردا ان شاء الله کتاب دوم را بخوان، اما او اصرار کرد که کتاب دوم را به او بدهم، من در حالی که کتاب دوم را به او می‌دادم به او گفتم: اکنون در مورد اصحاب پیامبر ﷺ خیالت راحت شد و نسبت به آنها گمان نیک داری و همین برای درهم شکستن عقاید شیعه کافی است، و در این کتاب - به کتاب دوم اشاره کردم - حقیقت شیعه و حقیقت معتقدات آنها در مورد قرآن و سنت و در مورد صحابه و همهٔ مسلمین خواهی دانست و از دینشان که مخالف با دین اسلام است که ما بر آن هستیم بیزار خواهی شد. دوستم کتاب (الشیعة و السنة) احسان الهی‌ظہیر را ورق می‌زد و از حقیقت معتقدات این گمراهان و آنچه در طی ماههای گذشته از او پنهان می‌کرده‌اند تعجب می‌کرد. و اینگونه دو روز گذشت و دوستم پیوسته به مطالعه مشغول بود و فقط برای نماز بلند می‌شد نیز اندکی می‌خوانید، او در طی این دو روز کتاب (العواصم من القواصم) و (الشیعة و السنة) و (الشیعة و اهل بیت) را مطالعه کرد. او دیگر نظرش نسبت به دوستان دیروزش تغییر کرده بود و او می‌دانست که آنها برای آن که او را شکار کنند او را مورد احترام و اکرام قرار می‌داده‌اند چنان که شکارچی برای آن که ماهی را شکار کند غذایی به سوی آن می‌اندازد، و همچنین متوجه شد که چگونه تقیه مسلمانهای ساده لوح را به انحراف می‌کشاند، و او دیگر از اهل تشیع اظهار بیزاری می‌کرد و آنها را نفرین می‌نمود و می‌گفت: من باید به جای ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر صحابه کرام این شیطان‌ها را لعنت کنم. سپس دوستم آماده شد تا از من جدا شود او مرا به آغوش گرفت و از من تشکر کرد و از من خواست تا او را نصیحت

کنم من او را به تلاوت و مطالعه قرآن و کتابهای عقیده توصیه نمودم، و به او گفتم: این شیعیان دوازده امامی قومی دورگگو و فاسد هستند پیش آنها مرو و با آنها گفتگو مکن، و به نظر من بهترین چیز برای تو این است که با آنها قطع رابطه کنی، زیرا آنها منافق و گمراه هستند، حق به گوششان فرو نمی‌رود و نمی‌فهمند چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمًى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۸]

«(آنان همچون) کران و لالان و کورانندو (به سوی حق و حقیقت) راه بازگشت ندارند.»

مناظره

بعد از گذشت دو روز دوستم پیش من آمد و گفت: فلانی، یکی از علمای شیعه اکنون منتظر تو می‌باشد تا با شما در مورد اینکه کدام یک برحق هستند بحث و مناظره کند، دوستم با عجله حرف می‌زد و معلوم می‌شد که خیلی عجله دارد، من به او گفتم بفرما بنشین و برایم بگو چه شده است؟ او گفت: جوانی از سوی این عالم شیعه دم در منتظر ماست و وقت حرف‌زدن نداریم.

به دوستم گفتم: ما چنین قراری نداشتیم، من به تو نصیحت کرده بودم که به دیدار آنها نروی و با آنها گفتگو نکنی نه اینکه مرا پیش آنها ببری.

دوستم گفت: تو باید حق را آشکارا بگویی و باید باطل آنها را درهم بشکنی. به او گفتم: اینها قومی هستند که دلهایشان واژگون است، و به یقین می‌دانم که آنها به دنبال حق نیستند، و مجادله با اینها جز اینکه وقت من و تو را ضایع کند فایده‌ای دیگر ندارد. اما رنگ چهره دوستم تغییر می‌کرد و نگران بود به خصوص وقتی که کسی بیرون منتظر او بود، ناگهان او دست مرا گرفت و می‌کشید و سوگند می‌خورد که باید با او بروم، و می‌گفت: بحث و مناقشه تو با آنها برای من سودمنداست، پس با این نیت با من بیا.

بالاخره با اصرار دوستم لباسهایم را پوشیدم و همراه با او محل مناظره رفتم، آندو وارد شدند و من بعد از آنها وارد شدم، دیدم که سالن پر از مردم است گویا یک همایش علمی است و دیدم که جلوی همه مردی با عبا و عمامه سیاه نشسته است او روی مبلی بزرگ نشسته بود که جای سه نفر را داشت اما او تنها بر آن تکیه زده بود و بقیه مردم پایین تر از او روی زمین نشسته بودند، دانستم که او سید آنهاست که می خواهد با من بحث و مناظره کند. این مرد بلند شد و از من استقبال کرد و مرا در کنارش نشاند و با تملق و تظاهر به دوستی از من احوالپرسی کرد، و سپس سخنانش را اینگونه آغاز کرد:

قبل از آمدن شما ما در مورد امامت حرف می زدیم که چگونه امامت اصلی از اصول دین است که پیامبران نمی توانند آن را به فراموشی بسپارند یا آن را سپرد مردم عوام کنند تا در دین اختلاف نمایند و در زمین فساد و تباهی راه بیندازند. سپس رو به من کرد و گفت: آیا معقول است که پیامبر صلی الله علیه و آله را بدون آن که امامی برایشان مشخص نماید که بعد از پیامبر امت را اداره نماید و نگذارد با هم اختلاف کنند و آنها را به ساحل نجات ببرد رها کند؟!.

مثالی ساده برای می زنم که نشانگر این است که تعیین امام و خلیفه از نظر عقلی گریزنناپذیر است همان طور که از نظر شرعی تعیین آن واجب است، فرض کنید فردی راننده اتوبوس بزرگی است که شماری از مردم در آن سوارند، راننده و مسئول این اتوبوس از اول راه این اتوبوس را می راند و بعد از آن که کویر را می پیماید و به محل امنی می رسد بعد از خستگی شدید می خواهد این اتوبوس را رها کند، آیا مناسب است که او بدون آن که بهترین راننده را که می تواند به بهترین صورت اتوبوس را به مقصد برساند برای آن انتخاب کند اتوبوس را رها کند و آیا معقول است که این راننده بدون آن که راننده ماهری را به جای خود بگذارد اتوبوس را رها کند و برود؟ قطعاً چنین کاری شایسته نیست. بنابراین از اینجا می دانیم که امامت قضیه ای اصولی است که پیامبران

نمی‌توانند آن را به فراموشی بسپارند و همچنین حق ندارند آن را برای توده مردم رها کنند تا هر یک در مورد آن نظری بدهد و هر یک راهی را در پیش بگیرد. از این رو در دین هیچ چیزی مهم‌تر از امامت نیست زیرا دین بوسیله امامت محفوظ می‌گردد و اختلاف از بین می‌رود و امت استوار و برقرار می‌گردد.

اینجانب:

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه و بعد:

در این زمان که تمام جهان از آزادی سخن می‌گوید و جهانیان به آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و فکری که بدان دست یافته‌اند افتخار می‌کنند، آزادی‌هایی که مهم‌ترین اصل آن این است که (ملت‌ها در انتخاب رهبران و حکام خود آزاد هستند) تعجب است که در چنین زمانی برخی از ما با استدلال از عقل می‌گویند مردم حق انتخاب ندارد و باید امام و خلیفه تعیین شود، در صورتی که در حقیقت عقل و خرد به این حکم نمی‌کند و عقل سلیم^۱ خلاف این را می‌گوید!!

تردیدی نیست که خداوند این امت را گرامی داشته و آن را بهترین امت برای خود و دیگران قرار داده است، و مؤمنان را محترم دانسته و آنان را راهنمایی کرده تا در چهارچوب شورا کارشان را انجام دهند، و در واقع معتبر قراردادن شورا احترام کامل به عقل و خرد است که خداوند آن را به انسان درستی که حق خدا و حق دین و مصلحت امت خویش را می‌داند عطاء کرده است. از این رو امت اسلامی گله‌گوسفندی نیست که باید چوپانی برایش مقرر گردد تا آنرا به پیش ببرد.

و خداوند مسلمین را چنین توصیف می‌نماید:

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸]

«آنان در کارها با یکدیگر مشورت می‌نمایند.»

۱- همچنین شریعت خلاف این را می‌گوید که به زودی توضیح داده خواهد شد، اما در اینجا می‌خواهیم این استدلال را که به حکم عقل باید امام از سوی خدا تعیین شود نقض کنیم.

بلکه خداوند بیشتر از این امت اسلامی را مورد تکریم قرار داده و پیامبر معصوم را فرمان داده است تا با آنها در کارها مشورت کند سپس می‌فرماید:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]

«و در کارها با آنان مشورت کن.»

و پیامبر ﷺ پیش از هر کسی به حقی که خداوند به این امت داده که مناسب‌ترین فرد خود را به عنوان نماینده خود در اقامه دین و اجرای سیاست دنیا احترام گذارده است. بنابراین پیامبر ﷺ را می‌بینیم که این امت را اینگونه ترک می‌کند بدون آن که برایش امام و زمامدار مشخصی را تعیین نماید، زیرا ایشان ﷺ به این امت اعتماد دارد که آنها بهترین فرد خود را انتخاب خواهند کرد، و چون که انتخاب حقی است که خداوند به آنها عطاء نموده است، اما پیامبر ﷺ ویژگی‌های کسی را که شایستگی امامت را دارد برای اصحابش بیان کرد و اشاره نمود که این شایستگی‌ها در وجود ابوبکر بیش از دیگران وجود دارند اما وصیت نکرد که او بعد از من امام و پیشوای شماست.

پیامبر ﷺ هیچ زمانی چنین نبوده که چون پادشاهی دستور صادر کند و پابندی‌هایی را بر آنان تحمیل نماید و حقوق و آزادی‌های سیاسی و فکری مسلمین را لغو نماید، بلکه او به شدت می‌کوشید تا به آنها احترام بگذارد و از آنان تقدیر کند و بیش از همه با اصحاب خود مشاوری و رایزنی می‌نمود، و خداوند او را چنین توصیف می‌نماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ

رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸] «پیامبری از خودتان نزد شما آمده که شما را دوست دارد

و با مؤمنان مهربان است.»

هر کس به اخلاق پیامبر ﷺ و شیوه رفتار او بنگرد خواهد دید که ایشان در کارهای امت اغلب براساس وحی الهی یا طبق مشورت مسلمین اقدام می‌کرد، و در جایی که وحی نبود با صحابه مشورت می‌کرد و مصلحت کلی امت را در نظر می‌گرفت، در قضیه خلافت نص قرآنی صریحی از رسول خدا نیامده که امامی را مشخص کند، بنابراین

پیامبر مهربان ترجیح داد تا آن را به امت واگذارد و اینگونه به عقل و حق است احترام بگذارد، و ایشان علیه السلام همانند پادشاهان و امرا در امر جانشینی خود دخالت نکرد بلکه آنچه او نمود اقدام یک پیامبر مهربان است که به آزادی و تصمیم‌گیری امت خود احترام می‌گذارد.

و دوم اینکه:

مثال راننده و اتوبوس که دوست ما ارائه داد در آن مغالطه‌ای هست که باید حضار را از آن آگاه کنیم، و آن این است که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی وفات نمود امت او همانند گوسفندانی نبودند که برای آنها چوپانی دیگر جستجو کند، بلکه امت او بهترین امت و دارای بهترین علم و دانش و اخلاق بودند، و پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی از آنها جدا شد و چشم از جهان فرو بست که می‌دانست که دهها بلکه صدها فرمانده و رهبر زبده که صلاحیت رهبری امت را دارند و می‌توانند آن را به ساحل نجات برسانند در میان آنها وجود دارد، و پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی امت را ترک کرد که اطمینان داشت که آنان می‌توانند بهترین فرد را به عنوان نماینده خود برای اجرای شریعت خدا و اقامه دین الهی و سامان‌دادن به امور دنیوی انتخاب کنند.

و این اتفاق هم رخ داد زیرا امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بر رهبری ابوبکر صدیق رضی الله عنه اتفاق نمودند، و او امت را به ساحل نجات برد و چنان در برابر مرتدین ایستاد که هیچ کسی جز ابوبکر آنگونه درمقابلشان نمی‌ایستاد، و اگر او نمی‌بود خدا می‌داند که چه پیامدهایی برای اسلام و مسلمین پیش می‌آمد.

سوم اینکه:

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌توانست به صراحت ابوبکر را به عنوان جانشین خود تعیین کند، و امت همه از فرمان او اطاعت می‌کردند، اما بعد از ابوبکر تا روز قیامت چه کسی خلیفه و جانشین را تعیین می‌کرد؟

اگر به تعیین کردن خلیفه و پیشوا فرمان داده شود این در حقیقت دعوتی است برای تبدیل خلافت اسلامی به پادشاهی خود کامه، که با استفاده از دین حق غصب می‌شود. و شبیه به گمراهی است که مسیحیان در قرون تاریک و ظلمت بار خود بدان گرفتار بودند. اما پیامبر ﷺ امت را به حال خودش رها کرد و شورا را اصل در انتخاب نماینده امت برای اقامه دین اسلامی و سامان دادن به امور دنیوی قرار داد، و دین اسلام طبق رهنمود خدا و پیامبر ﷺ از طلوع فجر اسلام همواره بر این حقوق سیاسی و فکری و اجتماعی تأکید داشته است، حقوقی که ملت‌های غربی بعد از آن که قرن‌ها در ظلمت و تاریکی و ستمگری به سر برده‌اند به آن رسیده‌اند و امروز فریاد این آزادی‌ها را سر می‌دهند، و اگر آنها به اسلام مراجعه کنند در آن آزادی بزرگتر و درست‌تری خواهند یافت که بیشتر کرامت انسانی در آن مورد توجه قرار گرفته است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: ۷۰]

«و انسانها را گرامی داشتیم.»

چهارم اینکه:

اگر امامت اصلی از اصول دین است که باید امام مشخص شود، پس ما همه می‌دانیم که دین اسلام تا قیامت جاویدان است آیا پیامبر ﷺ همه این خلفا و امامانی را که تا قیامت خواهند آمد تعیین کرده است؟! اگر چنین کرده باشد معقول نیست که آنچه او در این باره گفته است به ما نرسیده باشد و یا آن را اصلاً نشنیده باشیم. و اگر پیامبر ﷺ امامی را مشخص کرده است و او حق دارد که بعد از خودش کسی دیگر را تعیین نماید، پس خلافت اسلامی پادشاهی استبدادی خواهد بود که امت در آن چون گله‌های گوسفندی خواهد بود که حق رأی و نظر ندارد.

توجه:

هر چند شیعه با سخنانی از خود بافته که فقط افراد ساده لوح فریب آن را می‌خورند ارائه دهند و بگویند: معقول نیست که مردم همانند گوسفندها بدون خلیفه مشخصی که

از سوی خدا و پیامبرش تعیین شده باشد رها کرده شوند.... می‌گوییم: آنچه می‌گویید ردی است بر خود شما، زیرا در اینکه قرن‌ها یعنی از زمان غیبت امام خیالی شیعه‌ها که می‌گویند درغار (سر من رأی) پنهان‌شده و تاکنون ظهور نکرده است!!!

مردم بدون خلیفه مانده‌اند چه پاسخی دارید؟ و اگر پیامبر ﷺ امام مشخصی را تعیین کرده است آیا معقول است که همه اصحاب او با این نص مخالفت کنند و در سقیفه جمع شوند و برای قضیه خلافت با هم مشورت نمایند؟!.

ما اصحاب را از چنین مخالفتی با دستور پیامبر ﷺ پاک می‌دانیم، زیرا آنان کسانی هستند که خداوند از آنان خوشنود است و آنان را خوشنود گردانده است و آنان به ایمان و احسان و صداقت و اخلاص توصیف نموده و آنان را بهترین امتی که برای سود انسانها آفریده شده قرار داده است، و آنان را بهترین یاران پیامبران قرار داده است، ما می‌گوییم آنها با فرمان پیامبر ﷺ مخالفت نمی‌کنند زیرا آنها به خاطر اطاعت از دستور خدا و پیامبرش ﷺ پدران و برادران و فرزندان‌شان را می‌کشتند تا اسلام را یاری نمایند، آنان دنیا را فروختند تا آخرت را به دست بیاورند و جان و مال خود را فدای رضامندی خداوند نمودند، آیا چنین کسانی که قبلاً جان و مال خود را در راه دین فدا کرده‌اند می‌توان گفت که اینها با فرمان پیامبر ﷺ مخالفت می‌کنند؟! همه دلایل بیانگر این است که امامت قضیه‌ای اصولی و اصلی از اصول دین نیست، بلکه امری از مصالح دین و مسلمین است، و خداوند به امت این حق را داده است تا خودشان نماینده خود را برای اقامه دین و برآورده ساختن نیازهای مسلمین انتخاب کنند. و اصول دین امور مشخصی هستند که قرآن در چند جا آن را بیان نمود و پیامبر ﷺ بر آن موکدانه انگشت گذاشته است و این اصول عبارتند از:

یگانه‌پرستی و محقق کردن معانی (لا اله الا الله)

اتباع از پیامبر و محقق کردن معانی (محمد رسول الله)

ایمان داشتن به خدا و ملائکه و کتابها و پیامبران و ایمان داشتن به روز قیامت و اعتقاد به اینکه خیر و شر از سوی او مقدر است، و اینها ارکان ایمان هستند که بدون آن ایمان درست نیست.

برپاداشتن نماز و پرداختن زکات و روزه گرفتن ماه رمضان و حج کعبه برای کسی که توانایی دارد، اینها ارکان عملی اسلام هستند که دین اسلام بر آن بنا شده است. هر کس به شریعت اسلامی نگاه کند می بیند که اسلام به صورت واضح و روشن این قضایای اصولی تأکید کرده است، اما در مورد امامت به خاطر نمی آید که نصوص صریحی باشد که آن را از اصول دین قرار بدهد، بلکه غلوکنندگان و افراطی ها دین خود را اطاعت از افراد می دانند و در مورد آنها غلو می نمایند، و فکر می کنند اگر افراد نباشند دین از بین رفته و دنیا خراب می شود.

سید آنها:

(با اشاره به من) دکتر مطالبی طولانی در بیان مذهب خود ایراد کرد که سخنان او را می توان چنین خلاصه کرد که پیامبر برای آن که امت در انتخاب رهبرش آزاد باشد و اصل شورا محقق گردد کسی را به عنوان پیشوا و خلیفه تعیین نکرده است. اما حقیقت غیر از این است، زیرا پیامبر ﷺ را به عنوان امام و جانشین بعد از خود تعیین کرد، و در این مورد دلایل زیادی هست که در چندین کتاب نمی گنجد. و قبل از آن که به پاره ای از این دلایل اشاره کنم می خواهم چیز مهمی را به دکتر گوشزد نمایم و آن اینکه چرا شما وقتی اسم پیامبر ﷺ را به زبان می آوری می گویی (و آله) را اضافه نمی کنی در صورتی که ما امر شده ایم که بر آل او درود بفرستیم، و درودی که شما می فرستید درود ناقصی است، زیرا پیامبر به ما آموخته است که بر او و آل اطهارش درود بفرستیم.

دراین هنگام شور و غوغا در سالن بلند شد و همه یکصدا می گفتند:

«اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد.»

اینجانب (با لبخند): «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و علی صحب محمد». سید آنها در حالی که خشمگین بود گفت:

و علی صحب محمد را از کجا آورده‌ای؟ درود آنگونه که پیامبر ﷺ آن را به ما آموخته این است: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد» دوباره هیا هو در سالن بند شد و همه یکصدا می‌گفتند:

«اللهم صل علی محمد و علی آل محمد»

اینجانب: قضیه به این غلو و تشدد نیازی ندارد، خداوند به ما فرمان داده است تا بر پیامبر ﷺ او درود بفرستیم و فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶] «بر او درود فرستید و

سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.»

و حدیثی که در آن آمده که این درود «اللهم صل علی محمد و سلم» درود ناقصی است، حدیثی دروغ است که صحت ندارد، بلکه آنچه آیه می‌گوید این نوع درود فرستادن بر پیامبر را تأیید می‌کند زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶] «بر او درود فرستید و

سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.»

و با وجود این اهل سنت می‌گویند درود کامل و دارای اجر بیشتر درود ابراهیمی است: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین إِنَّكَ حمید مجیداً» خواندن این درود در هر نمازی در تشهد اخیر واجب است، و در این امر نباید سخت گرفت، و هیچ کس در اینکه ما اهل بیت پیامبر ﷺ را دوست می‌داریم شکی ندارد، مگر کسانی که خداوند بینش آنها را کور کرده و دلهایشان را منحرف گردانده است.

سید آنها: پس «اللهم صل علی محمد و آل محمد و صحبه» را از کجا آورده‌اید؟ این درود عبادت و از مسایل دینی است که ما حق نداریم طبق میل خود آن را اضافه یا کم کنیم.

اینجانب: خداوند تو را هدایت کند، خداوند به پیامبرش فرمان داده تا بر اصحاب خود درود بفرستد و ما به او اقتدا می‌کنیم، آیا نشنیده‌ای که خداوند به پیامبرش می‌گوید:

﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۳]

«و آنان را دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنهاست.»

(صلوة) در اینجا به معنی دعا است و وقتی به پیامبر ﷺ فرمان داده شده تا برای اصحابش دعا کند پس ما باید از او پیروی کنیم، و صلوه خدا بر بندگان صالحش یعنی اینکه ما دعا کنیم خداوند آنها را بپذیرد و مقامشان را بالا ببرد و در اعمال و درجات و نیکی‌هایشان برکت دهد. و اگر (صلوة) به معنی برکت و رحمت و پذیرفته شدن عمل و دعا نباشد چگونه می‌توان گفت که خداوند بر بندگان صلوه می‌فرستد.

شلوغ شد گویا جمعیت این را نمی‌پذیرند و راضی نیستند که بر اصحاب درود فرستاده شود زیرا نزد آنها صحابه کافر و مرتد هستند.

اینجانب (بر آن که از شلوغی بیرون شویم) گفتم: سخن گو و مناظر شما به من وعده داد که دلایل فراوانی که در چند کتاب نمی‌گنجد وجود دارد که همه بر این دلالت می‌کنند که علی ﷺ جانشین پیامبر ﷺ است. از ایشان می‌خواهم که لطف کنند مهم‌ترین و اصول این دلایل را ارائه دهند اگر درست باشند حجت خواهند بود، و اگر نادرست باشند بقیه ادله که در سطح پایین‌تری از دلایل اساسی هستند فایده‌ای نخواهند داشت و دلیلی علیه گوینده آن خواهند بود.

و به برادر مناظره کننده گوشزد می‌کنم که طبق اصول مناظره و استدلال باید نصوص صریح و صحیح باشند که طرف را ملزم به پذیرفتن قضیه مورد بحث نمایند و مجادله را به پایان برسانند، و قابل برداشت و اجتهاد نباشند. و چنان که شما می‌گویید امامت اصلی

از اصول دین است باید دلایل آن نیازی به اجتهاد و استنباط نداشته باشد بلکه اصل و اساس معمولاً چون روز روشن است که فقط کسی منکر آن می‌شود که نابینا باشد.

سید آنها: دلیل اولی: حدیث غدیر خم است، این حدیث در کتابهای معتبر شما ذکر شده است، و همین دلیل به تنهایی برای اثبات اینکه امامت علی علیه السلام طبق نص ثابت است کافی است.

اینجانب: بفرمائید و دلیل را ارائه دهید ولی امیدوارم که بعد از ذکر آن به من اجازه دهید تا آن را توضیح دهم تا حق روشن شود و هر کس که زنده می‌ماند و هدایت می‌شود از روی دلیل زنده گردد و هدایت شود و هر کس که گمراه و هلاک می‌شود از روی دلیل گمراه و هلاک گردد.

سید آنها: وقتی پیامبر از حجه الوداع برگشت در هیجدهم ذی‌الحجه این آیه بر او نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصُمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷] «ای پیغمبر هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به مردم) برسان و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را به مردم نرسانده‌ای. و خداوند تو را از (اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد.»

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در محلی بنام غدیر خم (جایی است در میان مکه و مدینه) توقف کرد تا اینکه آنان که پشت سر او بودند به او پیوستند، و کسانی را که جلو بودند برگرداند و اعلام نماز نمود، و نماز ظهر را خواند سپس ایستاد و به سخنرانی پرداخت، و در خطبه خود فرمود: آیا شما نمی‌دانید که من برای شما مؤمنان از خودتان اولی‌ترم؟ گفتند بله ای پیامبر خدا. گفت: آیا نمی‌دانید که من برای هر مؤمنی از خودش اولی‌ترم؟ گفتند: بلی ای پیامبر خدا، آنگاه دست علی را بلند کرد و فرمود: ای مردم خداوند مولای من است، و من مولای شما هستم، پس هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، بار خدایا دوست بدار کسی که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن می‌دارد،

و یاری کن کسی را که او را یاری می‌کند و خوار بگردان کسی را که او را خوار می‌گرداند و هر کس با او کینه می‌ورزد با او کینه بورزد.» سپس گفت: بار خدایا گواه باش، سپس هنوز پیامبر و علی از هم جدا نشده بودند تا اینکه این آیه نازل شد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]
«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.»

پس آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و بر رسالت من و ولایت علی که خدا آن را پسندیده است، پس این حدیث که در غدیر خم بیان شده است نص صریحی است که بر امامت علی ﷺ دلالت می‌کند، زیرا پیامبر فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» یعنی هر کس والی او من هستم علی والی اوست و والی یعنی امام.

و اگر هدف بیان ولایت علی نبود پیامبر همه مردم را که تعدادشان صد هزار یا بیشتر بود نگاه نمی‌داشت، و چون پیامبر ولایت علی را بیان کرد آنگاه دین تکمیل شد و خداوند آیه نازل کرد که:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]
«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.»

اینجانب:

الحمد لله و الصلاة والسلام على رسول الله و الله و صحبه و بعد:

سخن‌گوی و مناظره‌کننده روایات متعدد مختلفی را با هم قاطی می‌کند و پیوند می‌دهد، و می‌خواهد با آن فریب دهد تا شنونده گمان برد که همه یکی هستند و روایات متعدد و مختلفی نیستند که هر یک به خاطر سببی نازل شده و هر یک بحث جدایی دارد.

گوینده بسیار زیبا و خوب روایات مختلف و متعدد را با هم قاطی کرده و آن را چنان می‌ناید که گویا یک روایت هستند که خداوند به پیامبر دستور می‌دهد تا اعلام کند که علی جانشین اوست، پس خداوند آیه نازل کرد که:

﴿يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۖ﴾ [المائدة: ۶۷]

آنگاه پیامبر مردم را در غدیر خم جمع کرد و این پیام الهی را به آنها رساند و سپس خداوند آیه نازل کرد که:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ۖ﴾ [المائدة: ۳]

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.»

اما این جعل و تحریف کاملاً با حقیقت متضاد است و فقط خیالبافی است که بعضی آن را برای راضی کردن خود درست کرده‌اند.

برای درهم شکستن این خیالبافی‌ها و پرده برداشتن از این جعل و تحریف باید بگویم:
اول اینکه: آیه

﴿يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۖ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ وَاللَّهُ يَعْصُمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷]

«ای پیغمبر هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به مردم) برسان و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را به مردم نرسانده‌ای. و خداوند تو را از (اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد.»

سبب نزول این آیه این است که هرگاه پیامبر ﷺ به جنگی می‌رفت یکی از اصحابش را مقرر می‌کرد تا از او در برابر دشمن پاسداری کنند، تا اینکه در شبی از شبها خداوند این آیه را نازل کرد که ﴿يَأَيُّهَا الرَّسُولُ﴾ آنگاه پیامبر ﷺ سرش را از خیمه‌اش بیرون آورد و گفت: ای مردم بروید خداوند مرا محافظت نموده است، و بعد از نزول این آیه پیامبر ﷺ با تکیه بر اینکه خداوند او را محافظت کرده است برای خودش نگهبانی

نمی‌گرفت، حتی در روایات آمده است که مردمی به پیامبر گفت: شمشیرت را به من بده تا آن را ببویم، پیامبر شمشیر را به او داد و آن مرد هدفش کشتن پیامبر ﷺ بود ولی دستهایش لرزید و خداوند نگذاشت او آنچه را می‌خواست انجام دهد.

و از روایت گذشته معلوم می‌شود که این آیه در شب نازل شده است، و در حالی بر پیامبر ﷺ نازل شده که او داخل خیمه خود و بر رختخوابش بوده است، بنابراین سیوطی رحمه الله گفته است: «این آیه در شب در حالی که پیامبر ﷺ در رختخواب بود بر او نازل شده است».

ببینید علما چقدر در تعیین اوقات نزول آیات دقت کرده‌اند، پس چگونه آنها فراموش کرده‌اند که این آیه با واقعه غدیر خم ارتباط دارد با اینکه به گفته سید شیعی این آیه ارتباط تنگاتنگی با واقعه غدیر دارد، اما علما این را مربوط به چیزی دیگر دانسته‌اند که کاملاً با قضیه غدیر مغایرت دارد.

دوم: آیه

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]
«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.»

در روز عرفه که روز حج اکبر بود نازل شده است، و در این هیچ راهی برای تردید و شک نیست زیرا اقوال ائمه و احادیث صحیح بخاری و مسلم و غیره همه همین را می‌گویند. از طارق بن شهاب روایت است که یهودیان به عمر گفتند: شما آیه‌ای را می‌خوانید که اگر درباره ما نازل می‌شد ... طارق می‌گوید: در روز عرفه نازل شد و سوگند به خدا که ما در عرفه بودیم. سفیان می‌گوید در این شک دارم که روز جمعه بود یا نه. این روایت‌ها بر این دلالت می‌کنند که این آیه در روز حج اکبر بر پیامبر ﷺ نازل شده است، و همه می‌دانیم که روز عرفه چند روز قبل از روز غدیر بوده است پس

چگونه می‌توان گفت که آیه در غدیر خم نازل شده است. در صورتی اقوال ائمه به تواتر می‌گویند که آیه چند روز قبل از واقعه غدیر خم نازل شده است؟!

و جعل و تحریف عجیب این است که سخنگو ادعا می‌کند که وقتی پیامبر ﷺ را به عنوان جانشین و امام تعیین کرد آنگاه این آیه نازل شد، در صورتی که سوگند به خدا که پیامبر ﷺ درباره امامت علی ﷺ چیزی نگفت و آیه هم در غدیر خم نازل نشده است.

سوّم: آنچه در مورد غدیر خم آمده این است که پیامبر ﷺ بعد از آن که به همراه اهل مدینه راه مدینه را در پیش گرفت در کنار آبگیری بنام حمّ - که در میان مکه و مدینه قرار دارد - توقف کرد تا مقداری استراحت نماید و کسانی که عقب مانده‌اند به او برسند، در اینجا بعضی از مردم از علی ﷺ شکایت کردند که بر آنها سخت گیری نموده است، با اینکه سخت‌گیری علی در راه حق و به جا بود.

علت شکایت مردم از علی این بود که پیامبر ﷺ پیش از آن که به حجه الوداع برود علی را به یمن فرستاد تا زکات آن جا را جمع‌آوری نماید، علی پس از جمع‌آوری صدقات به همراه آن به مکه رفت تا با پیامبر حج گذارد، در راه مردم خواستند تا برخی از اموال صدقه را استفاده کنند و وقتی به پیامبر برسند آنها را به پیامبر ﷺ تحویل دهند، اما علی ﷺ از آن جا که به شدت احتیاط می‌کرد و با مردم به بهای حق رودرواسی نداشت نپذیرفت که مردم از صدقه استفاده کنند چون صدقات و زکات متعلق به بیت‌المال است و مال آنها نیست، از این رو بر مردم سخت آمد و وقتی فرصت فراهم شد پیش پیامبر ﷺ از علی شکایت کردند. پیامبر ﷺ می‌دید که علی بر حق است و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نمی‌هراسد، بنابراین پیامبر ﷺ در ملاء عام و در حضور مردم از او حمایت کرد تا برای همه مردم توضیح دهد که آنچه شما از علی در آن شکایت دارید، حق با علی است. از این رو پیامبر ﷺ در غدیر خم ایستاد و مردم را به رعایت تقوای الهی توصیه کرد و آنان را به تمسک به کتاب خدا فرمان داد سپس آنها را

در مورد اهل بیت خود توصیه نمود و علی نیز از اهل بیت است. سپس باری روسفیدکردن علی پیش کسانی که از او شکایت کرده بودند فرمود: هرکس مرا دوست می‌دارد علی را دوست بدارد، و برای آن که بیشتر علی را مورد ستایش قرار دهد فرمود: بار خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست می‌دارد و دشمنی کن با کسی که با او دشمنی می‌ورزد^۱.

همه آنچه که در غدیر خم اتفاق افتاده است همین است، و علتی که پیامبر به خاطر آن فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه) همین است.

و از آن جا که علی علیه السلام عامل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خمس بود و حق و عدالت و احتیاط را در آن اجرانمود، پیامبر او را به خاطر این موضع درستش ستود و پیش خدا برایش دعا کرد تا او را کمک نماید. اما اضافه‌ها و مبالغه‌هایی که بعضی از طرف خود به حدیث پیامبر می‌افزایند صحت ندارد، از آن جمله اینکه می‌گویند: پیامبر فرمود: «اللهم انصر من نصره، و اخذل من خذله، و ادر الحق معه حیث دار» بار خدایان یاری کن کسی را که او را یاری می‌کند، و خوار بگردان کسی را که از او حمایت نمی‌کند، و هر کجا او می‌رود حق را به همراهش به همان سو ببر.

این بود حقیقت واقعه غدیر خم که با آنچه برادر سخنگوی ما می‌ساخت و می‌پرداخت و ارائه می‌داد فرسنگها فاصله دارد.

و چهارم اینکه:

قسمت اخیر حدیثی که برادر شیعه مطرح کرد کاملاً خودساخته و دروغ است و هیچ چیزی از آن صحیح نیست، و در احادیث صحیح نیامده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست علی را بلند کرد، و همچنین در احادیث صحیح چنین چیزی وجود ندارد که هنوز آنها از هم جدا نشده بودند که این آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳] و همچنین

۱- حدیث غدیر از چند طریق از بسیاری از صحابه روایت شده است و اما «وانصر من نصره و اخذل من خذله» اضافه است و ضعیف است. ن ک السلسلة الصحيحة ۱۷۵۰.

«الله أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضا الرب لي بالرسالة ولعلي بالولاية» قطعاً در احادیث نیامده و صحت ندارد. و در حقیقت اینها دروغهایی هستند که به دنبال هم قرار دارند و افسانه‌هایی می‌باشند که فقط به ذهن بعضی خطور کرده‌اند.

پنجم:

قطع نظر از جعل و تحریفی که سخنگو و مناظره‌کننده ارائه داد، استدلال او از (من کنت مولا فلهذا علی مولا) اشتباه است، او فکر می‌کند «مولا» یعنی «ولی» و از این رو پس ولایت و جانشینی علی ثابت می‌شود. این استنباط و فهم مخالف با زبان عربی است، و همچنین اصحاب پیامبر ﷺ که در زبان عربی مهارت زیاد داشتند آن را اینگونه نفهمیده‌اند، و هیچ یک از علمای معتبر لغت و زبان چنین چیزی نگفته است. مفهوم درست و صحیح آن این است که مولا به معنی مولات و محبت و دوستی و یاری کردن می‌باشد و در زبان عربی معنی آن همین است.

دلیلش هم حدیث بریده است که در آن آمده است که پیامبر ﷺ به بریده گفت: آیا علی را دوست نداری؟ بریده می‌گوید: بله، آنگاه پیامبر فرمود: «من کنت مولا فلهذا علی مولا» هر کس مرا دوست می‌دارد علی را هم دوست بدارد. از این حدیث ثابت می‌شود که مولات ضد ناپسند داشتن و ناخوش داشتن است، و بنابراین مولات به معنی محبت و همکاری و دوستی است.

و ششم اینکه:

با وجود آن که مطالب دروغین و خودساخته زیادی در حدیث است اگر از همه اینها چشم‌پوشیم و بگوییم که سخن مناظره‌کننده درست است و «من کنت مولا فلهذا علی مولا» دلیلی بر خلافت علی است، و اشتباه او را بپذیریم که مولا به معنی والی است، بعد از پذیرفتن همه ای دروغ‌ها و تحریف‌ها باز هم این حدیث نمی‌تواند دلیل صریحی بر خلافت و جانشینی علی ﷺ باشد، و نمی‌تواند نص واضحی در مورد خلافت علی تلقی شود.

زیرا نص صریح جملاتی از این قبیل هستند: علی بعد از من امام است، یا علی بعد از من خلیفه است، یا هیچ کس غیر از علی جانشین من نیست و امثال آن. پیش تر گفته شد که ولایت از دیدگاه شما شیعیان اصلی از اصول دین است و اصول دین باید به صراحت بیان شوند، و وقتی تصریح نیامده پس این حدیث نمی تواند دلیل صریح و واضحی برای امامت و خلافت علی باشد.

و از نظر ما نهایت آنچه حدیث می گوید این است که دوست داشتن و محبت نمودن با علی واجب است، و این چیزی است که همه اهل سنت آن را انجام می دهند، زیرا آنها هرگاه نام علی به میان بیاید می گویند خدا از او خوشنود باد و او را خلیفه چهارم مسلمین علیه السلام و ارضاء می دانند.

سید شیعی: این دلیل را بگذار، دلیلی دیگر هست که امامت علی علیه السلام را بیان می نماید و آن آیه ولایت است.

خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ۝ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ۝﴾ [المائدة: ۵۵ و ۵۶] «تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می آورند و زکات مال بدر می کنند. و هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمره حزب الله است) و بی تردید حزب الله پیروز است.»

همه مفسرین اتفاق نظر دارند که این آیات در مورد علی علیه السلام نازل شده اند، که او مشغول نماز بود که سائلی آمد و کمک خواست و علی در حال رکوع بود، آنگاه انگشتر خود را بیرون آورد و پیش سائل انداخت، پس از آن خداوند این آیات را در مورد او نازل فرمود.

و (إِنَّمَا) حرف حصر است پس دلالت می کند که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ولایت فقط از آن علی است، زیرا ایه در مورد او نازل شده است.

اینجانب: این دلیل از دلیل گذشته سست‌تر است و اگر هم آن را درست فرض کنیم تصریحی بر امامت علی نیست بلکه همه مؤمنان را شامل می‌شود. و ولاء در اینجا هم به معنی محبت و دوستی و یاری‌کردن است و به معنی خلیفه و امام نیست. و به فرض اینکه به معنی امامت باشد در حالی چنین نیست، آیه با لفظ جمع آمده است:

﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵]

«کسانی خاشعانه و خاضعانه نماز را بر پا می‌دارند و زکات مال بدر می‌کنند.»

و از آن که صیغه جمع به کار رفته است بر این دلالت می‌نماید که آیه هم علی و هم دیگر مؤمنان را شامل می‌شود. و اینک آیا در مورد علی نازل شده است جای بحث دارد، زیرا گرچه این داستان در کتابهای اهل سنت روایت شده اما سند آن خالی از اشکال نیست، و علاوه از این عمل کثیر نماز را باطل می‌کند و کسی که مشغول خواندن نماز است نباید در حین خواندن نماز دیگر عبادت‌ها و کارهای نیک را انجام دهد، و امام علی در فروتنی در نماز پیشوای فروتنان است، و اینکه انگشتر خود را در نماز بیرون بیاورد و آن را به سایل دهد امر بعیدی است.

و به فرض اگر هم درست باشد اما این نص روشن و واضحی در مورد ولایت علی نیست، شما می‌گویید امامت اصلی اساسی از اصول دین است، اصول دین باید از نصوص قطعی و صریح ثابت شوند. و شما می‌بینید که آیه به چند صورت تفسیر شده است، بعضی از مردم می‌گویند ولاء به معنی محبت و دوستی و یاری‌کردن است، و اغلب همین نظر را دارند، و شما می‌گویید ولاء به معنی فرمانروایی است، و اینکه شما می‌گویید امام علی در نماز صدقه کرده است جای بحث دارد و اگر هم ثابت شود که امام علی در نماز صدقه داده است، باید گفت که آیات کلمه جمع را آورده‌اند و جمع بر بیش از دو نفر اطلاق می‌شود، پس آیه دلالت می‌کند که کسانی دیگر غیر از امام علی با او در این کار مشارکت داشته‌اند، ای هم در صورتی است که فرض کنیم آنچه به عنوان شأن

نزول آیه بیان می‌کند درست و صحیح باشد. و نکته دیگر اینکه خصوص سبب مانع از عموم لفظ نمی‌شود، یعنی اگر به خاطر سببی خاص فرمانی در قرآن بیان شده فقط منحصر در آن سبب نیست بلکه عمومیت دارد، بنابراین آیه بر همه کسانی که نماز می‌خوانند و زکات و صدقه می‌دهند انطباق پیدا می‌کند و همه می‌توانند این کار را انجام دهند. حق واضح و روشن است و دلیلی که شما از آن استدلال کردید حتی نمی‌تواند دلیلی ضمنی باشد چه برسد به آن که دلیلی صریح و روشن درباره امامت علی بعد از پیامبر باشد.

سید شیعی:

مفسرین شما گفته‌اند این آیات در مورد امام علی علیه السلام نازل شده‌اند و ما هیچ کس جز او را سراغ نداریم که در حال رکوع صدقه داده باشد، و آیات کار او را تأیید کرده و بر ولایت او تصریح کرده‌اند، و اینکه آیات با صیغه جمع آمده‌اند با اینکه فرمود مورد نظر و کسی که سبب نزول آیات می‌باشد یک نفر است، برای آن است که مردم را تشویق نماید تا با اقتدا به امامشان در کارهای خیر از یکدیگر پیشی بگیرند امامی که نمازش او را از رسیدگی به حالت فقرا و نیازمندان باز نداشت.

اینجانب:

این حدیث که امام علی در حالت نماز انگشتر خود را صدقه کرده است به اتفاق علمای محقق موضوع و دروغ است.^۱ و علمای مورد اعتماد و محقق ما به خود ساخته بودن حدیث حکم کرده‌اند پس اگر کسی بدون تحقیق آن را در کتابش آورده اعتباری ندارد. و بنابراین شما نمی‌توانید بر اثبات اصلی از اصول دیتان که آن را از نماز و روزه و حج مقدم‌تر و مهم‌تر می‌دانید از حدیث موضوع و دروغی استدلال کنید.

۱- شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب دقائق التفسیر، ج ۱، ص ۱۰۴ و در منهاج السنه، ج ۷، این را بیان داشته است.

آنچه میان من و تو فیصله می‌کند نص آیه است، در آیه اسمی از علی برده نشده و کوچکترین اشاره نشده که علی والی و خلیفه پیامبر ﷺ است. و نهایت آنچه که آیه می‌گوید این است که باید خدا و پیامبرش و مؤمنان صادقی که نماز می‌خوانند و زکات می‌پردازند و فقط برای خدا فروتنی می‌کنند را دوست داشت.

و در رکوع در لغت به معنی خضوع و فروتنی است و در قرآن به همین معنی آمده است، آن جا که خدا مریم را به رکوع فرمان می‌دهد و می‌گوید:

﴿يَمْزِيهِمْ أَفْنَىٰ لِّرَبِّكَ وَأَسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ [آل عمران: ۴۳] «ای مریم پروردگارت را بپرست و سجده کن و با فروتنان فروتنی بنما.»

که معنایش این است و سجده کن و فروتنی بنما با فروتنان» و خداوند در مورد بنده اش داود علیہ السلام می‌گوید: ﴿وَحَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾ [ص: ۲۴] مشخص است که داود به سجده افتاد ولی رکوع در اینجا به معنی خضوع و فروتنی برای خداست. و اینگونه معنی آیات هم‌آهنگ و منسجم می‌گردد و معنی

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵]

چنین می‌شود تنها خدا و پیغمبر و مؤمنانی یاور و دوت شمایند در حال خشوع و فروتنی برای خدا، نماز را به جای می‌آورند و زکات مال بدر می‌کنند، و در رکوع نماز نباید به کاری دیگر هرچند مهم باشد مشغول شد، بنابراین آنچه شما می‌گویید درست نیست. و نکته قابل تأمل دیگر که استدلال شما از این آیه کاملاً درهم می‌شکند این است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ [المائدة: ۵۵]

شما می‌گویید این حصر را بیان می‌کند، و (إِنَّمَا) حرف حصر است، پس اگر چنان که شما می‌گویید بگوییم منظور از (وَالَّذِينَ آمَنُوا) فقط علی است، تمام مذهب جعفری اثنا عشری باطل می‌شود، چون آیه ولایت را منحصر در سه نفر می‌گرداند که آنها خدا و پیامبرش و امامعلی هستند. و طبق تصریح آیه ولایت همه ائمه بعد از علی باطل می‌شود. و فقط همین برای باطل کردن استدلال شما از این آیه کافی است.

سید:

این دلیل را بگذار، دلیلی دیگر هست که بر امامت علی علیه السلام تصریح می‌کند و آن حدیث منزلت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (آیا راضی نمی‌شوی که نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی باشی، جز آن که پس از من پیامبری نیست، شایسته نیست که من بروم مگر آن که جانشین من باشی).

حدیث منزلت نزد شما صحیح است و بر هیچ کس پوشیده نیست که در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح نموده که علی در نبود پیامبر صلی الله علیه و آله و در زندگی و پس از مرگش جانشین اوست و حدیث همه آنچه را که هارون نسبت به موسی داشته است ثابت می‌کند به جز پیامبری هارون وزیر موسی و شریک او در کارش و خلیفه او در نبود او بوده است و این در قرآن ثابت است که موسی دعا کرد:

﴿وَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ۚ﴾ (۲۹) ﴿هَٰؤُلَاءِ أَخِي ۚ﴾ (۳۰) ﴿أَشْدُّ بِهِ أَزْرَى ۚ﴾ (طه: ۲۹ تا ۳۱) «و یآوری از خاندانم برایم قرار بده. برادرم هارون را به وسیله او پشت مرا استوار دار. او را در کار من شریک گردان.»

خداوند دعای موسی را پذیرفت و فرمود:

﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يٰمُوسَىٰ﴾ (طه: ۳۶)

«ای موسی خواسته تو پذیرفته شد.»

و پیامبر صلی الله علیه و آله به صراحت گفت: شایسته نیست که من بروم مگر آن که خلیفه من باشی، بنابراین حدیث منزلت از بزرگترین دلایل ولایت علی است و دلیل بر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله علی را به عنوان جانشین خود در دروان حیات خویش و بعد از حیات خود تعیین کرده است و بیان داشته که علی شریک او در کارش و وزیر او در امتش می‌باشد.

اینجانب:

آنچه نزد ما صحیح و ثابت است این است که پیامبر ﷺ فرمود: آیا دوست نداری که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی جز آن که پس از من پیامبری نیست.^۱ اما آن قسمت ثابت حدیث منزلت داستان مشهوری دارد، سبب این حدیث این بود که پیامبر برای جنگ تبوک حرکت کرد و از همه مردم خواست که همراه او به جنگ بروند، و علی را به عنوان جانشین خود در میان زنان و کودکان قرار داد، و جز منافقان و افراد معذور و ناتوان کسی از جنگ باز نمانده بود.

امام علی علیه السلام از آن جا که جهاد در راه خدا و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست می داشت نزد پیامبر رفت و گریه کرد و شکایت کرد که چرا او را در میان زنان و کودکان می گذارد پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن که او راضی کند و دلش را خوش نماید و به او بفهماند که اگر پیامبر

۱- حدیث منزلت را بخاری در فضائل الصحابه (۳۷۰۶) و المغازی (۴۴۱۶) و مسلم در فضائل الصحابه (۲۴۰۴) روایت کرده اند. سویی در رد استدلال از این حدیث می گوید: این حدیث به چند علت نمی تواند دلیل باشد یکی اینکه: نمی توان گفت که همه آنچه هارون داشته علی دارای آن است زیرا از جمله مقام های هارون این بوده که او به همراه موسی پیامبر بوده است و به اتفاق ما و شما علی پیامبر نیست، و اگر مقام هایی که هارون دارد برای علی ثابت می بود باید به همراه پیامبر علی هم پیامبر می بود چون پیامبر فرموده بعد از من پیامبری نیست و نبوت در زمان خود که هارون در زمان موسی داشته است را مستثنی نکرده است. و همچنین هارون برادر تنی موسی بود، و علی برادرش نیست، و عام هرگاه بدون استثناء تخصیص شود دلالت آن ظنی خواهد بود. پس باید کلام بر این حمل می شود که در یک منزلت و مقام علی چون هارون نسبت به موسی می باشد و (تا) که برای حدت است همین مفهوم را می رساند. و در این صورت نسبت به امر معهودی است که اصل همین است و کلمه «أَلَا» در حدیث به معنی «لکن» است. چنان می گویند فلانی بخشنده است اما او بزدل است یعنی لکن او بزدل است. پس در قضیه بخش نامشخصی مورد نظر است که ما آن را از بیرون مشخص می کنیم و آن منزلت معهود است که موسی هارون را در میان بنی اسرائیل جانشین خود کرد چنان که خداوند می فرماید: ﴿أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي﴾ [الأعراف: ۱۴۲] در میان قومم جانشین من باشد. و منزلت علی این است که او در زمانی که پیامبر به غزه تبوک رفته بود در مدینه جانشین پیامبر بود. (مؤتمر النجف، ص ۷۷ - ۷۸).

او را با خود نبرده به خاطر این نیست که او را دوست ندارد و بلکه برای آن است که زنان و کودکان را به او بسپارد و او را بر آنها امین قرار دهد.

داستان حدیث منزلت همین است که اصلاً احتمال معنی امامت کلی را ندارد.

و اما اینکه شما می‌گویید که طبق حدیث همه منزلت‌ها و مقام‌های هارون به جز پیامبر برای علی ثابت می‌شود و وقتی او دارای همه منزلت‌های هارون است پس او در حیات پیامبر و بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و در نبودش جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است، و او وزیر پیامبر می‌باشد و از دیگران به او و به امامت پس از او سزاوارتر است. حدیث بر هیچ یک از مطالبی که شما از آن استدلال می‌کنید انطباق پیدا نمی‌کند.

به دلایل زیر:

۱- هارون در زمان موسی علیه السلام وفات کرده است، و بعد از وفات موسی جانشین او نبوده است و بلکه جانشین موسی یوشع بن نون بوده، و در این هیچ اختلافی نیست.

۲- زمانی که موسی علیه السلام هارون را جانشین خود کرد او را به عنوان جانشین خود در میان همه ملت یهود مقرر کرد و خودش برای مناجات با پروردگار رفت، اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی بیرون رفت که همه اصحابش با او همراه بودند و علی را در میان زنان و کودکان به عنوان جانشین خود تعیین کرد.

۳- پیامبر صلی الله علیه و آله شمار زیادی از صحابه را بر مدینه و در جاهای دیگر به عنوان خلیفه خود مقرر کرده است و این متواتر است، و اینگونه نبود که هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون برود علی را به عنوان جانشین خود در آن مقرر کند، پس حدیث نمی‌تواند نصی بر وجوب خلافت علی در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفاتش باشد.

۴- حدیث سبب مشخصی دارد و آن خوش‌کردن دل علی و تسکین خاطر او بود زیرا پیامبر او را با زنان و کودکان گذاشته بود.

۵- و در روایت‌های دیگری آمده است که از بس امام علی به شدت علاقه به جهاد داشت بعد از آن که پیامبر ﷺ این سخن را به او گفت به دنبال پیامبر ﷺ براه افتاد و او این جانشینی را دوست نداشت بلکه جهاد در راه خدا را بر آن ترجیح می‌داد.

۶- پس نمی‌توان با استدلال از حدیث همه آنچه هارون نسبت به موسی داشته است را به فراگیر بر امام علی تطبیق داد، واگر نه باید امام در زمان پیامبر ﷺ وفات می‌کرد چنان که هارون در زمان موسی وفات کرده است.

نکته مهمی هست که اهل زبان و اندیشمندان بدان پی می‌برند: و آن این است که استثناء در فرموده پیامبر ﷺ که فرمود: «إلا انه لاني بعدي» مگر آن که بعد از من پیامبری نیست. اگر آن طور که برادر سخن‌گو می‌گوید همه منازل هارون و مقام‌های او را بر امام حمل کنیم باید چنین بفهمیم که علی همراه محمد پیامبر بوده است. چون هارون در زمان موسی پیامبر بود، و پیامبر ﷺ فرمود: که بعد از من نبوت نیست، و اگر بگوییم طبق این حدیث همه ویژگی‌های هارون در علی وجود دارد پس نبوت او را نمی‌توان نفی کرد. و دوست شیعه ما تأکید می‌کند که مفهوم حدیث را اینگونه بیان کند که علی دارای همه مقامهایی است که هارون داشته است، پس اگر چنین است هارون در زمان موسی همراه با او پیامبر بوده است و علی هم باید در زمان ما محمد ﷺ پیامبری دیگر در کنار او قرار داده شود و چنین ادعایی کفر است.

و مهم‌تر از آن اینکه:

پیامبر ﷺ بسیاری از صحابه را با بسیاری از پیامبران تشبیه می‌داد، پس آیا این نصوص فراگیر و کلیت دارند؟! ثابت است که پیامبر ابوبکر را با ابراهیم و عیسی تشبیه داد و به عمر گفت: تو همانند نوح علیهما السلام هستی که ... و مثال تو چون مثال موسی است. و معلوم است که ابراهیم و عیسی و نوح و موسی از هارون بهتر بوده‌اند زیرا آنها از پیامبران اولوالعزم هستند. پس حدیث منزلت فقط فضیلتی برای امام علی می‌باشد چنان

که دیگر صحابه دارای فضایلی هستند، و در این حدیث هیچ اشاره‌ای به ولایت و خلافت علی در حیات پیامبر و بعد از وفات او نشده است، چه برسد که به صراحت چنین مطلبی در آن بیان شده باشد.

و نص صریح مانند این است که به عنوان مثال پیامبر ﷺ بگوید: ای مسلمانها علی بعد از من جانشین من است، یا بگوید: علی بعد از من امام شماست، یا بگوید علی را به عنوان جانشین خود پس از وفات خویش تعیین می‌کنم، به اینها می‌گویند نص صریح، اما غیر از اینگونه موارد - مانند حدیث منزلت - نص صریح نیستند.

سید آنها (در حالی که عرق می‌ریزد):

من در پایان حدیث منزلت نص واضح و روشن را برای بیان کردم، نصی که علمای شما در کتابهای معتبر حدیث روایت کرده‌اند و بخاری شما که نزد شما مانند قرآن صحیح است آن را روایت کرده است و آن این است که پیامبر ﷺ فرمود: «شایسته نیست که بروم مگر آن خلیفه من باشی.»

اینجانب:

در بخاری و دیگر کتاب‌ها این جمله اضافی هرگز نیامده است، بلکه این دروغ است، و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله - که بدون تردید او از علمای برجسته و محقق اهل سنت است - در مورد این جمله اضافی می‌گوید این دروغی است که به حدیث افزوده شده است، و همچنین عملکرد پیامبر ﷺ که بسیاری دیگر از صحابه غیر از امام علی را جانشین خود در مدینه کرد این را تکذیب می‌کند و پیامبر ﷺ علی رضی الله عنه را به یمن فرستاد و خودش رضی الله عنه در مدینه بود و بعد از آن به حجه الوداع رفت و قطعاً کسی دیگر غیر از علی را جانشین خود در مدینه نمود چون علی هم به حج رفت.

پس چگونه می‌گوید: شایسته نیست که من بروم مگر آن که تو جانشین من باشی؟! این تناقض واضحی است که بر دروغ بودن این جمله اضافی که به حدیث پیامبر افزوده شده است دلالت می‌کند.

و در مورد اینکه گفتی: «بخاری پیش شما مانند قرآن است.» می‌خواهم یک حقیقت روشن را توضیح دهم و آن اینکه ما هیچ چیزی را با قرآن برابر قرار نمی‌دهیم و هیچ چیزی با آن برابری نمی‌کند، و همه آنچه که در مورد بخاری می‌گوییم این است که همه احادیث بخاری مورد قبول هستند، چون که امام بخاری برای جمع‌آوری کتابش شرایط بسیار دقیقی گذاشته است و آن را از میان هزارها حدیث جمع‌آوری نموده است، و نهایت دقت و تلاش و احتیاط را برای جمع‌آوری احادیث صحیح به خرج داده است.

سید شیعیه:

در بخاری احادیثی هست که به یقین ثابت است که دروغند، و شما می‌گویید همه احادیث آن صحیح است.

اینجانب:

لطفاً از محور مورد گفتگو دور نشویم تا از موضوع اصلی مورد بحث که بیان دلایل صریح و صحیحی است که به صراحت بیان می‌کند که علی بعد از وفات پیامبر ﷺ امام و خلیفه اوست، بیرون نرویم.

شما گفتی که این دلایل چنان زیادند که در چندین جلد کتاب نمی‌گنجند، و تا از آن حتی یک دلیل نمی‌بینیم.

اما موضوع احادیث بخاری جای دیگری دارد که در آن جا پی می‌بریم که تا چه حد این احادیث صحیح هستند و چقدر در آن دقت شده است. و به افتخار اهل نسبت به علوم حدیث و علوم اسناد و علوم جرح و تعدیل که سنت پیامبر ﷺ را در ادوار تاریخ از دروغ و دروغگویان مصون داشته است آگاه خواهید شد.

(سالن شلوغ شد، و سید آنها با دست اشاره می‌کند که ساکت شوید، و با دست اشاره کرد که بلندگو را قطع کنید، سپس به صورت جدیدی بدون رو دروایی سخنش را شروع کرد، شاید او یقین کرده بود که تقیه با افرادی مانند من کارساز نیست، و فردی که

جلوی اوست آن گونه که او گمان می‌برده است شکار آسانی نیست که بوسیله آن اهل سنت رسوا کرده شود و در ملاء عام صدا زده شود که من با اهل سنت بحث و مجادله کردم و آنها را شکست دادم ببینید چقدر ضعیف و متردد هستند و از دین خود آگاهی ندارند، چنان که با فریب‌خوردگان سابق چنین کرده بودند.

و من می‌گویم: الحمدلله، خدا را ستایش می‌کنم و بر او توکل می‌نمایم و من جز یک طلبه کوچک از مدرسه اهل سنت بیش نیستم، مدرسه اهل سنت همان مدرسه حقی که ناتوانان و درماندگان اهل باطل آنان که عمرشان را در باطل به سر کرده‌اند در برابر آن تاب مقاومت نمی‌آورند. همانا باطل رفتنی است.)

سیدشان:

این دوست دکتر ما، چنان که معلوم می‌شود از استادان و فقهای تأویل و توجیه است، او بر تأویل کردن نصوص واضحی که در مورد امام علی آمده است پای می‌فشارد و می‌کوشد حق را نادیده بگیرد همان حقی که خدا به علی داده و پیامبرش به آن توصیه کرده است، اما این اولین و آخرین باری نیست که امام علی علیه السلام مورد ستم قرار می‌گیرد، همواره با او و با اهل بیت چنین کرده‌اند، در گذشته حق او را غصب کردند و همسرش فاطمه زهرا سلام الله علیها را زدند، و فرزندش محسن را در شکم او کشتند و خانه‌اش را سوختند و خودش را به قتل رساندند و فرزندان او را کشتند، و حسین سلام الله علیه را سر بریدند آری، حسین را چون گوسفند سر بریدند....

(سید شیعه با صدایی غم‌انگیز با دوستانش حرف می‌زد، احساس کردم که او دوست ندارد به مناظره ادامه دهد و ترجیح می‌دهد با دوستان خود حرف بزند، اما من دوست نداشتم مناظره اینطور تمام بشود.)

بنابراین حرف او را قطع کردم و گفتم:

ببخشید، بحث و بررسی در مورد حق نیاز به برخورد دلیل با دلیل دارد و باید در برابر حجت، حجت آورد، اما عواطف و احساسات و افسانه‌ها در جایی که سخن از عقل و دلیل است جایگاهی ندارند. و وقتی ما از حق سخن می‌گوییم و به دنبال آن هستیم تنها دلایل^۱ کارساز خواهند بود نه افسانه‌ها، زیرا افسانه‌ها حيله بیوه‌زنان و بی‌خردان هستند. یکی از حضار (با توجه به لکنتی که در گویش او بود به گمانم عجم بود) گفت: تو می‌بینی که خوب با تو برخورد کردیم و از آن جا که میهمان هستی به تو احترام می‌گذاریم.

اینجانب:

من میهمان شما نیستم، شما از من خواستید که با شما مناظره کنم، و من به درخواست شما پاسخ مثبت دادم.

سیدشان:

ناراحت نشو، منظور او این نیست که احساسات شما را جریحه‌دار کند.

اینجانب:

الحمدلله اتفاقی نیفتاده است، اکنون شما بفرما و مهم‌ترین دلایلی که به نظر شما به صراحت سخن از جانشینی علی بعد از پیامبر ﷺ می‌گوید را بیان کن.

سید آنها:

دلایل زیادند، این دلیل را به تو ارائه می‌دهم شاید خداوند محبت امام و محبت اهل بیت را در دلت جای دهد. دلیل (آیه تطهیر و حدیث کساء است)، خداوند متعال می‌فرماید:

۱- نخواستیم در اینجا به این اشاره کنم که آنچه اینها می‌گویند که صحابه بر امام علی ستم کرده‌اند همه دروغ و تهمت هستند که ساخته و پرداخته اینها می‌باشند، تا دوباره وارد مناظره شویم و الحمدلله بعد از این فرصت برای موضوع ستم صحابه بر امام علی باقی است.

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]
 «خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر دور کند و شما را کاملاً پاک سازد. مفسرین همه بر این اجماع کرده‌اند که منظور از اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین هستند و روایات شما نیز این را تأیید می‌کنند.»

از ام سلمه همسر پیامبر ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ به فاطمه گفت: همسرت و دو فرزندش را نزد من بیاور، فاطمه آنها را آورد، آنگاه پیامبر عبایی بر آنها انداخت و گفت بار خدایا اینها اهل بیت محمد هستند درود و برکت خویش را بر آل محمد قرار بده چنان که آن را بر آل ابراهیم قرار داده‌ای بی‌گمان تو ستوده بزرگواری. ام سلمه می‌گوید: من عبا را بلند کردم تا با آنها داخل آن شوم پیامبر آن را از دست من کشید و گفت: تو برخیز هستی.

پس آیه دلالت می‌کند که خداوند پلیدی را از اهل بیت پیامبر ﷺ دور ساخته است، و حدیث بر این دلالت می‌نماید که اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین هستند، و وقتی که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخته است، قطعاً آنها معصوم می‌باشند، و وقتی آنها معصوم هستند پس آنان از دیگران به خلافت سزاوارترند زیرا آنان معصومند و دیگران معصوم نیستند.

اینجانب:

چنین به نظر می‌آید که دلایلی که شما می‌گفتی در چندین جلد کتاب نمی‌گنجند به هوا رفته‌اند که شما از چیزی استدلال می‌کنی که اصلاً به آنچه شما می‌خواهی ربطی ندارد.

آیه تطهیر و حدیث کساء کجا و استدلال از آن بر امامت علی بعد از پیامبر ﷺ کجا، که هر کس با او مخالفت کند بر او ستم کرده و سزاوار نفرین و ناسزا و ارتداد و کافر قرار داده‌شدن است؟! تردیدی نیست که آیه در مورد همسران پیامبر ﷺ نازل شده است، و این آیه ویژه آنهاست.

به این آیات نگاه کنید و خوب در آن بیندیشید که چنین در سوره احزاب آغاز می‌شوند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُحِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْتُ أُمْتِعْكَنَّ وَأُسرِّحْكَنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ۝٢٨ وَلَئِن كُنْتُنَّ تُحِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأَرْضَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ۝٢٩ يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَّفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۚ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝٣٠ وَمَن يَفْعَلْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَآ أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ۝٣١ يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ ۚ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۝٣٢ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ۚ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ۝٣٣﴾ [الأحزاب: ٢٨ تا ٣٣] «ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن می‌خواهید، بیائید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکوئی رها سازم. و اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید خداوند بر نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است. ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود کیفر او دو برابر خواهد بود، و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم داد، و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم.

ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید که بیمار دلان چشم طمع به شمار بدوزند. و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگوئید. و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت

نمائید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.»

نگاه کنید و ببینید، فرموده الهی که:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ «خداوند قطعاً

می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.»

آیه مستقلی نیست و بلکه قسمتی از آیه ایست که از امهات المؤمنین و همسران پاک پیامبر ﷺ سخن می‌گوید، و همچنین آیاتی که بعد از این می‌آید سخنی از همسران پیامبران را تکمیل می‌نماید، و این مهم‌ترین دلیل است بر اینکه آیه در اصل درباره همسران پاک پیامبر نازل شده است. باز تکرار می‌کنم که الحمدلله این آیه مستقلی نیست تا دروغ پردازان به بهانه آن دروغی بیافند، و بلکه بخشی از آیه‌ای دیگر هست که در مورد زنان پیامبر سخن می‌گویند و نیز آیات قبل از آن و آیات بعد از آن در مورد همسران پیامبر سخن می‌گویند، به خصوص از عایشه صدیقه دختر ابوبکر صدیق ﷺ، و از بانوی عبادت‌گذار و همیشه روزه‌دار حفصه^۱ دختر عمر فاروق ﷺ و از ام‌المؤمنین ام سلمه ﷺ و دیگر زنان پیامبر ﷺ سخن می‌گوید.

و علما و فقها و اهل قرآن و محققان امت پیامبر ﷺ همه بر همین باور هستند. زیرا این نص قرآنی است همان قرآنی که باطل از هیچ سویی بدان راه ندارد و از جانب خداوند فرزانه ستوده نازل شده است. این بود بحث آیه تطهیر، اما حدیث کساء نهایتش این است که پیامبر ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ را در زمره آن اهل بیت خود قرار داد که خداوند می‌خواهد پلیدی را از آنها دور سازد و کاملاً پاکشان گرداند، و به معنی این نیست که اهل بیت فقط فاطمه و علی و حسن و حسین هستند، دلیلش این است که:

۱- قصداً از عایشه و حفصه ﷺ نام بردم چون که شیعه امامیه بر آنها لعنت می‌فرستند و بدترین تهمت را نثار آن دو می‌کنند و ام سلم را نام بردم چون که شیعه او را اهل بیت نمی‌شمارند.

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (۳۳)

در وسط آیاتی آمده است که فقط مخاطب آن همسران پیامبر ﷺ می‌باشند، و پیامبر ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را برای این داخل چادر کرد و گفت اینها هم اهل بیت من هستند که در این قسمت هم خیر و برکت شامل حال آنها شود، به همین خاطر وقتی ام سلمه خواست به همراه آل عبا زیر چادر برود پیامبر ﷺ به او گفت: «تو بر خیر هستی» یا «بی‌گمان تو بر خیر هستی»، یعنی این خیر و برکت را خداوند در سوره احزاب شامل حال شما گردانده است.

اما اینکه بعضی می‌گویند همسران پیامبر ﷺ جزو اهل بیت نیستند، طبق آیات گذشته سخنی باطل و مردود است، و قرآن بر هر کس دلیل و حجت است. و همچنین در قرآن آیاتی آمده که بیانگر این است که اهل بیت مرد یعنی همسرش، آیا مگر نمی‌بینی که خداوند متعال در مورد ابراهیم ﷺ می‌گوید:

﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكْنَاهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ [هود: ۷۳]

«رحمت و برکت خدا بر شما اهل بیت باد.»

و معلوم است که در آن وقت کسی با ابراهیم ﷺ به جز زنش نبود و او فرزندی نداشت تا گفته شود که منظور فرزندان او می‌باشند، و خداوند متعال در مورد موسی ﷺ می‌گوید: (و سار باهله) او به همراه اهل خود حرکت کرد، و مشخص است که او به همراه همسرش طی طریق می‌نمود. پس زن به طور خاص اهل مرد است، و همین کافی

است که آیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (۳۳)

در وسط آیه آمده و آیه مستقلى نیست و آیات قبل از آن و بعد از آن همه از امهات المؤمنین همسران پیامبر ﷺ سخن می‌گویند.

توجه:

از جمله چیزهایی که شیعیان از آن برای بیرون قراردادن همسران پیامبر از اهل او استدلال می‌کنند این است که می‌گویند خداوند با صیغه مذکر خطاب کرده و به جای

(عنکن) و (یطهرکن) و (عنکم) و (یطهرکم) گفته است پس مشخص است که زنان از اهل بیت نیستند. پاسخ این است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ ۚ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾ [القصص: ۲۹]

«هنگامی که موسی مدت را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش حرکت کرد، در جانب کوه طور آتشی را دید به خانواده‌اش گفت: بایستید من آتشی می‌بینم، شاید از آن جا خبری (از راه) یا شعله‌ای از آتش برای شما بیاورم تا خویشتن را بدان گرم کنید.»

و خانواده و اهل موسی علیهم‌السلام در اینجا همسرش بود.

و خداوند متعال درباره‌ی خواهر موسی علیها‌السلام می‌گوید:

﴿هَلْ أَتَاكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَصِيبٌ﴾ [القصص: ۱۲] «و گفت آیا شما رابه خانواده‌ای رهنمود کنم که برایتان سرپرستی او را برعهده گیرند و خیرخواه و دلسوز او باشند؟»

و آیات دیگر هستند که در آن زنان با صیغه مذکر مورد خطاب قرار گرفته‌اند.

و در احادیث صحیح آمده است که آل عباس و آل عقیل و آل جعفر به اضافه‌ی آل علی در اهل بیت داخل هستند، و اینها کسانی‌اند که بعد از مرگ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا قیامت صدقه و زکات برایشان حرام است و آنها از زمره‌ی اهل بیت پیامبر هستند. نکته مهم دیگری هست که باید بدان توجه کنیم تا آیه تطهیر را اشتباه نفهمیم و آن این است که خداوند متعال می‌گوید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ [الأحزاب: ۳۳]

«قطعاً خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما دور سازد.»

خواستن در اینجا به معنی شرعی است یعنی خداوند مقرراتی برای زنان پیامبر مقرر داشته است که اگر بدان تمسک بجویند پاک خواهند شد. و خداوند چنین کرد. و اگر اهل بیت به معنی عام باشد، یعنی هر کس از رهنمودهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیروی کند خداوند

پلیدی را از او دور می‌کند و او را پاک می‌گرداند، و هر کس به دستورات پیامبر ﷺ پایبند نباشد مشمول تطهیر الهی نمی‌گردد، مانند اینکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ﴾ [النساء: ۲۷]

«و خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد.»

و مشخص است که برخی از مردم توبه می‌کنند و برخی توبه نمی‌نمایند، پس دلالت می‌کند که منظور از خواستن در اینجا اراده شرعی است و اراده فعلی نیست، و اگر نه ما باید همه اهل بیت را اگر به معنی عام بگیریم تا قیامت هرچه بکنند پاک بدانیم، و هیچ عالم معتبری این سخن را نگفته است. و قضیه‌ای دیگر این است که:

به فرض اینکه اهل بیت فقط علی و فاطمه و حسن و حسین باشند، (با اینکه اینگونه نیست)، در آیه و حدیث چیزی نیست که به این دلالت کند که علی جانشین بلافصل پیامبر ﷺ است، و اگر بر این دلالتی می‌داشت باید امامت بین چهار تا علی و حسن و حسین و فاطمه تقسیم شود، و چنین سخنی را فرد ساده‌ای نگفته است چه برسد به آن که عالمی آن را بگوید.

و همچنین آیه دلالتی بر عصمت اینها ندارد، زیرا نهایت مفهوم آیه این است که آنها از پلیدی پاک گردانده شده‌اند، اما نه اینکه فراموش نمی‌کنند و مرتکب خطا و لغزش نمی‌گردند و از آنها اجتهادی که مخالف صواب و درستی باشد سر نمی‌زند، پس عصمت چیزی دیگر است و پاک‌گرداند ناز پلیدی چیزی دیگر، و نباید هر دو مطلب را قاطی کنیم.

و اینجا می‌خواهم چیزی دیگر را هم توضیح دهم:

و آن اینکه وقتی سخنگو از «آیه تطهیر و حدیث کساء» سخن می‌گفت از بیانات او چنین فهمیدم که او گمان می‌کند که من امام علی ﷺ و اهل بیتش را دوست ندارم، زیرا او

در آغاز صحبت خود به من گفت این دلیل را بگیر شاید خداوند محبت امام علی را در دل تو جای دهد.

دوست دارم بگویم که ما همه «اهل سنت» امام علی علیه السلام را دوست داریم و به او احترام می‌گذاریم و او را چهارمین خلیفه راشد می‌دانیم خلفایی که راهیافته و هدایت‌شده بودند و ما باید با دندان به شیوه و رهنمود آنان چنگ بزنیم. پس ما همواره امام علی علیه السلام را به خوبی یاد می‌کنیم و به او احترام می‌گذاریم و او را دوست می‌داریم و همه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست داریم، و می‌گوییم خدا از همه اهل بیت پیامبر از همسرانش و از صالحان آل جعفر و آل عقیل و آل عباس راضی باد، زیرا اینها همان اهل بیت پیامبر هستند که خداوند می‌خواهد پلیدی را از آنان دور سازد و کاملاً پاکشان گرداند.

اما آنچه مایه هلاکت و تأسف است این است که ما در محبت اهل بیت غلو و افراط کنیم چنان که مسیحیان در مورد عیسی راه افراط و غلو را در پیش گرفتند و چنان غلو کردند که محبت با عیسی راهی برای سقوط آنها در شرک‌ورزیدن به خدا گردید.

و در این راه دو گروه گمراه شده‌اند:

گروه اول: ناصبی‌ها، آنها کسانی هستند که با علی دشمنی ورزیده و او را کافر قرار داده‌اند و ریختن خون او را حلال دانسته‌اند و اهل بیت او دشمنی کرده‌اند.

اهل سنت از اینها بیزارند، و بلکه اهل سنت امام علی را دوست دارند و می‌گویند خداوند از او راضی باد، و اگرنگاهی گذرا به هر کتابی از کتابهای عقیده اهل سنت داشته باشید این مطلب را به وضوح و روشنی در آن خواهید یافت.

و گروه دوم: روافض (شیعه) هستند که غلو و اغراق در محبت علی آنها را واداشته است تا امام علی را از جایگاهی که خدا برای او پسندیده است بالاتر ببرند و به جایگاهی برسانند که خود دوست ندارد که او آنگونه توصیف شود. غلو شیعه در محبت علی آنها را بر آن داشته است تا با اصحاب و یاران پاک و نیکوی پیامبر صلی الله علیه و آله آنانی که خداوند آنها را برای همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله خود و به دوش گرفتن امانت دین الهی و یاری

کردن آن برگزیده است دشمنی و کینه بورزند، همان اصحابی که از میان همه یاران پیامبران بهترین یاران هستند و خداوند آنها را بهترین امتی قرار داده که به سود انسانها آفریده شده‌اند، پس آنها سرچشمه هر خیر و برکت و حقیقتی هستند.

خلاصه اینکه غلو و افراط در محبت امام علی علیه السلام آنان را وادار نموده تا با این اصحاب دشمنی کنند و به آنها توهین روا دارند و در مورد آنها گمان بد کنند و بگویند که آنها دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند و حق علی را خورده‌اند و بر او ستم کرده‌اند!!! من از چنین قومی تعجب می‌کنم، اگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه عدالت نکرده است چه کسی عدالت می‌کند؟! اگر فاروق رضی الله عنه عدالت و دادگری ننموده چه کسی عدالت خواهد نمود؟! همان فاروقی که خداوند حق را در دل و بر زبان او قرار داده است، و اگر عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه کسی که فرشتگان از او شرم می‌کردند عدالت نکرده است چه کسی عدالت می‌نماید؟!

(فریاد و هياهو در سالن بلند شد، و یکی از حضار ایستاد و با دستش اشاره می‌کرد و فریاد می‌زد و می‌گفت: تو می‌گویی: رضی الله عنهم! اینها کافر و مرتد بودند و دین محمد و وصیت او را تغییر دادند، اینها کافرنند، مرتدند، اینها کافرنند. و با تمام سوز و گذار نگاهی با حاضرین در جلسه انداخت و رو به سوی آنها فریاد زد: چطور این را رها می‌کنید - منظورش من بودم - چطور به او اجازه می‌دهید که می‌گوید خداوند از آنها (صحابه) راضی باد، چطور او را می‌گذارید و با گوشهای خودتان می‌شنوید که می‌گوید رضی الله عنه).

سیدشان (با اشاره به آن فرد) می‌گوید:

این سخن مناسبی نیست، بنشین بنشین. مردی که فریاد برآورد:

سید تو می‌شنوی که چگونه از ما ایراد می‌گیرد، ما نمی‌توانیم صبر کنیم.

سیدشان در حالی که خشمگین است بلند می‌شود و می‌گوید: دیر شده من باید اجازه

بگیرم و بروم.

اینجانب: همچنین برای من هم دیر شده و باید مرخص شوم.
 یکی از حاضران در جلسه: نه جناب دکتر ما می‌خواهیم باتو مناقشه و بحث کنیم،
 بحث و مناقشه هنوز تمام نشده است.
 سیدشان: حضار با شما بحث و مناقشه می‌کنند و به من اجازه بده که باید الان بروم،
 و ان شاء الله در جلسه ای دیگر باهم بحث و مناقشه خواهیم کرد.
 اینجانب: ان شاء الله، بفرما.
 (بعد از آنکه سیدشان رفت بیشتر حضار بلند شدند - به ظاهر افراد عامی بودند - و
 از آنها فقط ده الی پانزده تا جوان اطراف من ماندند.

فصل دوم:

تمه مناظره و پیروزی حق

یکی از آنها: دکتر بگذریم از دلایلی که سید بیان کرد، و تو پاسخ آن را گفتی، من می‌خواهم از چیزهای دیگری از شما پرسم.

اینجانب: بفرما برادرم.

پرسشگر: کدام اصحابی از همه صحابه عالم‌تر بود؟

اینجانب: ابوبکر از همه صحابه عالم‌تر بود.

پرسشگر: آیا مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده است که: «من شهر علم و علی دروازه آن

است»؟!

این حدیث دلالت می‌کند که علی علیه السلام از همه صحابه عالم‌تر بوده است.

اینجانب: این حدیث از دیدگاه ما ثابت و صحیح نیست از این رو استدلال از آن

درست نیست.

پرسشگر: ولی این حدیث در کتابهای شما وجود دارد.

اینجانب: علم حدیث نزد ما به صورت سطحی که دیگران بر آن هستند نیست، بلکه علم حدیث علم و دانش گسترده‌ای است که کتابهای بی‌شماری درمورد آن تألیف شده است و علمای زیادی عمر خود را در جمع‌آوری حدیث و جداکردن صحیح آن از ضعیف آن و درست آن از نادرستش سپری کرده‌اند.

و کتابهای حدیث نزد ما از نظر صحت و ثبوت رتبه‌هایی دارند، صحیح‌ترین کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم هستند، و اگر حدیثی در یکی از این دو کتاب آمده باشد برای هر مسلمان قابل قبول است. و بعد از این دو، کتابهای چهارگانه حدیث هستند که عبارتند از ترمذی و ابوداود و نسائی و ابن ماجه، اما اگر کسی حدیثی از این کتابها بیان کند باید طبق قواعد دقیق علم حدیث، و طبق آنچه علمای جرح و تعدیل در مورد حدیث و راویان آن گفته‌اند، آن حدیث صحیح باشد.

و بعد از اینها کتابهایی هستند که به شیوه صحاح تألیف شده‌اند مانند سند دارمی و هر دو صحیح ابن خزیمه و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم، همچنین اگر کسی حدیثی از این کتابها بیان کند باید صحت و عدم صحت آن حدیث را توضیح دهد، زیرا در این کتابها احادیثی ذکر شد که ثابت و صحیح نیستند و بلکه در آن احادیث موضوع (دروغین) نیز وجود دارد، که ذکر احادیث موضوع جایز نیست چه برسد به آن که از آن استدلال شود. و بعد از اینها مسانید و جوامع حدیث پیامبر ﷺ هستند، در این کتابها هم حدیث صحیح و هم ضعیف و هم دروغین ذکر شده است، بنابراین اگر کسی حدیثی از این کتابها بیان می‌کند باید درجه حدیث و صحت آن را بیان نماید.

و خلاصه اینکه هر حدیثی که در کتابهای ما باشد به طور مطلق دلیل نمی‌تواند باشد، و بلکه فقط احادیثی حجت هستند که طبق قواعد علم حدیث و قواعد جرح و تعدیل که علمای محقق آن را وضع نموده‌اند صحیح و درست باشد.

بنابراین فقط نسبت دادن حدیث به کتابهای حدیث تا وقتی که رتبه آن بیان نشده کافی نیست، مگر آن که حدیث در بخاری و یا مسلم روایت شده باشد زیرا امت احادیث این دو کتاب را پذیرفته‌اند.

این مختصر سخنانی بود که می‌خواستم شما را از گستردگی علم حدیث نزد ما، مطلع کنم. و این حدیثی که شما آن را بیان کردید ثابت و صحیح^۱ نیست، و اگر هم ما بپذیریم و با شما همگام شویم، می‌بینیم که این حدیث به هیچ صورت به معنی این نیست که علی علیه السلام از همه صحابه عالم‌تر بوده است، بلکه نهایت مفهوم حدیث این است که علی دری از دروازه‌های علم و دانش است، و مشخص است که هر شهری درها و ورودی‌های زیادی دارد و اگر فقط یک ورودی داشته باشد به آن شهر گفته نمی‌شود، و علی فقط یکی از درهای این شهر است، و تردیدی نیست که درهای دیگری هستند که بزرگترین

۱- بلکه حدیث موضوع و دروغینی است و وقتی من به خانه برگشتم درمورد آن بررسی کردم دیدم که ابن جوزی آن را جزو موضوعات قرار داده است.

آن ابوبکر صدیق رضی الله عنه است، همان کسی که مسلمان‌ها به هر دانشی که نیاز پیدا می‌کردند حتماً او بدان آگاه بود و آن را نزد او می‌یافتند، پیش‌تر برایتان گفتم که عالم‌ترین جمعیت در پیشنهادی از همه سزاوارتر است، و پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین بیماری‌اش که به وفات ایشان انجامید به ابوبکر رضی الله عنه فرمان داد تا پیشنهاد مردم شود.

پرسشگر: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر فرمان داده که با مردم نماز بخواند و پیشنهاد شود در کتابهای شما آمده و ما آن را قبول نداریم و برای ما دلیل نیست.

اینجانب: سبحان الله شما از حدیث مدینه‌العلم که حدیث موضوع و دروغینی است استدلال می‌کنید و من به شما اجازه می‌دهم و می‌پذیرم، و بعد من از حدیث استدلال می‌کنم که بخاری روایت کرده است و شما آن را قبول نمی‌کنید، تو را به خدا سوگند می‌دهم معیار صحت حدیث نزد شما چیست؟!

پرسشگر: همه احادیث شما برای ما حجت نیستند و ما به آنها اعتماد نداریم، و من به خاطر آن از آن استدلال کردم چون می‌دانم که برای شما حجت هستند.

اینجانب: لا حول ولا قوة الا بالله، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که نیمی از وحی است و قرآن را توضیح می‌دهد و معانی آن را شرح می‌دهد این حدیث که علمای ما زندگی خود را وقف حفاظت از آن و تحقیق آن نموده‌اند به همین راحتی رد می‌کنید.

می‌دانستم که ما (اهل سنت) برای این اهل سنت هستیم که به سنت و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله باور داریم و شما به خاطر این رافضه هستید که سنت را انکار می‌کنید و آن را نمی‌پذیرید، و اینک به چشمان خود این امر را مشاهده کردم و به آن یقین نمودم، پس ما اهل سنت هستیم و شما تارکان سنت هستید.

پرسشگر: ما احادیث مخصوص به خودمان را داریم، و همه احادیث ما از اهل بیت روایت شده‌اند و آنها وارثان همه علم و دانش هستند و آنان معصوم می‌باشند، و علم و دانش آنها علمی خالص الهی و ربّانی است.

اینجانب: شما در علم حدیث سرمایه و بهره اندکی دارید، و شما از همه مردم با حدیث و علوم حدیث فاصله بیشتری دارید سند و متن را نمی‌شناسید و جرح و تعدیل را نمی‌دانید، و همه آنچه که در این زمینه دارید اندک است و سودمند نیست. این را نمی‌گویم بلکه ائمه و علمای شما به این امر گواهی داده‌اند، آنها گفته‌اند که در احادیث شما اختلاف زیادی هست، و تقریباً هیچ حدیثی نیست مگر آن که حدیثی دیگر بر ضد و خلاف آن وجود دارد و شما در هر مسئله‌ای چنان اختلاف می‌کنید که همه احتمالات متناقض در آن جای دارد طوری که در یک قضیه هم به ممنوعیت هم به جایز بودن وهم به وجوب و هم به کراهیت و هم به استحباب آن فتوا داده می‌شود، و این تناقض عجیب و سرگردانی هولناک بارزترین دلیل برای این است که همه احادیث شما باطل و متناقض و دروغ هستند که به اهل بیت پیامبر نسبت داده می‌شوند، زیرا اختلاف علامت باطل است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲]

«و اگر از جانب غیر الله می‌بود در آن اختلاف زیادی می‌یافتند.»

و واقعیت شما همین است. برادر عزیزم فرق علوم اهل سنت در حدیث با علوم شما در حدیث به اندازه زمین و آسمان است، احادیث ما توسط بیش از چهار هزار زن و مرد صحابی که بیست سال و اندی قبل از هجرت و بعد از هجرت همراه پیامبر بوده‌اند از ایشان علیهم‌السلام روایت شده‌اند، و آنان همه گفته‌ها و کارها و دستورات و عبادات و رفتارهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم را برای ما نقل کرده‌اند و همه حرکات و سکنات و رفتار او در خانه و با خانواده‌اش و با مردم را برای ما حکایت کرده‌اند، و همچنین عملکرد او را در جنگ‌ها و در رفتار با مسلمین و کفار، برای ما روایت کرده‌اند، حتی روشن‌رفتن او را به دستشویی و طریقه بیرون آمدن او را از آن و آداب قضای حاجت را برای ما روایت کرده‌اند.

و از این چهار هزار صحابی هزاران نفر از تابعین که شاگردانشان بوده‌اند برای ما احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم را روایت کرده‌اند تا اینکه کتابهای حدیث نبوی بانهایت دقت و توجه

تدوین شده‌اند و ما به این سنت و احادیث بر همه ملت‌ها و بر همه مردم و بر همه فرقه‌های گمراهی که از راه سنت او منحرف شده‌اند افتخار می‌کنیم.

اما شما حدیث را به مسخره گرفته‌اید، زیرا شما اقوال ائمه را به منزله حدیث پیامبر ﷺ که گفته وحی الهی است می‌دانید، این گمراهی بزرگی است، و راز اختلاف شدید شما در دینتان همین است چون هر امامی قول واجتهد خودش را گفته است. و از جمله امور مضحک و تأسف‌بار این است که شما بیشتر علم خود را از کودکی دوساله گرفته‌اید، کودکی که در وجود آن تردیدی بزرگی هست، و شما درباره وجود او اختلاف شدیدی دارید و آن کودک محمد بن حسن عسکری است. تو را سوگند به خدا چگونه عقلا می‌پذیرند که علم و دانش را از کودکی دوساله که پنهان است فرا بگیرند؟! ای کاش که علم و دانش را به صورت مستقیم از آن کودک فرا می‌گرفتند، آنها مستقیماً از او فرا نمی‌گیرند بلکه از طریق تکه‌های پوست و اوراقی که او آن را شبانه در تنه درختی پنهان می‌کند و نمایندگان او روزها آن را از آن درخت بیرون می‌آورند!! شما را به خدا سوگند آیا این کار را می‌توان سند معتبر حدیثی دانست که طبق آن خدا بندگی می‌شود، یا اینکه این از عجایب و افسانه‌هایی است که کودکان خردسال هم آن را باور ندارند چه برسد به عقلا و علما؟!

آیا می‌دانید که چرا شما به ما می‌گویید اهل سنت؟! علت نامگذاری ما به این اسم (اسمی که بدان افتخار می‌کنیم) این است که ما به شدت به رهنمود و سنت پیامبر ﷺ علاقه‌مندیم و بدان عمل می‌کنیم و ما اهل حدیث و حامل آن هستیم و متون و اسانید و موارد حدیث را می‌دانیم و در این مورد همه در برابر ما قاصر هستند. و همین افتخار برای ما کافی است که احادیث ما از چهار هزار از صحابه پیامبر که کارشان حفظ کتاب خدا و یادکردن سنت نبوی بود و هیچ چیزی از سنت او را ترک نکردند، روایت شده‌اند.

پرسشگر (سخنم را قطع می‌کند): علم امام علی از همه اینها بیشتر است، و آنچه ما داریم علم و دانش امام علی است.

اینجانب: می‌خواهیم درست و عاقلانه حرف بزنیم، آیا علم یک صحابی از علم و دانش چهار هزار صحابی بیشتر است؟! و گذشته از این امام علی همیشه همراه پیامبر نبوده است، و معلوم است که پیامبر ﷺ با همسران پاکش تنها می‌شد و همسران او چنان دانشی دارند که امام علی آن را نمی‌داند، و معلوم است که پیامبر ﷺ علی را به یمن فرستاد و در آن مدت همراه پیامبر نبود، زیرا پیامبر ﷺ در مدینه و علی در یمن بود، و معلوم است که پیامبر ﷺ وقتی به غزوه تبوک رفت او در مدینه به عنوان جانشین خود گذاشت و او همراه پیامبر ﷺ نبود، پس چگونه امام علی از چهار هزار صحابی که در هر وقت و زمان همراه پیامبر بوده‌اند و حتماً در هر لحظه‌ای یکی از آنها با پیامبر بوده است، عالم‌تر می‌باشد؟!!

پرسشگر: پیامبر علومی به علی سپرد که به دیگران آن را نداده بود.

اینجانب: اینکه پیامبر ﷺ بخشی از علم را از صحابه پنهان کرده است خیال و دروغ است، و معلوم است که برای علما جایز نیست که چیزی از علوم دین را پنهان کنند، پس چگونه ما می‌گوییم پیامبر بخشی از علم را پنهان کرده است؟! پیامبری که خداوند بر او چنین نازل کرده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ الْكِتَابِ وَيَتَّبِعُونَ آيَاتِهِ مِمَّا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٤﴾﴾ [البقرة: ١٧٤] «بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه از کتاب را که خدا نازل کرده است و آن را به بهای اندکی می‌فروشند جز آتشی چیزی به شکمشان فرو نمی‌رود، و خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نمی‌دارد و آنان عذاب دردناکی دارند.»

ما از چنین عقیده فاسدی به خدا پناه می‌بریم و از آن بیزاریم، مگر آن که تو بگویی علی بدون آن که به پیامبر ﷺ مراجعه کند علم لدنی داشته است.

پرسشگر با خوشحالی: بله، شکی نیست که علی علم لدنی داشته است که خداوند آن را به او آموخته است، پس او ﷺ دارای علوم و دانش‌های بی‌شماری بوده است.

اینجانب: این برخلاف چیزی است که قبلاً ادعا می‌کردی، و همچنین از غلو و افراطی سرچشمه می‌گیرد که شما در مورد امام علی می‌نمایید، امام علی صحابی برگواری است و از زمره عالم ترین صحابه می‌باشد، اما از میان صحابه پیامبر ﷺ به او علم ویژه‌ای داده نشده است بلکه او مانند سایر صحابه است. هر کس زندگی او را بررسی کند این مطلب را به یقین می‌داند، اگر او چنان که علمای شما ادعا می‌کنند غیب می‌دانست آنچه در صفین اتفاق افتاد رخ نمی‌داد، و خوارج او را به ستوه در نمی‌آوردند و یکی از خوارج موفق نمی‌شد که او را به هنگام نماز صبح به قتل برساند. اهل سنت علم امام علی ﷺ را علم دیگر صحابه می‌دانند، و اهل سنت علوم همه صحابه را بدون استثناء دریافته‌اند، اما شما علم همه صحابه را از دست دادید و حتی بسیاری از علم امام علی ﷺ را که اهل سنت از او روایت کرده‌اند از دست داده‌اید.

پرسشگر: ما از موضوع اول خود بیرون رفتیم، من از شما پرسیدم که عالم‌ترین صحابه چه کسی بوده است.

اینجانب: من هم به شما پاسخ دادم که عالم‌ترین صحابه به یقین ابوبکر بوده است به دلیل اینکه پیامبر در آخرین بیماری‌اش که به وفات او انجامید به ابوبکر فرمان داد تا پیشنهاد مردم شود.

پرسشگر: سؤالی دیگر، دلیرترین صحابه چه کسی است؟

اینجانب: صحابه ﷺ همه شجاع و دلیر بودند و شجاعت صفت بارز آنها بود که تقریباً اغلب آنان شجاع بودند.

پرسشگر: می‌خواهم مشخص کنی که از همه اصحاب کدام یک شجاع‌تر بوده است؟

اینجانب: بسیاری شجاعتشان معروف بوده است مانند حمزه عموی پیامبر ﷺ، و فاروق و امام علی و خالد بن ولید ﷺ.

پرسشگر: می‌خواهم دقیق تعیین کنی که کدام یک از همه شجاع‌تر بوده است؟

اینجانب: این تعیین چه فایده‌ای برای تو دارد؟

پرسشگر: سکوت می‌کند گویا فکر می‌کند، سپس می‌گوید: امام علی شجاع‌ترین شجاع‌ها بوده است.

اینجانب: به فرض اینکه امام علی شجاع‌ترین صحابه باشد، این به موضوعی که ما از آن سخن می‌گوییم چه ربطی دارد؟!

پرسشگر: وقتی او از همه صحابه دلیرتر بوده است، پس از همه آنها به امامت سزاوارتر است، زیرا امام و خلیفه باید شجاعت داشته باشد.

اینجانب: ما از اموری شرعی سخن می‌گوییم که ضوابطی شرعی بر آن حاکم است، ما فقط از شجاعت حرف نمی‌زنیم، و اگر اینطور است که فقط شجاعت باید مورد بحث باشد پس دین را بگذاریم و از عترة بن شداد صحبت کنیم، او شجاع‌ترین شجاع‌های عرب بود. دوست عزیزم امامت به علم و درایت و مهارت و آگاهی و سیاست و هوشیاری و مهربانی و فرزاندگی و شجاعت و اقدام نیاز دارد.

پرسشگر: همه این چیزها در امام علی علیه السلام هست.

اینجانب: بله همه اینها در او هست و بلکه بیشتر از این را داشته است و او شایسته هر خوبی است، اما فردای هستند که در این زمینه‌ها بالاتر از او بوده‌اند و آنها سه نفرند که امام علی چهارمین آنهاست، امام علی، و خلیفه راشدی است که ما می‌گوییم خداوند از او راضی باد و ما بیشتر از شما او را دوست می‌داریم و به او احترام می‌گذاریم، اما دوست داشتن ما در چهارچوب شریعت است و ما در محبت او زیاده‌روی و غلو نمی‌کنیم و نیز در حق او بی‌احترامی نمی‌نمائیم. ما اهل سنت بر این اجماع داریم که خلفای راشدین چهار تا هستند و به ترتیب عبارتند از: ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین، امام علی علیه السلام و ارضاهم، و اصحاب بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بر این اجماع نموده بودند.

یکی از حضار فریاد می‌زند - فکر می‌کنم همان اولی بود - شما این را می‌گذارید که می‌گوید خداوند از صحابه راضی باد، در حالی که شما می‌دانید که اصحاب کافر و مرتد

بوده‌اند، دین را تغییر داده و بر امام علی علیه السلام ظلم کردند و می‌خواستند او را به قتل برسانند و خانه او را در آتش بسوزانند. شما به این روباه اجازه می‌دهید که شما را به آنچه می‌خواهد سوق دهد، و در مورد چیزهایی با او بحث و مجادله می‌کنید که نیازی به مجادله ندارند، و فاطمه سلام الله علیها را رها می‌کنید همان فاطمه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرمود: (فاطمه از من و من از فاطمه هستم، هرکس او را آزر دهد به من آزار رسانده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزار داده است).

و اینهایی که این برادر می‌گوید خداوند از آنان راضی باد، کسانی هستند که فاطمه را اذیت کرده و او را زدند و به شکم او زدند و او فرزندش محسن را سقط کرد، و خانه فاطمه را آتش زدند و می‌خواستند شوهرش را که برادر و پسر عموی پیامبر و جانشین او بود را به قتل برسانند.

سپس رو به من کرد و گفت:

تو را سوگند به خدا آیا روایت‌های خودت این مطالب را بیان نمی‌کنند؟ شما همه اتاق در مورد چیزی بحث و مجادله می‌کنید که نیازی به مناقشه ندارد.

اینجانب:

سخن این برادر چند چیز را در بردارد که باید آن را توضیح دهم: اول اینکه هم روایت‌هایی که سخن از این می‌گویند که امام علی را سوی صحابه به قتل تهدید شده و خانه‌اش را سوخته‌اند و فاطمه را زده‌اند، دروغ و ساختگی هستند که بیان چنین روایاتی جایز و درست نیست چه برسد به آن که از آن دلیل گرفته شود، این روایت‌ها را فتنه‌گران و دروغ‌گویان و تباهکاران ساخته‌اند تا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را به صورت افرادی وحشی و ددمنش که هدفی جز ریاست و دنیا و جنگیدن برای آن نداشته‌اند نشان دهند، در صورتی که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز چنین نبوده‌اند. بلکه واقعیت تردیدناپذیر این است که اصحاب با یکدیگر و با امام علی و امام علی با آنها دوست بوده و با همدیگر همکاری داشته‌اند، و همچنین امام علی ابوبکر و عمر را

دوست می‌داشت و آنها را می‌ستود و می‌گفت خداوند از آنها راضی باد، و اینکه امام علی سه تن از فرزندان او ابوبکر و عمر و عثمان نام نهاده بارزترین نشانه محبت او با ابوبکر و عمر و عثمان است.

علی در زمان خلافت عمر قاضی مدینه بود و همچنین عمر داماد علی و شوهر جگر گوشه‌اش ام‌کلثوم دختر زهرا علیها السلام بود. که این روشن‌ترین دلیل محبت و دوستی آنها با یکدیگر است. و همچنین امام علی و عثمان را دوست می‌داشت. و اسم یکی از پسرانش را عثمان گذاشته بود و آنها از آن جا که یکدیگر را دوست می‌داشتند عثمان برای تهیه مهریه فاطمه علیها السلام کمک کرد، آری عثمان زره علی را از علی خرید و دوباره آن را به او بخشید، و علی همواره این محبت و نیکی عثمان را یاد می‌کرد و می‌گفت خدا از او راضی باد. و همچنین وقتی عثمان محاصره شد علی هر دو فرزندش حسن و حسین را فرستاد تا از عثمان حمایت و دفاع کنند. امام علی مهاجران و انصار را دوست می‌داشت و آنها را می‌ستود در نهج‌البلاغه که معتبرترین کتاب شماس است آمده است که امام علی می‌گفت: شورا از آن مهاجرین و انصار است، پس هر کس را که آنها به عنوان امام و خلیفه انتخاب کردند همان کس امام است، و خدا هم تصمیم آنها را پسندیده است.

و همچنین در نهج‌البلاغه آمده است که امام علی به یارانش چون در عبادت و تقوا و صداقت و اخلاص مانند اصحاب پیامبر نبودند اعتراض می‌کرد.

پس همه این امور ثابت می‌کنند که علی همه اصحاب پیامبر را دوست می‌داشت و به آنها احترام می‌گذاشت و همچنین اصحاب او را دوست می‌داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. و همه آنچه که برخلاف این روایت شده است دروغ و باطل‌اند که فتنه‌گران و سران شرّ و فساد ساخته‌اند.

و اصحاب پیامبر ﷺ که پیامبر آنها در براساس قرآن و حکمت و الگوی نیکو تربیت نموده بود برتر و بالاتر از این زشتی‌هایی هستند که افراد از آن به دور هستند چه برسد به امامان و پیشوایان هدایت.

یکی از حضار (با قطع حرف‌هایم) گفت:

آیا تو به کتاب نهج‌البلاغه امام علی اعتماد داری؟

اینجانب:

نهج‌البلاغه را مؤلف آن شریف‌الرضی بیش از سه قرن بعد از وفات امام علی نوشته است بدون آن که سند مشخصی داشته باشد پس در اینکه نهج‌البلاغه سخنان امام علی باشد تردید زیادی هست، و یقینی و قطعی است که بیش از یک سوّم این کتاب به دروغ به علی نسبت داده شده است، زیرا در آن به ابوبکر و عمر ناسزا گفته شده است پس ما قطعاً یقین داریم که اینها دروغ هستند که به امام علی نسبت داده شده‌اند، به خصوص که این یک سوّم کتاب با نصوص قرآن که اصحاب پیامبر ﷺ را می‌ستاید متضاد و مخالف است.^۱

یکی دیگر از حضار:

امام علی علیه السلام چه زمانی با ابوبکر صدیق بیعت کرد؟

اینجانب:

بعد از آن شش ماه از خلافت صدیق رضی الله عنه گذشته بود.

پرسشگر:

۱- شاید پرسشگر می‌خواست از دروغ‌هایی که در کتاب نهج‌البلاغه آمده علیه حرف‌های من دلیلی بیاورد اما وقتی دید که قضیه چنین است ساکت شد. با اینکه یک سوم این کتاب قطعاً دروغ است که به امام علی نسبت داده شده اما باز همه شیعه گمراه این کتاب را از قرآن بالاتر قرار می‌دهند و بیشتر به آن اعتماد می‌کنند.

اگر آنگونه که شما می‌گویید آنها با یکدیگر محبت داشتند و دوست بودند پس چرا امام علی دیر بیعت کرد؟
اینجانب:

هیچ چیزی نبود مگر اینکه امام علی و عباس و زبیر بن عوام رضی الله عنهم مشغول غسل پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که آن جا مهاجرین و انصار جمع شدند و با ابوبکر رضی الله عنه به عنوان خلیفه بیعت کردند؛ از این رو امام علی رضی الله عنه به خاطر اینکه بدون دستور او آنها چنین کرده بودند ناراحت شد، اما فضیلت ابوبکر رضی الله عنه را می‌دانست و خلافت او را می‌پذیرفت اما کلّ قضیه همین بود که به خاطر اینکه بدون مشورت‌اش این امر انجام شده بود دلتنگ بود و به دلش گرفته بود.

پرسشگر (با شادی):

این دلالت می‌کند که آنها علیه امام علی متحد شده و حق او را گرفته‌اند و آنها به دنبال حکومت و قدرت به هر قیمتی که باشد بوده‌اند.

اینجانب:

صبر کن!! قضیه اینگونه نبوده است اگر شما دقت کنید می‌بینید که حق در اینجا با ابوبکر رضی الله عنه بوده است. انصار وقتی شنیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات کرده است در سقیفه بنی ساعده گردهم آمدند تا از میان خود کسی را به عنوان خلیفه مسلمین انتخاب کنند؛ چون اهالی اصلی مدینه بودند و می‌دانستند که اسلام بدون رهبری بر پا نخواهد بود بنابراین جمع شدند تا با فردی از افراد خود بیعت کنند تا او کشتی اسلام را به ساحل نجات برساند. وقتی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از جمع شدن انصار مطلع شدند با شتاب خود را به سقیفه رسانیدند، در میان راه ابو عبیده را دیدند و هر سه باهم به سقیفه رفتند. اینجا بود که ابوبکر رضی الله عنه حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را برای انصار خواند که «ائمه از قریش هستند» و دلیل آورد که خداوند مهاجران را در کتاب خود صادقین نامیده و انصار را رستگاران نامیده است و به مردم فرمان داده تا با صادقین باشند، خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹] «ای مؤمنان

از خدا بترسید و با راستان باشید.»

بنابراین انصار سخنان ابوبکر رضی الله عنه را پذیرفتند و ابوبکر برای آن که اختلاف را از بین برود گفت: این عمر و ابوعبیده هستند یکی را به عنوان خلیفه انتخاب کنید. عمر گفت: ما بر ملّتی که تو در میان آنها باشی فرمانروایی نخواهیم کرد سپس به او گفت: دست خود را دراز کن که با تو بیعت می‌کنم، و بعد از او مردم با ابوبکر بیعت کردند. این قضیه در روز دوشنبه صورت گرفت و بعد در روز سه‌شنبه همه مهاجران و انصار به جز علی و اندکی از اهل بیت عباس با ابوبکر بیعت نمودند.

علی از اینکه بدون حضور شخص او خلیفه تعیین شده کمی دلتنگ و ناراحت شده بود. در حالی که حق با ابوبکر بود و نباید در این امر تأخیر می‌شد زیرا اگر تأخیر می‌شد فتنه‌ای رخ می‌داد که سرانجام آن را خدا می‌داند. سپس بعد از گذشت شش ماه این دلتنگی امام علی دور شد و او را به دنبال ابوبکر فرستاد و با او اتفاق نمود که با او بیعت کند و آنگاه در حضور همه مردم در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با او بیعت کرد و اختلاف میان آنها از بین رفت. پس آیا آنها با همدیگر آشتی می‌کنند و سپس ما در مورد آنها با همدیگر مجادله و دشمنی می‌ورزیم؟! این چیز عجیبی است!!!

پرسشگر:

آیا فاطمه سلام الله علیها با ابوبکر بیعت کرد؟

اینجانب:

آرام باش!! توقع نداشتم تا این اندازه نادان باشی، زنان حق بیعت ندارند و این قضیه با آن مربوط نیست، و هر چند که زهرا نزد ما و نزد هر مسلمانی جایگاه والایی دارد اما امور ولایت و خلافت به او مربوط نیست و او با آن کاری ندارد، زیرا حتی مردان از دخالت در امر خلافت به علت خطر فتنه منع شده‌اند چه برسد به زنها؟!

خلافت به عقل و حکمت و شجاعت نیاز دارد، و اهل حل و عقد که انتخاب خلیفه بدانها محوّل شده است باید چنین باشند تا بتوانند شایسته‌ترین فرد را برای این کار انتخاب کنند.

اما زن‌ها عواطف و احساسات خود را داور قرار می‌دهند و آنها قاطعیت ندارند از این رو از دخالت در امر خلافت و اظهار نظر درباره آن ممنوع هستند، و این از جایگاه زهراء علیها السلام و مقام او نمی‌کاهد بلکه بهترین زن دنیا و بانو زنان بهشت است.

پرسشگر:

پس چرا ابوبکر و فاطمه سلام الله علیها با همدیگر اختلاف داشتند؟!

اینجانب:

اختلافی به آن معنایی که شما می‌فهمید نبوده است، شما اختلاف میان آنها را دستاویزی برای کافر قرار دادن و همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده‌اید و اختلاف را سبب ناسزاگویی و نفرین و توهین به اصحاب پیامبر قرار می‌دهید. آنها فقط اختلاف سلیقه داشتند و دیدگاهشان با هم فرق می‌کرد و هر یک به نظر خودش بر حق بود و ما هر دو طرف را معذور می‌دانیم، اساس اختلاف فدک قضیه ساده‌ایست و چنان اختلافی نیست که شما فکر می‌کنید.

یکی از آنها:

نه، اختلاف ساده‌ای نیست، و بلکه ابوبکر حق فاطمه را از او گرفت و او را اذیت کرد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد فاطمه می‌گوید: فاطمه از من و من از فاطمه هستم هر کس فاطمه را آزار دهد مرا آزار رسانده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزار داده است)، بنابراین اختلاف ساده‌ای نیست. بلکه این اختلاف، دین و عقیده است.

اینجانب:

آیا این اختلاف دین و عقیده است و به سبب آن شما می‌گویید باید صحابه را کافر شمرد و مرتد دانست؟!

به راستی که افراط و غلو عجیبی است که فرد مبتلا به آن را چنان از دین دور می‌پردازد که تیر از تیرکش جدا می‌شود و دور می‌رود!!

این سخن تو دلیلی علیه خودت است، آیا می‌دانی که پیامبر ﷺ چه وقتی این سخن را گفته است؟ پیامبر ﷺ در این سخن به علی اشاره می‌نماید نه به ابوبکر، صبر کن بعداً توضیح می‌دهم.

برمی‌گردیم به اختلافی که دوست ما آن را دین و عقیده و ... می‌داند، تمام قضیه‌های است که سهمیه پیامبر ﷺ در غزوه خیبر قطعه زمینی بود که فدک نامیده می‌شد، وقتی پیامبر ﷺ وفات یافت فاطمه کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از او خواست که سهمیه ارث او را از فدک به او بدهد. پیامبر ﷺ قبل از وفاتش به ابوبکر ﷺ گفته بود که: (من از خود ارث نمی‌گذاریم هر آنچه از ما به جا ماند باید صدقه شود^۱). منظور پیامبر ﷺ خودش بود.

بنابراین وقتی فاطمه از ابوبکر خواستار ارثیه‌اش شد ابوبکر حدیث پیامبر ﷺ را برای او گفت و سوگند خورد که خویشاوندی پیامبر ﷺ را از خویشاوندی خود بیشتر دوست دارد.

اما پیامبر ﷺ وصیت کرده است و باید به وصیت او عمل شود. وقتی فاطمه رضی الله عنها این را شنید قانع شد و سکوت کرد، ما روایات موثقی داریم که ابوبکر قبل از آن که فاطمه وفات کند به دیدارش رفت و با اینکه حق با ابوبکر بود او را راضی کرد و فاطمه هم راضی شد، پس کجاست اختلافی که برادر ادعا می‌کند که اختلاف بزرگی است و آن را دین و عقیده می‌شمارد؟! ابوبکر نزد فاطمه سوگند خورد که خویشاوندان پیامبر را از خویشاوندان خود بیشتر دوست دارد، و باید وصیت پیامبر ﷺ اجرا شود پس ابوبکر رضی الله عنه چه گناهی دارد؟

^۱- بخاری در چند این حدیث را روایت کرده است از جمله کتاب الخمس (۳۰۹۲) و مسلم در الجهاد (۱۷۵۹) آن را روایت نموده است.

اگر در قضیه فدک فکر کنیم می‌بینیم که اگر فدک به عنوان ارث پیامبر تقسیم می‌شد قبل از همه ابوبکر از آن بهره می‌برد زیرا دختر او عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از فدک سهمیه می‌برد، اما اجرای وصیت پیامبر از دنیا و آنچه در آن هست بالاتر و مهم تر می‌باشد. و من حق دارم که بپرسم: چرا وقتی زمام امور به دست علی علیه السلام افتاد و او بر مسند قدرت قرار گرفت فدک را به پسرانش حسن و حسین و دخترش ام‌کلثوم همسر عمر رضی الله عنه برنگرداند؟!

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانست که قضاوت و حکم ابوبکر بی‌جا و نادرست بوده است حق را به جانشین برمی‌گرداند، اما حق سزاوارتر به پیروی و اطاعت است. این بود قضیه فدک که شما آنرا دین و عقیده می‌انگارید در صورتی که فقط یک اختلاف نظر بود که بعداً همه به حق گوش داده و بدان تندادند. و اولین کسی که ادعای شما را تکذیب می‌کند امام علی است که قضاوت ابوبکر را جاری نمود و این دلیلی است که از نظر امام علی قضاوت ابوبکر درست بوده است و اگر نه علی کسی نبود که به خاطر تملق و ریاکاری و ضعف از حق چشم‌پوشی کند.

برمی‌گردم به آنچه یکی از شما گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: (فاطمه از من است و من از فاطمه هستم هر کس فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار هد گویا خدا را آزار داده است)، این حدیث را با این کلمات نمی‌شناسم و بلکه آنچه من به خاطر دارم این است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه پاره تن من است آنچه او را ناراحت و اذیت می‌کند مرا ناراحت و اذیت می‌نماید)، اما اینکه (هر کس مرا آزار دهد گویا خدا را آزار داده است) در این شک دارم و فکر نمی‌کنم جزو کلمات حدیث باشد و فکر می‌کنم به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است. والله اعلم.

این حدیث دلیلی است علیه گوینده آن، زیرا او از این حدیث علیه ابوبکر استدلال می‌کند در صورتی که پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را گفت و به علی اشاره نمود؛ چونکه علی

۱- بخاری فی فرض الخمس (۳۱۱۰) و مسلم در فضائل الصحابه (۳۴۴۹).

می‌خواست با دختر ابوجهل ازدواج کند، بنابراین پیامبر ﷺ بلند شد و برای مردم سخنرانی کرد و یکی از دامادهایش را ستود و علی را به خاطر کاری که کرده بود مورد سرزنش قرار داد و گفت: (من چیزی را که خدا حلال نموده حرام نمی‌سازم ولی فاطمه پارهٔ تن من است آنچه او را اذیت می‌کند مرا اذیت و ناراحت می‌نماید، سوگند به خدا که دختر پیامبر خدا و دختر دشمن خدا هرگز هر دو زن یک مردی نخواهند شد.) و یا سخنی به همین مفهوم فرمود، بنابراین علی کاری را که می‌خواست، انجام نداد و خوشنودی پیامبر خدا و رضامندی فاطمه زهرا را بر خود ترجیح داد.

پس چگونه از این حدیث می‌توان علیه ابوبکر صدیق که بیش از همه مردم برای جلب رضامندی خدا و رسول خدا می‌کوشید استدلال کرد؟!

یکی از آنها:

آیا تومی‌دانی قبر فاطمه زهرا سلام الله علیها کجاست؟

اینجانب:

اینکه ما بدانیم قبرهای اولیاء و صالحان کجا هستند نه از اصول دین است نه از فروع آن، بلکه ما باید بگوییم خداوند از آنها راضی باد و هر کجا که باشند بر آنها درود بفرستیم، و از آن که شریعت اسلامی به شدت کوشیده تا حریم توحید حفاظت شود از نظر شرعی - اگر خوف بروز فتنه به سبب این قبرها باشد - اولی این است که این قبرها مشخص نگردند تا مردم دچار فتنه نشوند.

گوینده: آیا داستان مرگ او را می‌دانی؟ و می‌دانی که چه کسی بر او نماز گذارد؟

اینجانب: فاطمه وفات کرد چنان که انسانها وفات می‌کنند، و شوهرش علی بر او نماز خواند.

گوینده: چرا ابوبکر بر او نماز نخواند؟

اینجانب: این نماز جمعه نیست که خلیفه آن را بخواند و بلکه نماز جنازه است و در نماز جنازه فقها گفته‌اند: از میان علما هر کدام که با میّت نسبت نزدیکتر می‌دارد همان

نماز جنازه‌اش را بخواند؛ زیرا او از همه مردم نسبت به میت دلسوزتر است و بیشتر از دیگر برای او صادقانه دعا می‌کند و طلب آمرزش می‌نماید، نظر بسیاری از فقهای ما همین است.

گوینده: اینطور نیست، ولی تو طفره و گریز را خوب بلدی.

اینجانب: سبحان‌الله! به هر حال طفره و گریز از فحش و تهمت‌زدن و نفرین کردن بهتر است. پس شما بگویید چه بوده است؟

گوینده: بین چه شده است، مادر حسن و حسین فاطمه زهرا سلام الله علیهم زمان مرگ خود را می‌دانست، بنابراین او بلند شد و غسل کرد همان غسلی که به میت داده می‌شود، و کفنهایش را پوشید سپس بر رختخوابش خوابید و به امام علی گفت که مخفیانه بر او نماز بخواند او را شبانه دفن کند، تا ابوبکر خبر نشود زیرا اگر او باخبر شود ممکن است بر او نماز بخواند و او دوست ندارد که منافقی بر او نماز بگذارد.

اینجانب: من از قومی که چنین وضعیتی دارند تعجب می‌کنم قومی که شیفته هر خرافاتی هستند و هر غلو و افراطی را تأیید می‌کنند و چنان به دنبال اختلاف و تفرقه هستند که داستان به دنبال حق و اتحاد می‌باشند!! سپس رو به گوینده کردم و به او گفتم: از تو سؤالی می‌پرسم: آیا جایز است که شما نماز صبح را قبل از وقت آن بخوانی؟ گفت: نه.

گفتم: چرا؟

گفت: چون هنوز وقت آن نیامده پس خواندن آن جایز نیست.

به او گفتم: سؤالی دیگر: آیا جایز است که بعد از نماز عشاء شما برای نماز صبح و وضوء بگیری و بخوابی تا وقتی برای نماز صبح بلند می‌شوی آماده باشی؟ (همه خندیدند) و او با لبخند می‌گفت: نه. سپس گفت: این چه ربطی با موضوعی داد که ما از آن سخن می‌گوییم.

به او گفتم: چرا شب جایز نیست که برای نماز صبح وضوء بیگیریم با اینکه وضوء گرفتن انسان را برای نماز صبح آماده می‌کند؟

گفت: چون خوابیدن وضوء را می‌شکند، پس فایده‌ای ندارد.

گفتم: پس همین طور جایز نیست که مرده قبل از مردنش غسل داده شود، زیرا به هنگام مردن غسل گذشته می‌شکند، و باید غسل تازه‌ای داده شود غسلی که با مردن و سرشدن جسم و سُست شدن مفاصل واجب می‌گردد، و این چیزی است که خودت با زبان خود گفتی، این اولین چیزی است که روایت واهی و پوچ تو را باطل می‌کند، و چیز دیگری که روایت شما را رد می‌کند این است که ...

مردی که قبلاً چند مرا ناسزا گفته و تهدید کرده بود بلند شد و چنان فریاد زد که نزدیک بود حرفهایش فهمیده نشوند، او گفت: این منافق است با او مناقشه نکنید، آیا مگر به شما نگفتم: با این منافق مناقشه و مجادله نکنید، او روباه است طفره می‌رود و می‌گریزد و تأویل و توجیه می‌کند، و هر جا که بخواهد شما را می‌برد، این مرد حق را نمی‌خواهد و به دنبال آن نیست، و اهل بیت پیامبر سلام الله علیهم را دوست ندارد. سپس خداوند این دعا را به او الهام کرد، و گاهی خیر بر زبان دشمنان می‌آید، او ادعا کرد و گفت:

بارخدایا، او را با عمر حشر کن، بارخدایا، او را با ابوبکر و عمر محشور بگردان، بارخدایا، او را با اینها حشر بفرما، بارخدایا، او را با این کافران مرتد و ظالم و منافق حشر بفرما.

اینجانب (در حالی که لبخند بر لب داشتم و به هنگام شنیدن ناسزا و فحش رنگ چهره‌ام تغییر کرده بود) می‌گفتم: بارخدایا، آمین، آمین، بارخدایا، مرا با این پرهیزگار و پیشوایان مؤمنان و بهترین مردم بعد از پیامبران و پیشوایان صدیقان و شهیدان و صالحان حشر بفرما.

در این وقت برای نماز صبح اذان گفته شد، و اینگونه نزدیک به شش ساعت متوالی بعد از نماز عشاء تا نماز صبح ما در بحث و مناقشه بودیم.

اینجانب:

وقت نماز صبح است و باید به نماز برویم، اما من دوست دارم به چیزی اشاره کنم که این مرد - به همان فحش دهنده اشاره کردم - در آن به من ستم کرده است و آن اینکه او مرا متهم کرد که من به دنبال حق نیستم و آن را نمی‌خواهم، و همچنین مرا به نفاق متهم کرد، از نفاق و منافقان به خدا پناه می‌برم.

خدا می‌داند که من جز برای اظهار حق و دفاع از آن نیامده‌ام و اگر منافق می‌بودم با صداقت و صراحت و بیان حقی که بدان معتقدم با شما مجادله نمی‌کردم. و می‌خواهم به شما گوشزد کنم که تاکنون حتی یک بار به من فرصت نداده‌اید که حقی را که بدان معتقدم بیان کنم و برای آن دلیل بیاورم.

و تا الان شما می‌پرسید و من جواب می‌دهم و به درهم شکستن شبهات و دورکردن آن اکتفا می‌کنم، و هنوز آنچه دوست دارم بگویم نگفته‌ام و اگر آنگونه که دوست دارم سخن می‌گفتم حق را ان شاء الله واضح و روشن به شما نشان می‌دادم. همان دوستم که در منزلم پیش من آمد برای اولین بار گفت:

حرف بزن و آنچه دوست داری بگو ما همه گوش می‌دهیم.

اینجانب: الان وقت نیست، وقت نماز فرا رسیده است و باید اجازه بگیرم و به نماز بروم.

دوستم: پس وقتی برای به پایان رساندن مناظره مشخص کن.

اینجانب: هر طور که دوست دارید، گرچه به نظر من برادران زیاد برای دیداری دیگر علاقه‌مند نیستند. بیشتر حضار با شور و احساس گفتند: اما کاملاً علاقه‌مندیم تا مناقشه به پایان برسد.

دوستم: امروز بعد از نماز عشاء مناظره را ادامه می‌دهیم.

حضار: اشکال ندارد، امروز بعد از نماز عشاء.

اینجانب: به شرط اینکه سید شما بیاید تا مناقشه به صورت مطلوب انجام شود.

یکی از آنها: قطعاً او از این چیز استقبال خواهد کرد.

یکی دیگر: من و فلانی - منظورش دوستم بود - بعد از نماز عشاء می‌آییم تا با ما به اینجا بیایی.

اینجانب: إن شاء الله تعالى، سبحانه اللهم وبحمدك، نشهد أن لا إله إلا أنت، نستغفرک ونتوب إليك.

سپس برای خواندن نماز صبح به امید دیدار بعد از عشاء، به مسجد رفتم، در حالی که مطالب زیادی در ذهنم دور می‌زد که هنوز آن را توضیح نداده بودم.

باب دوم: مناظره دوم و پیروزی حق

پایان مناظره و پیروزی حق

نماز صبح را خواندم، و پس از آن سرکار رفتم و تا ظهر سرکار بودم و بعد از آن به خانه برگشتم در حالی که به علت بی‌خوابی دیروز به شدت احساس خستگی می‌نمودم، بنابراین تا عصر خوابیدم و بعد بیدار شده و نماز عصر را خواندم سپس خوابیدم و غروب بیدار شدم و نماز مغرب را خواندم بعد از آن نماز عشاء خواندم و منتظر دوستم شدم اما او نیامد، با خودم گفتم: شاید آنها ترجیح داده‌اند تا دیگر با من مناقشه و مجادله نکنند، این شب گذشت و کسی پیش من نیامد.

در شب بعد – بعد از آن که از نماز عشاء برگشته بودم – دوستم آمد و به من خبر داد که شیعه‌ها منتظر هستند تا من پیش آنها بروم و بحث و مناظره تکمیل شود. به او گفتم: بار اول من به خاطر تو رفتم، اگر تو از رفتن من استفاده می‌بری به همراه تو می‌آیم، و اگر چنین نیست نمی‌روم؛ زیرا دیروز منتظر آنها بودم اما کسی نیامد.

او به من گفت: سه نفر غیر از من همان وضعیت تردید و جستجوی سابق مرا دارند، آنها بیش از من منتظر تو هستند، وقت هم کم است، پس لطفاً زود بلند شو تا با هم برویم.

با او بلند شدم و به جایی که جمع شده بودند رفتم آنها تقریباً ده نفر بودند و تقریباً همان دیروزی‌ها بودند، اما سیدشان را ندیدم، از آنها پرسیدم که سیدتان کجاست؟ گفتند: او عذر خواسته و ما را موظف نموده تا با توبیحت و مناقشه کنیم، و به زودی او با شما دیداری خواهد داشت، گفتم: اشکالی ندارد. در میان آنها نشستیم و گفتگو را شروع کردم.

اینجانب:

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خیر المرسلین، و علی آله و صحبه اجمعین، و

بعد:

در دیدار گذشته شما سؤال می‌کردید و من جواب می‌دادم، بنابراین با اجازه شما می‌خواهم در این دیدار من سؤال کنم و شما جواب بدهید اگر پاسخ را بدانید، و امیدوارم که جواب براساس صراحت‌گویی باشد نه تقيه، تا مناقشه نتیجه داشته باشد. یکی از آنها: من از همان آغاز با شما بی‌پرده و صریح سخن می‌گویم به امید اینکه حق روشن شود.

اینجانب: عقیده شما درباره قرآن چیست؟

یکی از آنها: قرآن کتاب خداست.

اینجانب: می‌دانم، ولی منظورم این است که عقیده شما در مورد تحریف قرآن چیست؟

گوینده: قرآن از تحریف و تغییر مصون و محفوظ است.

اینجانب: آیا به قرآن چیزی اضافه شده یا از آن چیزی کم گردیده است؟

گوینده: نه، در قرآن کمی و بیشی نیامده است.

گوینده: بله، در مذهب ما بر این اجماع شده است.

اینجانب: پس اگر کسی بگوید قرآن تحریف شده یا به آن اضافه یا از آن کم شده یا ادعا کند که آیه‌ای از آن به صورتی که نازل شده نوشته شده است چه حکمی دارد؟ گوینده: چنین فردی نزد ما کافر است.

اینجانب - به اشاره به حضار :-

آیا همه شما با این برادر موافق هستید که هر کس بگوید قرآن تحریف شده یا به آن اضافه شده یا از آن کم شده کافر است؟

حضار: بله، همه و همه شیعه اثنا عشری همین را می‌گویند، و آنچه به ما نسبت می‌دهند که ما می‌گوییم قرآن تحریف شده است دروغ و تهمت است.

اینجانب: این را به خاطر داشته باشیم؛ که به آن نیاز خواهیم داشت. خوب، نظر شما درباره یکی از علمای شیعه دوازده امامی که کتابی تألیف کرده که در آن صدها روایت

آورده که می‌گویند قرآن تحریف شده است، و این کتاب را (فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب) نامیده چیست؟ و نظر شما در مورد این کتاب چیست؟
و در مورد این عامل چه می‌گویید؟

گوینده: این کتاب باطل است و علمای شیعه امامیه آن را قبول ندارند.

اینجانب: این داوری شما در مورد کتاب بود، پس مؤلف کتاب چه می‌گوید؟

گوینده: این را نمی‌دانم، وقتی با سید ملاقات کردی از او بپرس.

اینجانب: قضیه واضح است: مردی می‌گوید قرآن تحریف شده است، و به این بسنده نمی‌کند بلکه کتاب بزرگی تألیف می‌نماید تا تحریف قرآن را ثابت کند، و شما قبلاً گفتید که ما همه اجماع داریم که هر کس یک حکم به قرآن اضافه کند یا دعا نماید که یک حرف از قرآن کم شده است کافر است.

گوینده و همه حضار: پاسخ این سؤال را فقط سید به شما می‌دهد.

اینجانب: آیا شما می‌دانید که این عالم کیست؟

او عالم بزرگ شما میرزا حسین بن محمد نوری طبرسی است.

آیا می‌دانید شما به پاداش تألیف این کتاب به این چه داده‌اید؟ آری شیعه‌ها به پاداش این کار او را وقتی در شریف‌ترین قطعه زمین از دیدگاه خود، دفن کردند، و چنان به علم و دانش او احترام می‌گذاشتند که او را در نجف اشرف به خاک سپردند. این کار شما دلیلی است برای اینکه تحریف یکی از عقاید مهم شماست زیرا اگر عقیده تحریف قرآن نزد شما امر نادرستی می‌بود باید به ارتداد و به قتل او حکم می‌کردید، و با او همان رفتار می‌شد که با مرتدین می‌شود بنابر این در قبرستان مسلمین دفن نمی‌گردید.

اما وقتی قضیه برعکس این است و شما او را اکرام کرده و در مقدس‌ترین جای خود (نجف اشرف) او را به خاک سپرده‌اید، این عملتان از حقیقت عقیده شما در مورد قرآن پرده برمی‌دارد.

یکی از حضار:

ما با زبان خودمان به شما گفتیم که عقیده ما این است که قرآن محفوظ و از تحریف مصون می‌باشد، و فردی که شما می‌گویید سالها پیش مرده و دفن شده و قضیه‌اش تمام شده است، و نیازی است که امروز ما این اختلافات را دامن بزنیم و احیاء کنیم اختلافات و اموری که به صلاح مسلمین نیستند.

اینجانب:

ما از امور سیاسی حرف نمی‌زنیم تا بگوییم که به مصلحت مسلمین است یا به مصلحتشان نیست، و بلکه ما می‌خواهیم در چهارچوب شریعت حق را بیابیم، و مناقشه و جستجوی از حق - اگر همه به حق پایبند باشند - بدون تردید نتیجه می‌دهد. بنابراین به موضوع قرآن برمی‌گردم و می‌گویم: مشکل تنها در یک کتاب که طبرسی تألیف کرده نیست، بلکه مشکل اینجاست که در این کتاب **(فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب)** صدها روایت از معتبرترین کتابهای شما مانند الکافی کلینی، که طبق گواهی علمای شما بهترین و معتبرترین و صحیح‌ترین کتاب شماست جمع‌آوری شده است، و همچنین شما مؤلف کتاب الکافی را بزرگ می‌دارید. و او را ثقه الاسلام می‌نامید و او را مجدد مذهب شیعه اثنا عشری در سده سوم می‌دانید. همین کلینی در کتابش الکافی روایات زیادی آورده است که قرآن تحریف شده و چیزهایی از آن حذف گردیده و چیزهایی بدان اضافه شده است، و روایات زیادی در الکافی است که می‌گویند اصحاب پیامبر یک سوّم قرآن و آیاتی را که در مورد اهل بیت و دشمنانشان آمده‌اند حذف کرده‌اند و یک سوّم دیگر قرآن را تحریف کرده‌اند، و کافی آکنده از روایاتی است که به مصحف (قرآن) فاطمه اشاره می‌کند، و روایاتی دیگر هست که می‌گویند قرآن اصلی و کامل همان است که امام زمان آن را خواهد آورد و در آن قرآن حتی یک کلمه از این قرآن نیست.

این بود کلینی و کتابش همان کتابی که می‌گویند برای امامیه کافی است، بدون شک نمی‌توان گفت که کلینی با اینکه صدها روایت در این مورد ذکر کرده به این روایتها

باور نداشته است... پس آیا شما می‌توانید الکافی را دور بیندازید و قبول نکنید چنان که می‌گویید ما کتاب فصل الخطاب نوری طبرسی را قبول نداریم؟ آیا می‌توانید بگویید که کلینی کافر است چنان که ادعا کردید که هر کس بگوید قرآن تحریف شده کافر و مرتد است؟

یکی از حضار با خشم و عصبانیت:

همه این روایت‌ها ضعیف هستند و ما از آن دلیل نمی‌گیریم و به آن اعتماد نداریم، مشکل چیست؟ ما در جلوی تو اعلام می‌کنیم که قرآن تحریف نشده است.

اینجانب:

ما مشکلی نداریم، ما به زبان هر دو گروه سخن می‌گوییم، و به دنبال حق هستیم که حق کجا و با چه کسانی است؟ و من دارم موضع علمای شیعه امامیه را در برابر قرآن که اساس دین و بزرگترین منبع آن است به شما ارائه می‌دهم، مسئله من و شما نیست که بگوییم قرآن تحریف شده یا تحریف نشده است، من و تو کسی نیستیم که بر گروهی از مردم حکم کنیم که علما و پیشوایان زیادی دارد؟ قضیه همان طور است که علمای مذهب گفته‌اند و آنچه اینها گفته‌اند تعبیر واقعی اقوال و آرای مذهب است.

بگذریم از کلینی و کتابش الکافی که به طور مطلق معتبرترین کتاب شیعه می‌باشد، و به قمی و تفسیرش که نزد شما به تفسیر قمی مشهور است نگاه کنیم. قمی نیازی به معرفی شدن ندارد؛ او از دیدگاه شما استاد اساتید در تفسیر و حدیث است، و تفسیر او که معروف به تفسیر قمی است. مشهورترین تفسیر شماست، قمی در مقدمه تفسیر خود در حالی که از تحریف و تغییر یافتن قرآن سخن می‌گوید در مورد قرآنی که امروز در دست ماست می‌گوید: «در این قرآن چیزهایی هست که خدا نازل نکرده است» سپس روایات زیادی در تفسیر خود آورده که تحریف و تغییر قرآن را ثابت می‌کند، او در تفسیر آیه:

﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

به نقل از یکی از امامان معصوم‌تان می‌گوید: «چگونه این امت می‌تواند بهترین امت باشد در حالی که امیرالمؤمنین علی و پسرش حسین علیهما السلام را به قتل رساندند؟ و بلکه در حقیقت چنین است (کُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ) منظور امامان شیعه اثنا عشری است (اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) ولی این آیه تحریف شده است، و جاهلهای زیادی قمی از تحریف سخن می‌گویند که از بس زیادند نمی‌توان همه را برشمرد.

آیا شما قمی و تفسیرش را قبول ندارید همان طور که ادّعا کردید که کتاب فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب طبرسی را قبول ندارید؟ و آیا می‌توانید قمی و تفسیر را قبول نداشته باشید؟ اگر شما الکافی و قمی و تفسیرش را قبول نداشته باشید برای شما کتاب معتبر دیگری باقی نمی‌ماند زیرا اینها مسائل و اصول مذهب اثنا عشری را بیان کرده‌اند. بنابراین شما باید یا بر شیوه و روش آنها حرکت کنید و بر مذهب آنها باشید و به تحریف قرآن اعتراف کنید، و یا اینکه از مذهب اثنا عشری کاملاً اظهار بیزارى کنید؛ چونکه علمای آنها می‌گویند قرآن تحریف شده است.

یکی از حضّار:

ای فلانی! مناقشه به این صورت درست نیست؛ زیرا ما به تو می‌گوییم که اعتقاد ما این است که قرآن تحریف نشده است، و تو اصرار می‌ورزی تا ما را ملزم به این نکنی که معتقد به تحریف قرآن هستیم، همه اینک یکی از کتابهایمان را می‌آورم که ثابت می‌کند که ما به معتقد به تحریف قرآن نیستیم. سپس رو به یکی از حضّار نمود که از همه کوچکتر بود و به او گفت: فلانی! برو از کتابخانه کتاب (الاعتقادات) را بیاور، او بلند شد و کتابی آورد و به او داد، او رو به من کرد و گفت: این کتاب الاعتقادات قمی^۱ است که می‌گویند قرآن تحریف نشده است. سپس کتاب را باز کرد و گفت: این باب اعتقاد در

۱- این قمی آن قمی سابق نیست و قمی لقب هر دو می‌باشد، اولی اسمش علی بن ابراهیم قمی است که صاحب تفسیر قمی می‌باشد، ودوّمی اسمش محمد بن بابویه قمی است که مؤلف کتاب (من لایحضره الفقیه) می‌باشد.

مورد قرآن است، گوش کن قمی در مورد قرآن چه می‌گوید، او می‌گوید: اعتقاد ما این است که قرآنی که خداوند بر پیامبرش نازل کرده است همان قرآنی است که در دست مردم است و ما بیش از این چیزی نمی‌گوییم ... و هر کس به ما نسبت دهد که ما در مورد قرآن بیشتر از این می‌گوییم دروغ می‌گوید.»

اعتقاد همه ما درباره قرآن همین است، پس علت فتنه انگیزی و وارد شدن در مناقشاتی که برای همه اسلام خطر است چیست؟

اینجانب:

نه ... این مناقشات فقط برای امامیه خطرناک است، زیرا آنها می‌گویند قرآن تحریف شده است و به آن اضافه و از آن کم شده است.

یکی از حضار:

بعد از آن که ما عقیده خود را درباره قرآن برای خواندیم باز هم تو این حرف را می‌زنی، به حق که تو به دنبال حق نیستی.

اینجانب:

مسئله به این سادگی که شما فکر می‌کنید نیست؛ زیرا سخن گفتن از تحریف قرآن اصل کلی و اساسی شیعه اثنا عشری است، و همه مفسرین شیعه اقوالی از امامانی که از دیدگاه شما معصوم هستند نقل می‌کنند که به صراحت می‌گوید قرآن تحریف شده است، و علامه شما الجزائری در کتاب (الانوار) می‌گوید روایت متواتری هست که به صراحت بر این دلالت می‌نماید که قرآن تحریف شده است. و همچنین بیان نموده که بیش از دو هزار روایت و احادیث صحیح هست که ثابت می‌کنند که قرآن تحریف شده است. و علامه شما مجلسی گفته این روایات متواتر هستند، سپس تصریح کرده که نمی‌توان این روایات را دور انداخت و به آن اعتنا نکرد، چون اگر این روایات پذیرفته نشوند باید همه روایت‌هایی که در مورد امامت آمده‌اند را دور انداخت. و بر هیچ کس پوشیده نیست که دور انداختن این روایت‌هایی که بر امامت دلالت می‌کنند یعنی دور انداختن و

نپذیرفتن مذهب شیعه، و به خصوص مذهب اثناعشری؛ چون مذهب اثناعشری بیش از همه مذاهب شیعه از امامت سخن گفته است.

و این چیزی که برای شما بیان می‌کنم می‌توانم آن را از کتابهایتان بیرون کنم، و من چیزی را ادّعا نمی‌نم که پیش شما نباشد.

شما را سوگند به خدا آیا می‌توان این روایات متواتر را که بیش از دو هزار تا هستند و افراد ثقه شما از امامانی که نزد شما معصوم هستند آن را روایت کرده‌اند، دور انداخت و نپذیرفت؟

آیا می‌توان همه این روایت‌ها را به خاطر گفته یکی از علما که معصوم نیست رها کرد؟ بدون تردید آنچه ابن بابویه گفته است جز تقیه و فریب‌دادن اهل سنت بیش نیست، زیرا شما تقیه را نه دهم دین و اصل ایمان قرار می‌دهید.

بنابراین هرگز نمی‌توان قول ائمه را به خاطر گفته یکی از علما که در معرض اشتباه و فراموشی قرار دارد ترک کرد. این را تنها من نمی‌گویم و بلکه نوری طبرسی که آن را خاتمه حفاظ می‌داند و او را در نجف اشرف دفن کردید همین را می‌گوید، طبرسی در ردّ قمی^۱ که گفته قرآن تحریف نشده است می‌گوید: نپذیرفتن قول قمی آسان‌تر است. از

۱- نوری طبرسی در کتاب فصل الخطاب می‌گوید: ابن بابویه قمی اولین کسی است که این سخن را وارد عقاید شیعه کرد و بعد از او مرتضی و طوسی و طبرسی از او پیروی کردند.» و نعمه الله الجزائری در کتاب الانوار النعمانیه می‌گوید: «... بله، مرتضی و صدوق و طبرسی در این مورد مخالفت کرده‌اند و گفته‌اند قرآن تحریف و اضافه و کم نشده است... به ظاهر آنها به خاطر مصلحت‌های زیادی که بوده است چنین گفته‌اند از آن جمله مصلحت‌ها می‌توان به این اشاره کرد که: او برای آن که قرآن مورد طعنه قرار نگیرد چنین گفته است، چون وقتی بگوییم قرآن تحریف شده است گفته خواهد شد چگونه می‌توان به قواعد و احکام قرآن عمل در صورتی که تحریف شده است؟ پس آنها به خاطر مصلحت گفته‌اند که قرآن تحریف نشده است زیرا چگونه می‌توان گفت که آنها واقعاً به تحریف قرآن معتقد نبوده‌اند در حالی که این بزرگان در کتابهای خود روایات

نپذیرفتن اقوال امامان معصوم، سپس تصریح کرده که این بابویه و دیگران که می‌گویند قرآن تحریف نشده است در این زمینه از دلایلی استدلال می‌کنند که ائمه معصومین به خاطر تقیه و پنهان کردن از عوام - منظورشان ما اهل سنت هستیم - سخنانی در این مورد گفته‌اند.

سوگند به خدا دوست دارم که شما را در این که مدعی هستید که معتقد به تحریف قرآن نیستید تصدیق کنم؛ زیرا عقیده تحریف قرآن و عدم تحریف آن مسئله اسلام و کفر است؛ چون که اگر کسی در کلمه‌ای از کلمات قرآن شک کند کافر می‌گردد و از دایره اسلام بیرون می‌رود.

اما عوامل زیادی هست که در ذهن علمای ما جای گرفته که هر چند شما بخواهید فریب دهید اما در حقیقت به تحریف قرآن باور دارید، این عوامل عبارتند از:

روایات زیادی نزد شما هست که به صراحت می‌گویند قرآن تحریف شده است. شما نسبت به صحابه گمان بد دارید، در حالی که صحابه قرآن را جمع‌آوری کردند، و قرآن آنها را ستوده است، پس شما وقتی اصحاب را کافر می‌دانید چگونه می‌توانید بگویید قرآن تحریف نشده است؟!

چون شما باید بگویید قرآن تحریف شده و صحابه کافرند و بنابراین آنها قرآن را تحریف کردند و آن را چنان نمودند که گویا قرآن آنها را می‌ستاید، و یا اینکه بگویید قرآن تحریف نشده است و صحابه همان گونه که قرآن آنها را ستوده قابل ستایش می‌باشند. اما نمی‌توانید بگویید که صحابه کافرند و قرآن تحریف نشده است - در صورتی که روایات روشن و واضحی دارید که می‌گویند قرآن تحریف شده است - .

فریاد و غوغا جلسه را فرا می‌گیرد، و بیشترشان با این سخن مخالفت می‌کنند.

سپس یکی داوطلبانه شروع به حرف زدن می‌کند:

زیادی آورده‌اند که خبر از تحریف و تغییر قرآن می‌دهد، و روایاتی آورده‌اند که می‌گوید فلان آیه چنین نازل شده سپس اینگونه تغییر داده شده است. (الانوارالنعمانیه، ۳۵۷/۲، ۳۵۸).

تنها ما نگفته‌ایم که قرآن تحریف شده است، شما نیز هم گفته‌اید که قرآن تحریف شده است و این در کتابهایتان ذکر شده است.

اینجانب:

سبحان الله! شما در ابتدای بحث و گفتگو گفتید که ما به تحریف معتقد نیستیم، وقتی روایات موجود در کتابهایتان که سخن از تحریف قرآن می‌گوید را برای شما بیان کردم اکنون به دروغ می‌گویید که در میان ما هم کسانی هستند که می‌گویند قرآن تحریف شده است!! در هیچ یک از کتابهای اهل سنت کوچکترین اشاره‌ای به تحریف قرآن نشده است؛ زیرا اهل سنت حامیان و حافظان قرآن هستند و آنها با قرآن هم‌آهنگ می‌باشند، قرآن اصحاب پیامبر ﷺ را می‌ستاید و اهل سنت نیز اصحاب را می‌ستایند، قرآن به محبت اهل بیت فرمان می‌دهد و آنها نیز اهل بیت پیامبر را دوست می‌دارند، و قرآن امّات المؤمنین را می‌ستاید و آنها نیز می‌گویند خدا از همه امّات المؤمنین راضی باشد، پس اهل سنت با قرآن و اهل قرآن می‌باشند.

همان سخن گوی اول:

شما روایت‌هایی دارد که می‌گویند عمر معوذتین (سوره‌های فلق و ناس) را با ناخن از قرآن پاک می‌کرد و می‌گفت: این دو سوره از قرآن نیستند، و این روایت در کتابهای معتبر شما آمده است.

حضار او را تشویق می‌کنند و گویا نفس راحتی می‌کشند. و یکی از افراد مغرور و متظاهر آنها می‌گوید:

ای شیخ! ما شما را نصیحت کردیم که وارد این مسئله نشویم؛ چون هم ما و هم شما ضرر می‌کنید، و هم برای ما و هم برای شما سبب فتنه می‌گردد، و برای همه اسلام خطر دارد، اما تو اصرار می‌کنی که به همین مسئله باید پرداخت.

سپس با تصنّع و تظاهر می‌گوید:

به نظر من این بحث را تمام کنیم و به امور مهم‌تری بپردازیم تا همه ما استفاده کنیم.

اینجانب:

نه سوگند به خدا، من این مسئله را رها نمی‌کنم مگر آن که آن را واضح و روشن نمایم، شما وقتی از اینکه بتوانید ننگ عقیده تحریف قرآن را از خود دور کنید ناامید شدید، آنرا به ما نسبت می‌دهید تا ما و شما در این ننگ و عار برابر باشیم، ولی هرگز چنین نیست. همه اهل سنت اجماع دارند که قرآن کلام خداست و اضافه و کم نشده است و هر کس بگوید قرآن تحریف شده یا کم و اضافه گردیده کافر و مرتد است. علمای معروف و ماهر ما صدها کتاب درباره عقاید نوشته‌اند که همه همین را گفته‌اند. ما چرا باید بگوییم قرآن تحریف شده است؟!

انگیزه ما برای چنین سخنی چیست؟!

کسی که قرآن را جمع‌آوری نموده خلیفه اول ما ابوبکر بوده است که به مشورت خلیفه ما عمر این کار را کرده است، و بعد عثمان از آن نسخه‌هایی دیگر نوشت و همه این خلفا نزد ما ائمه بزرگوار و هدایت یافته‌اند، پس چرا ما بگوییم که قرآن تحریف شده‌است؟! اما انگیزه شما آشکار است و نمی‌توانید آن را پنهان کنید، و آن این است که شما ابوبکر و عمر و عثمان را کافر می‌دانید، و دین شما این است که آنها را ناسزا بگویید و بر آنان لعنت بفرستید، در حالی که قرآن را آنها جمع‌آوری کرده‌اند، پس چگونه کافران مرتد قرآن را جمع‌آوری کرده‌اند؟! انگیزه شما برای ادعای تحریف قرآن عقاید شما می‌باشد همان عقایدی که بار رهنمود قرآن و سنت و رهنمود اهل قرآن و سنت مخالف است، اما برای ما، قرآن مال ما و با ماست و کتاب ماست و ما اهل قرآن هستیم از این رو امکان ندارد که بگوییم قرآن تحریف شده است.

برمی‌گردم به سخن برادرم که گفت: روایتی از عمر رضی الله عنه هست که معوذتین (سوره‌های فلق و ناس) را از قرآن پاک می‌کرد، ابتدا باید اطلاعات غلط برادر را تصحیح کنم، اولاً روایت از عمر رضی الله عنه نیست، و عمر بالاتر از این چیزهاست، و بلکه از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که او چنین نمود، باید گفت: که عبدالله بن مسعود به تنهایی بر این

باور بود و هیچ یک از صحابه او را تأیید نکردند. علت این بود که پیامبر ﷺ که برای حفاظت از چشم زخم و حسد و حشرات موذی و دیگر شیطان‌های انسانی و جنی دعا‌هایی می‌خواند، وقتی معوذتین (سوره‌های فلق و ناس) نازل شدند پیامبر دیگر دعاها را ترک کرد و با همین سوره‌ها دم می‌کرد و دعا می‌خواند، عبدالله بن مسعود وقتی دید پیامبر ﷺ از اینها به عنوان دعا استفاده می‌کند گمان برد که اینها از دعاها هستند و از قرآن نیستند.

و اتفاق نیافتاده بود که با پیامبر ﷺ در حالی نماز بخواند که ایشان ﷺ در نماز این سوره‌ها را بخواند، و پیامبر ﷺ همیشه در دعا‌های صبح و شام این سوره‌ها را می‌خواند. اما در روایات صحیح اهل سنت آمده است که پیامبر به صراحت فرمود که این دو سوره از قرآن هستند، چنان که می‌فرماید: (آیاتی بر من نازل شده‌اند که هرگز مانند آن را ندیده‌ام، آن آیات (سوره‌های) قل اعوذ برب الفلق، و قل اعوذ بر الناس^۱ هستند.

و گذشته از همه اینها صحابه هم اجماع کردند که این سوره‌ها از قرآن هستند و آن‌ها را در قرآن نوشتند، حتی عبدالله بن مسعود^۲ وقتی دید که صحابه این دو سوره را در قرآن نوشتند و به سایر شهرها فرستادند قول خود را پس گرفت و نظر جمهور را پذیرفت. اهل سنت و بلکه همه امت - به جز شیعه اثنا عشری - اجماع کرده‌اند که قرآن تحریف نشده است و اضافه و کم نگردید، بنابراین سوره‌های فلق و ناس به اجماع اهل سنت از قرآن هستند، نهایت امر این است که عبدالله بن مسعود^۳ در ابتدا گمان می‌برد که این دو سوره دعا هستند چون او همیشه بیرون از نماز از پیامبر ﷺ می‌شنید ه این دو سوره را می‌خواند، اما وقتی اصحاب این دو سوره را نوشتند و بر آن اجماع کردند و حدیث صحیح از پیامبر ﷺ روایت شد که این دو سوره از قرآن هستند، عبدالله بن مسعود از نظر خود برگشت، و بسیاری از صحابه بوده‌اند که کاری می‌کردند اما وقتی

^۱ - مسلم از عقبه بن عامر^۴ روایت نموده است.

می‌شنیدند که پیامبر ﷺ دستور برخلاف آنچه او می‌کند داده است بلافاصله آن را می‌پذیرفتند و از فرمان پیامبر ﷺ اطاعت می‌نمودند.

حضار با همدیگر حرف می‌زنند و سپس یکی به من می‌گوید: ای دکتر! مناقشه با تو فایده‌ای ندارد، چون تو به دنبال حق نیستی، و بلکه آمده‌ای تا مذهب خود را ثابت کنی، بنابراین نظر ما این است که ما این مناقشه و مناظره را به پایان برسانیم و بابت این دیدار از شما تشکر کنیم، و از خداوند می‌خواهیم ما و شما را به حق و به سوی محبت اهل بیت پیامبر و دانستن قدر و منزلت آنها هدایت کند.

اینجانب:

در حقیقت این صفت شماست؛ مناقشه با شما فایده‌ای ندارد چون شما به دنبال حق نیستید، و می‌خواهید مردم را به سوی عقاید خود بدون تحقیق و پژوهش جذب کنید. من خدا را می‌ستایم، که اهل بیت پیامبر ﷺ را دوست دارم و همه آنها را از امهات المؤمنین گرفته تا آل عباس و آل عقیل و آل جعفر و آل علی ﷺ همه را دوست دارم. و از خداوند می‌خواهم که من و شما را به سوی محبت صحابه کرام رضوان الله علیهم و در رأس آنها خلفای راشدین و ده نفری که به بهشت مژده داده شده‌اند و اهل بدر و اهل بیعت رضوان و مهاجران قبل از فتح مکه و مهاجران بعد از فتح مکه و آنان که به نیکی از آنها پیروی کردند هدایت نماید.

فکر می‌کردم شما به دنبال حق هستید و با آغوشی باز از آن استقبال می‌نمایید، مواردی از حق نزد من بود که می‌خواستم آن را به گوش شما برسانم تا از آن استفاده کنید، اما شما اباء ورزیدید و نپذیرفتید، و هر کس برای آنچه که برای آن آفریده شده توفیق می‌یابد. دوستم که همراه من آمده بود:

نه سوگند به خدا، نرو تا وقتی همه آنچه را که داری بگویی، اینها چقدر با من مناقشه کرده‌اند و چقدر هم به سخنانشان گوش فرا داده‌ام! و باید آنها همانند من گوش کنند و

اگر دانش و آگاهی دارند با تو بحث و مناقشه نمایند، و اگر نه باید به جهالت خود را اعتراف کنند و دین را برای اهل دین که آن را می‌شناسند رها کنند.

به دوستم گفتم:

آنها نمی‌خواهند مناقشه کنند.

یکی از حضّار:

نه ما می‌خواهیم مناظره کنیم، اما تو بر بحث قرآن اصرار می‌کنی و ما می‌گوییم: ما به اینکه قرآن تحریف نشده است ایمان داریم، اما تو می‌خواهی عقیده قرآن را به ما تحمیل کنی.

اینجانب:

نه من این را به شما تحمیل نمی‌کنم، و بلکه اقوال علمای شما را به شما عرضه می‌کنم، و شکی نیست که اقوال علمایان برای شما حجت است، به خصوص وقتی که شما این علما را می‌ستایید و به آنها اعتماد دارید، من همین را می‌خواستم، ولی چیزی را که نمی‌پذیرید نمی‌توانم به شما تحمیل کنم، و خداوند به درون‌ها آگاه است و او از شما حساب خواهد گرفت.

یکی از حضّار:

وقتی به این اتفاق رسیدیم پس برای به پایان رساندن مناظره مانعی نیست.

کسی دیگر که می‌خواست فضای مشتتج را آرام کند گفت:

ای برادر! مسائل قرآن زیادند، و علما درمورد آن اقوال زیادی دارند، و در مورد این امور حساس باید با سید بحث کنی، و حتماً او پاسخی دارد که ما نمی‌دانیم.

دوستم که مرا آورده‌اند:

وقتی به این اتفاق رسیده‌ایم باید مناظره را کامل کنیم. و اینطور بعد از آن که برای رفتن از جا بلند شده بودیم برگشتیم و نشستیم تا مناقشه را از سر نو تکمیل کنیم.

اینجانب:

الحمد لله و الصلاة والسلام على رسول الله و على آله و صحبه.. و بعد:

یکی از حضار:

اگر و (صحابه) را نمی‌گفتی بهتر بود.

سپس گفت:

ای ابا عبدالله - کنیه من است - این را از کجا آورده‌ای.

اینجانب:

ان شاء الله در همین موضوع صحبت خواهیم کرد، ولی قبلاً از آن که سخن در این باره را شروع کنیم دوست دارم آنچه در موضوع قرآن به پایان رسید را خلاصه کنم.

یکی از حضار:

ای ابا عبدالله تو می‌خواهی موضوع قرآن را مطرح کنی؟!

اینجانب:

همان طور که اتفاق کردیم من به این موضوع بر نمی‌گردم، اما یک چیز در دلم هست که باید آن را بگویم، و بحث را طولانی نخواهم کرد.

آنچه ما به آن رسیدیم و نمی‌توانیم آن را رد کنیم این است که بسیاری از علمای شیعه در گذشته و حال می‌گویند قرآن تحریف شده و به آن اضافه و از آن کم گردیده است^۱، و صدها بلکه هزارها روایت هست که این قول را تأیید می‌کند، و ما نمی‌توانیم این را نپذیریم، ولی بعضی از علمای شیعه هستند که این روایات را پذیرفته اند و تأکید کرده‌اند که قرآن از تحریف و دگرگون شدن مصون و محفوظ است. اما ما نمی‌دانیم که آیا آنها از روی تقیه چنین گفته‌اند یا همین عقیده را دارند؟ خداوند حساب‌رس آنهاست، و گمان می‌برم شما از همین علما پیروی می‌کنید، و خداوند نیت‌ها را بهتر می‌داند و او از ما و از

۱- به عنوان مکان می‌توان کلینی، ابوالحسن قمی، ابوالقاسم کوفی، محمد بن نعمان ملقب به مفید، احمد اردبیلی، طبرس مؤلف الاحتجاج، مجلسی، نعمه الجزائري، ابوالحسن عاملی خراسانی را نام برد و علاوه از آنها تعداد زیادی دیگر نیز معتقد به تحریف قرآن هستند.

شما حساب خواهد گرفتف اما نظر شخصی من این است که این دیدگاه شما با اصول امامیه اثنا عشری همگام و هم‌آهنگ نیست؛ چون شیعه اثنا عشری اصحاب را که قرآن را جمع‌آوری کرده‌اند کافر می‌دانند، و معقول نیست که کافران و مرتدان خیانت نکنند و به آنها در مورد یک چیز عادی نمی‌توان اعتماد کرد چه برسد به قرآن.

پس همه ما بر این اتفاق نمودیم که قرآن مصون و محفوظ است، و قرآن به همان صورت است که نازل شده است، و در میان ما موجود و در دست ماست و یک حرف به آن اضافه و از آن کم نشده است و ما هیچ چیزی از آن را تغییر نمی‌دهیم. و همه ما اتفاق داریم که هر کسی چیزی از قرآن را تغییر دهد کافر و مرتد است، آیا در این مورد کسی اختلافی دارد.

همه حضار:

به اجماع بر این اتفاق داریم.

اینجانب:

خداوند متعال در کتاب خود می‌فرماید:

﴿كُتِبَ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم آفریده شده‌اید.»

قمی به نقل از یکی از امامانی که از نظر شما معصوم هستند می‌گوید: «چگونهایان امت می‌تواند بهترین امت باد در صورتی که امام خود امیرالمؤمنین علی و فرزندش حسین را به قتل رسانند»، او را پرسیدند پس آیه چگونه نازل شده است؟ یا چگونه خوانده می‌شود؟ قمی گفت: آیه اینطور نازل شده است: ﴿كُتِبَ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ شما دوازده امام بهترین امامانی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید، شما همه این را قبول ندارید و قطعاً آن را تکذیب می‌کنید چون به صراحت می‌گوید قرآن تحریف شده است، نظر شما در این باره چیست؟

یکی از حضار:

سوگند به خدا که تو طفره می‌روی و می‌گریزی، ما گفتیم که در این باره با سید مناقشه کن، سوگند به خدا که مناقشه و مناظره با تو فایده‌ای ندارد.

اینجانب:

نه، نمی‌خواهم به موضوع قرآن برگردم، ما همه بر این اتفاق کردیم که قرآن از تحریف مصون و محفوظ است، بنابراین باید این روایت دروغین را رد کنیم، و فکر می‌کنم همه بر این اتفاق داریم.
حضار ساکت هستند.

اینجانب:

همه ما اتفاق داریم که آیه به همان صورت است که نازل شده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

«شما بهترین امتی هستید که به سود و هدایت مردم آفریده شده‌اید.»
حضار ساکت هستند.

اینجانب:

آیا مگر با هم بر این اتفاق نکردیم که قرآن از تحریف و تغییر مصون و محفوظ است.
یکی از حضار:

بله ما این را گفتیم و آیه به همان صورتی است که در قرآن آمده است.

اینجانب:

الحمد لله، آیا این آیه بزرگترین دلیل برای فضیلت اصحاب و ستایش خدا بر آنها نیست، که خداوند آنها را بهترین یاران پیامبران و بهترین امت قرار داده است؟
آیا امتی که دارای چنین فضیلتی می‌باشد و تا این حد نیکوست که بهترین امت قرار گرفته است معقول است که گفته شود همه این است به جز سه نفر یا پنج نفر و بر بهترین فرضی به جز ده نفر مرتد می‌شوند؟!

آیا امتی که در حجه الوداع تعدادشان صد هزار نفر بود، و دو هزار نفر یا بیشتر آن از بزرگان اصحاب و انصار و مهاجرین و علما و مجاهدین بودند آیا معقول است که همه اینها مرتد شده باشد و جز تعداد اندکی که به اندازه انگشتان یک دست می‌شوند برخی استوار نمانده باشند و باز بهترین امت باشند؟

چگونه این درست است؟! و اگر درست باشد این امت بدترین امت‌ها می‌بود؛ زیرا فقط تعداد اندکی از افراد آن بر حق استوار مانده‌اند؛ بلکه گویا کسی بر حق ثابت‌قدم نمانده زیرا تعداد اندک حکم هیچی را دارد.

بنابراین ای برادرانم! شما باید یا مثل قمی بگویید که این آیه تحریف شده است، و در این صورت شما دینی دیگر خواهید داشت و ما دینی دیگر، و اگر قول قمی را تأیید کنید اهل قرآن و اسلام نخواهید بود. اما از آن جا که شما می‌گویید که معتقد به تحریف قرآن نیستید و آن را از تحریف و تغییر مصون و محفوظ می‌دانید؛ باید آیه را همان طور که در قرآن نوشته است بپذیرید: ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما بهترین امت هستید.»

مخاطب این آیه اصحاب کرام هستند و پیامبر ﷺ آن را بر آنها می‌خواند - بدون تردید و طبق نص قرآن کریم - اصحاب بهترین امتی هستند که به سود و هدایت مردم آفریده شده‌اند، و کسانی که بعد از آنها می‌آیند به فضل و برتر بودن آنها گواهی می‌دهد چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰] «کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.»

پس آنها - یعنی اصحاب - در خیر و عقل و ایمان از دیگران پیشی گرفته‌اند، و آنها بهترین‌ها هستند؛ بلکه به طور کلی آنها از میان همه یاران پیامبران بهترین یاران هستند ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ «شما بهترین امتی هستید که برای مردم آفریده شده‌اید»؛ پس وقتی امت مسلمان از همه امت‌ها بهتر است و اصحاب از همه امت بهترند، پس بعد از پیامبران اصحاب بدون تردید از همه مردم برتر و بهترند، و آنها پیشوایان صدیقان و شهیدان و صالحان هستند.

ای مردم! شما یا باید قول قمی را بپذیرید و بگویید که آیه تحریف شده است و کافر شوید و یا اینکه همراه با من آیه را قبول کنید و در آن بیندیشید و بپذیرید که در مورد اصحاب است و تا نجات بیایید.

یکی از حضار:

شاید به هنگام نازشدن این آیه بهترین مردم بودند، اما وقتی پیامبر ﷺ وفات کرد مرتد شدند و وصیت پیامبر را تغییر دادند، و حق امام خود را غصب کرده و بر او ستم کردند و خواستند او را به قتل برسانند، و اهل بیت او را اذیت کردند. شما احادیث صحیحی دارید که بخاری روایت کرده است، و شما می‌گویید: (همه احادیث بخاری صحیح هستند)، بخاری احادیثی از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که این احادیث ثابت می‌نمایند که اصحاب بعد از وفات پیامبر مرتد شده‌اند و آنها وقتی می‌خواهند به سوی حوض پیامبر ﷺ بیایند بازداشته می‌شوند، آنگاه پیامبر ﷺ را می‌زنند و می‌گویند: (پروردگار! اصحاب من هستند، به او گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کارهایی پدید آورده‌اند، آنها مرتد شدند و عقب بازگشتند، آنگاه پیامبر ﷺ می‌فرماید: نابود و هلاک باد کسی که بعد از من تغییر داد، سپس ایشان ﷺ می‌فرماید: فقط تعداد اندکی از آنها نجات می‌یابد؟. این احادیث بر این دلالت می‌نمایند که اصحاب بعد از وفات پیامبر ﷺ دین را تغییر داده‌اند و کافر و مرتد شده‌اند، و فقط تعداد خیلی اندکی از آنها بر حق ماندند و آنها کسانی که از امام علی پیروی کردند و او را یاری نموده و اهل بیت را دوست داشتند.

یکی دیگر از احضار - گویا خواهد او را تأیید کند - : بله، بله، بارک الله فیک، همه بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند، و با صدایی غم‌انگیز که انگار داشت ترانه می‌خواند می‌گفت:

به امام علی علیه السلام ستم کردند و حق او را غصب نمودند و می‌خواستند او را بکشند و خواستند خانه‌اش را که دختر پیامبر در آن بود بسوزانند، و یکی گفت: شما خانه را می‌سوزید درحالی که دختر پیامبر علیه السلام خدا در آن است؟ آنگاه عمر گفت: گرچه دختر پیامبر آنجا باشد آن را آتش می‌زنیم، و وقتی فاطمه سلام الله علیها از خانه بیرون آمد با شلاق بر شکم او زدند و او فرزندش محسن را سقط کرد، و بر اثر همین کتک خودش نیز جان سپرد، و حسین پسر دختر پیامبر خدا علیه السلام را کشتند و سر او را بریدند... او این چیزها را تکرار می‌کرد و تکان می‌خورد و گریه می‌کرد.

اینجانب:

ای قوم! آیا هنوز از تکرار این دروغ‌ها و تهمت‌هایی که به اصحاب بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌زنید خسته نمی‌شوید همان اصحابی که بهترین یاران پیامبران و بهترین مردم بعد از پیامبران هستند!! ای قوم! تا کی می‌خواهیم با افسانه‌های پوچ و خرافات گمراکنده‌ای که با قرآن ما که بدان اعتماد داریم و به رهنمود آن تمسک می‌جوئیم مخالف است زندگی کنیم؟!

ای قوم! من به شما گفتم که در مورد این خرافات که قبل از آن که به دیگر صحابه توهین شود به امام علی توهین می‌شود، عقل‌هایتان را داور قرار دهید.

ای قوم! در میان اصحاب و علی و اهل بیت چیزی جز محبت و همدلی نبوده است. امام علی چون خلفای راشدین را دوست داشت فرزندش را ابوبکر و عمر و عثمان نامید.

می‌بینیم که امام علی دختر وجگر گوشه‌اش ام کلثوم دختر زهرا را به ازدواج امیرالمؤمنین عمر در می‌آورد.

امام علی در دوران خلافت عمر قاضی مدینه است و از هیچ کوششی در راه دلسوزی و همکاری با عمر دریغ نمی‌ورزد.

امام علی انصار و مهاجرین را می‌ستاید، و یارانش را به خاطر آن که در اخلاص و عبادت و یاری کردن دین به صحابه نمی‌رسند سرزنش می‌کند.^۱

امام علی اجماع مهاجرین و انصار را معتبر می‌داند، و می‌گوید آنها با هر کس بیعت کنند خداوند حتماً راضی است؛^۲ زیرا خداوند از کسانی راضی است که اصحاب مهاجرین و انصار از او راضی هستند.

ای قوم! میان اصحاب و امام علی و اهل بیت چیزی جز دوستی و محبت نبوده است، و همه آنچه که خلاف این را می‌گوید پیشیزی ارزش ندارد و در حقیقت توهین به اسلام و مسلمین است و بیشتر چنین سخنانی گمراهی و فساد و کفر هستند و تجاوزی است به حرمت مؤمنان صادق رستگار که صحابه کرام بودند، آنهایی که خداوند از آنها اعلام رضایت نموده و آنان را صادق رستگار نامیده است.

ای قوم! در مورد اصحاب پیامبر ﷺ و دوستانش که او را تصدیق و یاری نمودند و در راه خدا مال و جان خویش را قربانی و فدا کردند از خدا بترسید.

ای قوم! اگر بعد از فضل الهی صحابه نمی‌بودند ما امروز مسلمان نبودیم، کسی که اول حرف می‌زد: اینها را بگذار، من از تومی پرسم: شما به بخاری اعتماد داری یا نه؟

اینجانب:

صحیح بخاری صحیح‌ترین کتاب بعد از کتاب خداست، و کلام پیامبر خدا ﷺ را در بردارد، و همه امت آن را پذیرفته‌اند و احادیث آن مورد قبول است.

همان فرد:

۱- ن ک نهج البلاغه.

۲- نهج البلاغه.

من به تو می‌گویم که بخاری احادیثی روایت کرده است که اصحاب را کافر و مرتد قرار می‌دهد، و تو می‌گویی: همه احادیث بخاری صحیح هستند، و این بخاری اصحاب را کافر و مرتد قرار می‌دهد.

سپس بلند می‌شود تا کتابی از کتابخانه بیاورد و گمان می‌کنم که می‌خواهد بخاری را بیاورد.

اینجانب:

ای جماعت! در مورد بخاری از خدا بترسید، بخاری خادم سنت پیامبر ﷺ است، و هرگز او اصحاب پیامبر ﷺ را کافر قرار نمی‌دهد، و کتاب او آکنده از بیان فضیلت هر یک از صحابه می‌باشد.

همان فرد:

بخاری را باز می‌کند فکر می‌کنم قبل از مناظره همان جا را مشخص کرده است، سپس می‌گوید: گوش کن بخاری چه می‌گوید، این صحیح بخاری است بفرما خوب توجه کن. اینجانب: جوان و من گوش می‌کنم.

همان فرد: روایت اول را گوش کن: پیامبر خدا ﷺ فرمود: (اقوامی نزد من می‌آیند که مرا می‌شناسند و من آنها را می‌شناسم سپس میان من و آنها جدایی افکنده می‌شود، می‌گویم: آنها از من هستند، گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کار کرده‌اند، آنگاه من می‌گویم: آنها از من هستند، گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کار کرده‌اند، آنگاه من می‌گویم: هلاک و نابود باد کسی بعد از من دین را تغییر داد.) و روایت دوم را گوش کن.

اینجانب با قطع سخن او می‌گویم:

عجله نکن ... یک حدیث را توضیح می‌دهیم و بعداً آن شاء الله همه را توضیح خواهم داد.

به این حدیث نگاه کن آیا پیامبر ﷺ فرمود: (من می گویم آنها اصحاب من هستند)؟ یا اینکه گفت: (من می گویم آنها را از من هستند)؟. او به حدیث نگاه می کند سپس می گوید: فرمود: (می گویم آنها از من هستند).

اینجانب:

اگر طبق فهم و درک وارونه و نادرست شما حدیث بررسی شود دلیلی علیه خود شما خواهد بود، زیرا حدیث می گوید: (من می گویم: آنها از من هستند)، و شما می دانید که پیامبر ﷺ به علی گفت: (تو از من هستی)، و (فاطمه از من است)، و در مورد حسن و حسین فرمود: (آنها از من هستند یا فرزندانم هستند). یا جمله ای این قبیل فرمود. من می گویم اگر شما اصرار دارید که باید حدیث برعکس و اشتباه فهمیده شود گفته پیامبر ﷺ که فرمود: (آنگاه من می گویم: آنان از من هستند). از صحابه به اهل بیت نزدیکتر است. این در صورتی است که ما به شیوه شما حدیث را بفهمیم و همگام با شما حرکت کنیم، وگرنه من و همه اهل سنت اهل بیت ﷺ را دوست داریم و می گویم خداوند از همه آنان راضی باد، و مانند شما نیستیم که در مورد بعضی به شدت غلو می کنید و به بعضی از اهل بیت توهین می کنید.^۱ حدیث اینطور نیست و نیز آنگونه که شما می گوید نیست، و هرگز حدیث توهینی به اصحاب و اهل بیت شمرده نمی شود. بله باور ما و بخاری این است که ائمه صحابه در بهشت هستند به خصوص ده نفری که مژده بهشت داده شده اند و امام علی ﷺ هم جزو همان ده نفر است، و از روایات چنین برمی آید که اهل بیت پیامبر ﷺ به خصوص همسران او و دخترانش در بهشت خواهند و فاطمه زهرا بانوی زنان بهشت و حسن و حسین سرور جوانان بهشتی هستند.

پس حدیث به هیچ وجه به معنی کاستن از جایگاه اصحاب و اهل بیت نیست، و بلکه به عنوان هشدار و تذکر است تا اصحاب فریب این را نخورند که چون ما از صحابه

۱- بغض و کینه شیعه با اهل بیت بر هیچ کس پوشیده نیست و به زودی در همین مناظره بیان خواهد شد.

پیامبر ﷺ هستیم و در ایمان و اسلام پیشگام بوده‌ایم، هر کاری بکنیم مشکلی نیست و اینگونه آخرت را فراموش کرده و به دنیا گرایش یابند و اموال و فرزندان آنها را از جهاد در راه خدا بازدارند، و حدیث همچنین به اهل بیت هشدار و تذکر می‌دهد تا فریب این را نخورند که چون ما خویشاوندان پیامبر ﷺ هستیم نیازی نیست که در عبادت و طاعت بکوشیم. و اینگونه پیامبر ﷺ می‌خواهد تا همه بر بیم و امید باشند و بیم و امید دو بال ایمان و دو پایه عبودیت برای خداوند هستند.

و اگر بخواهید افرادی را مصداق حدیث قرار دهید نمی‌توانید مژده داده‌شدگان به بهشت و یا اهل بدر و اهل بیعت رضوان و مهاجران که خداوند به صداقت و اخلاص آنها گواهی داده و انصار که خداوند به رستگاری آنان شهادت داده و مهاجرانی که قبل از فتح مکه هجرت کرده و جهاد کرده‌اند و آنانی که بعد از فتح مکه هجرت نموده و جهاد کرده‌اند را مصداق این حدیث قرار دهید و حدیث را بر آن حمل کنید. آری نمی‌توان حدیث را بر این بزرگواران حمل کرد زیرا نصوصی دیگر هست که با چنین مفهومی تضاد دارد و باید این حدیث را در چهارچوب آن نصوص فهمید؛ تا دچار غلو و انحراف و گمراهی نشویم.

همان فرد: این حدیث را بگذار، و حدیث دوّم را گوش کن که در آن به صراحت از اصحاب نام برده شده است.

اینجانب: بفرما حدیث را بخوان.

همان فرد: پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: (روز قیامت گروهی از اصحاب من بر من وارد می‌شوند آنگاه از حوض باز داشته می‌شوند، من می‌گویم: پروردگارا! اصحاب من هستند، می‌گوید: تو نمی‌دانی چه چیزهایی بعد از تو پدید آوردند، آنها مرتد شده و به عقب بازگشتند.) سپس توضیح داد: فکر می‌کنم در این حدیث به وضوح بیان شده که صحابه مرتد و کافر شده‌اند، و حدیث چنان که می‌بینی نیازی به توضیح و شرح ندارد و حجتی علیه شماست.

حضار دوست خود را کمک می‌کنند:

یکی می‌گوید: حدیث به صراحت می‌گوید که صحابه مرتد شده‌اند. و دیگری می‌گوید: حدیث در بخاری آمده است. و سومی به من می‌گوید: تو طفره و گریز را بلدی. و چهار می‌گوید: خوب الان درباره این حدیث واضح و روشن چه می‌گویی؟ و پنجم لبخند می‌زند ... و اینطور.

و اینجانب - به فضل و یاری خدا - آرام و خون‌سرد بودم، و به آنها چنان نگاه می‌کردم که یک شیر به میمون‌هایی نگاه می‌کند که این سودان سو می‌روند، و آنها را می‌گذارد که سرگرم بازی و بیهوده کاری شوند ناگهان بر آنها می‌غرد و آنگاه میمون‌ها همه پا به فرار می‌گذارند و ناکام می‌شوند.

اینجانب:

شما از گفته پیامبر ﷺ که فرمود: (آنها به عقب بازگشتند) چه می‌فهمی؟

همان فرد:

من این را می‌فهمم که آنها کافر و مرتد شده‌اند.

اینجانب:

چه کسانی از اصحاب بعد از مرگ پیامبر ﷺ مرتد شدند؟

گفت: همه اصحاب پیامبر به جز امام علی و پیروانش مرتد شدند.

گفتم: پیروان علی چند نفر بودند؟

گفت: آنها زیاد بودند.

گفتم: تقریباً تعدادشان چند نفر بود؟

گفت: دقیق نمی‌دانم اما آنها زیاد بودند.

گفتم: دروغ می‌گویی، روایات شما دلالت می‌کند که پیروان او سه نفر بودند: مقداد، و ابوذر و سلمان، و عمار ابتدا گریخت سپس برگشت، پس اینها چهار تا هستند و پنجمین

آنها امام علی می‌باشد، من کتابهای شما را بررسی کرده‌ام در بهترین صورت آنها ده نفر و اندی هستند.

همان فرد: نمی‌دانم این چه ربطی به حدیث دارد؟

اینجانب: اکنون خواهی دانست، ولی به من بگو ائمه و رهبران مرتدین چه کسانی بودند؟

همان فرد: رهبران و پیشوایان مرتدین ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و معاویه بودند.

اینجانب: شما از حدیث بخاری همین را فهمیده‌اید.

همان فرد: بله.

اینجانب: این چیزی که شما از حدیث بخاری فهمیده‌اید خود بخاری نفهمیده است، باری در صحیح خود در کتاب (فضائل الصحابه) احادیث صحیح زیادی روایت نموده که فضایل مهاجرین و انصار را بیان می‌کند و مناقب و فضایل ابوبکر و عمر و عثمان و علی و زبیر و ابی‌عبیده و سعد و خالد بن ولید را بیان می‌دارد. بخاری گفته پیامبر ﷺ را روایت می‌کند که فرمود: (بهترین مردم، مردمان قرن من هستند، سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند)، و این روایت تصریح قرآن را تصدیق می‌نماید که می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آورده شده‌اید.»

و تصریح قرآن را تصدیق می‌نماید که می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]

«شما را امتی میانه‌رو قرار دادیم.»

و آیات زیادی را تصدیق می‌کند که صحابه کرام را می‌ستاید و آنها را راستان و رستگارا می‌داند.

بخاری خودش از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ ابوبکر - که شما او را از رهبران کفر و الحاد قرار می‌دهید، در حالی که نزد خدا و پیامبرش و مؤمنان پیشوا و رهبر صداقت و اخلاص و ایمان و تقواست - فرمود: «اگر کسی را به عنوان دوست برمی‌گرفتم ابوبکر را دوست خود برمی‌گزیدم، ولی او برادر و یار من است.»

و بخاری ثابت می‌کند که ابوبکر از همه اصحاب برتر و افضل است، زیرا پیامبر ﷺ در بیماری اخیرش که به وفات ایشان ﷺ انجامید ابوبکر را پیشنماز مرد کرد، و بخاری گفته پیامبر ﷺ را روایت می‌کند که فرمود: «به ابوبکر بگویید که پیشنماز مردم شود و با آنها نماز بخواند.» و بخاری گفتهٔ پیامبر ﷺ را به عایشه روایت می‌کند که در بیماری اخیرش به عایشه گفت: «پدرت ابوبکر و برادرت را نزد من فراخوان تا نوشته‌ای بنویسم، زیرا من می‌ترسم که شاید آرزوکننده‌ای آرزویی کند و بگوید من سزاوارترم، خدا و مؤمنان کسی جز ابوبکر را نمی‌پذیرند.»

بخاری فضیلت عمر ؓ را ثابت می‌کند همان عمری که شما او را از پیشوایان کفر قرار می‌دهید و می‌گویید: ابوبکر و عمر جبت و طاغوت هستند، و هرگز آنان چنین نیستند! بخاری گفته پیامبر ﷺ را روایت می‌کند که فرمود: «در میان بنی‌اسرائیل که پیش از شما بوده‌اند مردانی بودند که پیامبر نبودند اما با آنها سخن گفته می‌شود، اگر در امت من کسی از آنان باشد عمر است.»

و بخاری در فضیلت عمر ؓ گفته پیامبر ﷺ را روایت می‌کند که فرمود: «در خواب می‌دیدم که شیر می‌نوشیدم و از بس که سیر شدم از ناخنهای من سیری می‌چکید، سپس به عمر دادم و او نوشید. گفتند: ای پیامبر خدا ﷺ این خواب را چگونه تعبیر نمودی؟ فرمود: آن را به علم و دانش تعبیر می‌نمایم.»

و بخاری فضایل اصحاب مهاجر و انصار ؓ را بیان می‌کند و کتاب آکنده از روایاتی است که مناقب و فضایل مهاجرین و انصار را بیان می‌کند و او می‌گوید خداوند از همه اصحاب راضی باد.

بنابراین آیا شما از حدیث بخاری چیزی را می‌فهمید که او خودش نفهمیده است؟!

همان فرد:

احادیث بخاری برای ما حجّت نیستند و ما به آن اعتماد نداریم، و بلکه شما به آن اعتماد دارید و ما از آن به عنوان دلیل علیه شما استفاده می‌کنیم.

اینجانب:

سبحان‌الله! ای قوم! شما مانند یهودیان هستید که به بخشی از کتاب ایمان می‌آورند و به بخشی دیگر از آن کفر می‌ورزند.

ای قوم! شما باید یا همه احادیث بخاری را تکذیب کنید، و یا اینکه همه را قبول کنید و اگر نه شما همان گونه هستید که خداوند می‌فرماید:

﴿أَفْتُمْنُونَ بَعْضَ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ﴾ [البقرة: ۸۵]

«آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند، جز خواری و رسوائی در این جهان نیست، و در روز رستخیز (چنین کسانی) به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند.»

همان فرد:

ما احادیث و روایات مخصوص به خودمان را داریم آنچه که علمای ما از اهل بیت روایت کرده‌اند و در کتابهای معتبر ما مدوّن است.

اینجانب:

کجا هستند کتابهای معتبر شما؟ این کتابها بیش از هر دو هزار روایت دروغین علیه قرآن روایت کرده‌اند، پس آیا علیه اصحاب بزرگوار پیامبر روایت نخواهند کرد؟ و آیا بعید است که علیه همسران پاک پیامبر ﷺ به همان اندازه روایتی ارائه دهند؟ و آیا این کتابها به دروغ و از روی غلو در حق امیرالمؤمنین علی ﷺ و اهل بیت روایاتی ارائه نمی‌دهند؟

ای قوم! کسی که بر قرآن دروغ می‌بندد، بر هر چیزی دروغ می‌بندد، و در هر چیزی دروغ می‌گوید، وقتی شما از دروغ‌گفتن بر قرآن شرم نمی‌کنید از نسبت‌دادن دروغ به چیزهایی دیگر غیر از قرآن شرم نخواهید کرد، و در حدیث آمده است: (هرگاه شرم و حیا نکردی هر چه می‌خواهی بکن).

یکی از حضار (با عصبانیت):

برادر! تو می‌بینی که به تو به عنوان میهمان احترام می‌گذاریم و با شما مدارا داریم و تو احترام ما را رعایت نمی‌کنی و روش تو روش مناقشه و مناظره نیست.

اینجانب:

چه شده است؟! ای جماعت! ما اینجا نیامده‌ایم که جار و جنجال و سر و صدا بپا کنیم، من فکر می‌کردم که ما در یک جلسه علمی هستیم و در مورد حق با همدیگر بحث و مناقشه می‌کنیم و هر یک از آنچه که از دیدگاه او حق است دفاع می‌کند و باطل مخالف خود را تا آن جا که می‌تواند درهم می‌شکند.

ما اینجا برای میهمانی و مدارا کردن نیامده‌ایم، و بلکه فقط برای این آمده‌ایم تا با مناظره و بحث حق را روشن کنیم و دلیل را با دلیل بشکنیم.

دوست شما یک بار از بخاری استدلال می‌کند و بار دیگر می‌گوید: که بخاری بر من حجت نیست، و بخشی را می‌پذیرد و بخشی دیگر را رد می‌کند و گویا شریعت فقط چیزی است که با هوی و هوس او سازگار باشد، پس روش کدام یک از ما غیرعلمی است، و روش کدام یک از ما روش مناظره نیست؟!

همان فرد: بگذریم از این، تو الان جواب حدیثی را که من بیان کردم نداده‌ای، حدیثی که بر این دلالت می‌کند که صحابه تحریف کردند و تغییر دادند و مرتد و کافر شدند.

اینجانب: بله، باز می‌گردیم به بحث علمی، به متن حدیث نگاه کن و به من بگو: آیا پیامبر ﷺ فرمود: «بیشتر اصحابم روز قیامت بر من وارد می‌شوند.»؟ یا اینکه فرمود: «گروهی از اصحابم وارد می‌شوند و آنگاه از آمدن به حضو بازداشته می‌شوند»؟

او به بخاری نگاه می‌کند و آنگاه می‌گوید:

متن حدیث این است: «گروهی از اصحابم در روز قیامت بر من وارد می‌شوند آنگاه از حوض بازداشته می‌شوند.»

اینجانب:

آیا می‌دانی که کلمه (رهط) در عربی به چه تعدادی گفته می‌شود؟
گفت: نمی‌دانم.

گفتم: (رهط) در لغت به سه تا ده اطلاق می‌شود، پس این دلالت می‌کند که کسانی که از حوض بازداشته می‌شوند اندک هستند، و شما می‌گویید که همه اصحاب بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شده‌اند، و نصوص و روایات شما ثابت می‌کند که فقط سه نفر و امام علی ﷺ بر ایمان باقی مانده‌اند، و در بهترین حالت دوازده نفر و علی بر ایمان باقی مانده‌اند.

این در صورتی است که اصحاب در حجه الوداع تقریباً صد هزار نفر بودند، ده هزار نفر آنها افراد برجسته و معروف بودند، و دو هزار نفر آنها از بزرگان اصحاب و اهل رأی بودند.

پس حدیث می‌گوید که گروه اندکی از حوض بازداشته می‌شوند، و تو ادّعا می‌کنی که فقط گروه اندکی به حوض می‌آیند و هر دو مسئله خیلی باهم فرق می‌کنند، و شما با این درک معنی حدیث را برعکس و وارونه می‌کنی و معنی آنرا غلط می‌فهمی.
و آیا پیامبر ﷺ فرمود: «آنها به عقب بازگشتند»؟ یا فرمود: «آنها مرتد و کافر شدند»؟

به بخاری نگاه می‌کند و می‌گوید:

متن حدیث اینطور است: «آنها به عقب برگشتند.»

گفتم: «به عقب برگشتند» به معنی ارتداد و کفر نیست، به عقب برگشتن یعنی دست کشیدن و سستی در بعضی از حق است و گاهی به معنی پایین آمدن از مقامی بالاتر

به مقامی پایین‌تر می‌آید، و با توجه به موضع صحابه در راه حمایت از دین و سابقه نیکشان چنین چیزی شایسته آنها نیست، بنابراین دست کشیدن از چیز اندکی در حق آنها برگشتن به عقب شمرده می‌شود.

در حدیث می‌بینی که پیامبر ﷺ بر اصحابش به خاطر افضل بودن و پیشگام بودن آنها سخت می‌گیرد، مانند اینکه خداوند بر امهات المؤمنین به خاطر فضل و مقام و جایگاهشان سخت می‌گیرد و می‌فرماید:

﴿مَنْ يَأْتِ مِنْكُمْ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۰] «ای همسران پیامبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود کیفر او دو برابر خواهد بود، و این برای خدا آسان است.»

چنان که می‌گویند نیک‌های نیکان برای مقرّبان بدی است، اما وقتی دقت شود نیکی است اما چون که شایسته مقام مقرّبان نیست بدی انگاشته می‌شود.

همان فرد:

به این روایت بخاری نگاه کن که با وضوح بیشتری می‌گوید که همه اصحاب به جز تعداد اندکی مرتد شده‌اند.

اینجانب:

امکان ندارد که روایات بخاری با صریح قرآن مخالف باشند؛ زیرا سنت گفته پیامبر ﷺ است و پیامبر ﷺ از طرف خود سخن نمی‌گوید بلکه بر او وحی می‌شود، بنابراین قرآن و سنت با هم تضاد و تعارض ندارند و بلکه هماهنگ هستند و هم قرآن و هم سنت اصحاب را می‌ستایند. با وجود این بفرما و همه روایات را بخوان، از خداوند می‌خواهم که حق را بر زبان من آشکار گرداند.

همان فرد:

بخاری از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: (در خواب دیدم که گروهی آمد، و نزدیک شدند تا اینکه آنها را شناختم، در این هنگام مردی از میان من و آنها بیرون آمد و

گفت: بیایید، گفتم: آنها را به کجا می‌برید؟ گفت: به جهنم، سوگند به خدا، گفتم: چرا؟ گفت: آنها بعد از تو، به عقب بازگشتند، سپس ناگهان گروهی دیگر پدید آمد، آنها را شناختم، آنگاه مردی از میان من و آنها بیرون آمد و گفت: بیایید، گفتم: کجا؟ گفت: به سوی جهنم سوگند به خدا، گفتم: چرا؟ گفت آنها به عقب بازگشتند، و از اینها جز تعداد اندکی نجات نخواهد یافت.

سپس توضیح داد:

نگاه کنید پیامبر ﷺ فرمود: «از آنها جز تعداد اندکی که نجات نخواهد یافت» یعنی فقط تعداد اندکی نجات می‌یابند و آنها علی و پیروان او هستند.

اینجانب:

لا حول و لا قوة الا بالله، هواپرستی چنان که خون در همه رگها جریان دارد تمام وجود هواپرستان را فرا می‌گیرد، تا جایی که هر سخنی را طبق هوی و هوس خود تأویل و توجیه می‌کنند، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عَمْرٍ وَخَمَّ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشًّا فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [الجنّة: ۲۳] «هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی خود گرفته است، و با وجود آگاهی خدا او را گمراه ساخته است، و برگوش و دل او مهر گذاشته است و بر چشمش پرده‌ای انداخته است؟! پس چه کسی جز خدا می‌تواند او را راهنمایی کند؟ آیا پند نمی‌گیرید و بیدار نمی‌شوید؟

ای قوم! قرآن به صراحت صداقت و رستگاری اصحاب را بیان می‌دارد و می‌گوید آنها سرانجام نیکی دارند، و در دنیا قدرت خواهند یافت و در آخرت به رضامندی خدا دست می‌یازند.»

به گفته الهی گوش کنید که می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَدَّمُونَ يُغْفِرُ لَهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ كُلَّهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا وَحَدَّثُوا بِمَا عَصَوْا وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰] «پیشگامان

نخستین مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را بخوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن رودخانه جاری است و جاودانه در آن جا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.»

اگر ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و ابو عبیده و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید[ؓ] پیشگامان نباشند پس چه کسانی هستند؟! اگر کسانی که در مرحله اول و دوم به حبشه هجرت کردند پیشگامان نباشند چه کسانی پیشگامان هستند؟! اگر مهاجران به مدینه و اهل بدر[ؓ] که به ایمان آنها شهادت داده شده و اهل بیعت رضوان که خداوند از آنها اعلام رضایت نموده پیشگامان نباشند چه کسانی هستند؟! اگر انصار پیامبر^ﷺ پیشگامان نیستند چه کسانی پیشگامان هستند؟! همان انصاری که خداوند درباره آنها می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ بَوَّءُوا الدَّارَ وَالْآيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹]

«آنانی که پیش از آمدن مهاجرین خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را (دردل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند که خود سخت نیازمند باشند.» و اگر مهاجرین بعد از فتح پیروان نیکوی آنها نباشند چه کسانی هستند؟! و خداوند هر دو گروه را وعده نیک داده است.

ای قوم! اگر به دور از تعصب در این آیه بیندیشیم و نسبت به مردم و بندگان خدا کینه‌ای در دل نداشته باشیم خواهیم فهمید که آیه به ایمان و نیکوبودن اصحاب و به

اینکه خدا از آنها راضی است و آنان را به بهشت و رستگاری نوید داده است گواهی می‌دهد.

ای قوم! با وجود این آیه چگونه می‌توان سخن کسی را تصدیق کرد که می‌گوید: همه اصحاب به جز پنج نفر مرتد شده‌اند؟

آیا پاداش کسی که در راه خدا جهاد کرده و کشورها را فتح نموده و پرچم اسلام را برافراشته است همین است؟ یا اینکه پاش آنها این است که آنان را دوست بداریم و بر ایشان دعا کنیم و از خداوند بخواهیم که ما و آنها را بیامزد و ما را با آنان در بهشت ملحق بگرداند؟

ای قوم! به گفته خداوند گوش کنید که مهاجرین و انصار را به صداقت و رستگاری توصیف می‌نماید و از مسلمین می‌خواهد که برای آنان طلب آمرزش نمایند: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَصْطَرُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَوْلَىٰ بِكُمُ الصَّدِيقُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾﴾ [لحشر: ۸ تا ۱۰] «همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خوشنودی او را می‌خواهند، و خداوند و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند. و آنانی که پیش از آمدن مهاجرین خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند.

کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند. کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه‌ات نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.»

در آیه اول خداوند به صداقت و راستی همه مهاجرین شهادت داده است، پس آیا کسی که خداوند به صداقت و راستی او شهادت می‌دهد دروغ می‌گوید یا خیانت می‌کند و یا مرتد می‌شود و یا دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهد؟ همه اینها با صدق و راستی تضاد دارند، و خداوندی که به پنهان و پیدا آگاه است - و خداوند آنچه را که شده - آنچه را که می‌شود می‌داند - به صداقت آنها گواهی داده است و او دانای غیب است.

در آیه دوم خداوند انصار را به رستگاری توصیف نموده است، رستگاری یعنی پذیرفتن اسلام و مردن در حال مسلمانی، پس آیا کسی که خداوند به رستگاری او گواهی داده کافر و مرتد می‌شود و در حالت کفر می‌میرد؟! پس این چه رستگاری است؟! و در آیه سوم خداوند اهل سنت را می‌ستاید آنهایی که می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز، و خداوند اظهار انزجار می‌نماید از کسانی که مهاجرین و انصار را که خداوند به صداقت و رستگاری آنها گواهی داده و آنها را به بهشت نوید داده است نفرین می‌کنند و ناسزا می‌گویند. ای قوم! به گفته الهی گوش فرا دهید که به همه اصحاب وعده نیک می‌دهد، و می‌فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّتِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَتْلِكَ وَلَا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنَ﴾ [الحديد: ۱۰] «کسانی از شما که پیش از فتح (مکه به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در

راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می‌دهد.»

پس خداوند به همه اصحاب وعده پاداش نیکو می‌دهد، خواه کسانی که قبل از فتح مکه در راه خدا اتفاق نموده و جنگیده‌اند و خواه کسانی که بعد از فتح مکه اتفاق نموده‌اند و جنگیده‌اند. و معلوم است که هم اصحاب - چه آنهایی که قبل از فتح مکه هجرت کرده‌اند - یا بعد از فتح مکه هجرت کرده‌اند در راه خدا با جان و مال خود جهاد نموده‌اند و جان‌های خود را فدای رضامندی خدا کرده‌اند.

شما را سوگند به خدا، چگونه خدا همه این اصحاب را وعده نیک می‌دهد، سپس شما می‌خواهید که دین و آیین خود را ناسزا گفتن و نفرین کردن آنها و کافر قرار دادن آنها قرار دهید؟ آیا شما بهتر می‌دانید یا خداوند؟!؟

ای قوم! به گفته الهی گوش فرا دهید که می‌گوید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸] «خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد و فتح نزدیکی را پاداششان کرد.»

آیا می‌دانید که این بیعت چه نامگذاری شده است؟ این بیعت، بیعت رضوان نامیده شده است؛ زیرا خداوند از کسانی که این بیعت را انجام دادند اعلان رضایت نمود و آنها هزار و چهار صد صحابی بودند. آیا خداوند از اهل بیعت رضوان اعلام رضایت می‌نماید سپس شما آنها را کافر قرار می‌دهید؟! آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟! آیا خرد نمی‌ورزید و نمی‌فهمید؟!

ای قوم! گوش فرا دهید که خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [النور: ۵۵]

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد همان گونه که پیشینیان را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود کرده است. همچنین آئین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد. مرا می‌پرستند و چیزی را با من شریک نمی‌گردانند.»

هر کس در این آیه بیندیشد به یقین می‌داند که خداوند به مؤمنان صالح وعده داده است که آنها را در زمین قدرت و حکومت می‌دهد. و اگر به اصحاب بزرگوار بنگریم می‌بینیم که خداوند به آنان قدرت و حکومت بزرگی داد، زیرا شرق و غرب دنیا را فتح کردند و تمام دنیا در برابر قدرتشان سرتسلیم را فرود آورد، و آنان جهانیان را به یگانه‌پرستی سوق دادند و پرچم توحید را در هر کجا برافراشتند، پس این دلالت می‌نماید که خداوند آئین آنها را پسندیده است و به سبب ایمان و عمل صالحشان به آنها قدرت و حکومت داد.

و ای قوم به قرآن نگاه کنید، چقدر آیه هستند که با ﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ «ای مؤمنان» شروع می‌شوند، این آیات به هنگام نزول اصحاب را مورد خطاب قرار می‌دادند، و وقتی آیات آنها را به عنوان مؤمنان خطاب می‌کنند پس آنها طبق گواهی خدا مؤمن هستند. شما را به خدا سوگند می‌دهم چگونه خداوند آنها را با عنوان مؤمنان مخاطب قرار می‌دهد و شما با استناد به روایات دروغینی که کسانی آن را ساخته‌اند که دو هزار روایت دروغین برای اثبات تحریف قرآن جعل کرده‌اند آنها را کافر قرار می‌دهید و به آنان ناسزا می‌گویید و نفرینشان می‌کنید؟!.

برمی‌گردم به حدیث بخاری، هر حدیثی را باید در چهارچوب نصوص کلی قرآنی و نبوی فهمید، قرآن می‌گوید اصحاب راستان و رستگارانند، و کسانی که خداوند به آنها

و عده نیک و وعده قدرت داده است، و خود بخاری احادیث زیادی روایت کرده که بیانگر فضایل و شاهکارهای همه اصحاب - مهاجرین و انصار - می‌باشد.

و اگر نگاهی تند و گذرا به کتاب فضائل الصحابه صحیح بخاری بیفکنیم به مقام و منزلت بزرگ اصحاب نزد خدا پیامبر ﷺ پی می‌بریم. و اعتقاد کلی که اصحاب عادل و درستکارند تنها اصلی است که در چهارچوب آن همه نصوصی که به ظاهر متعارض هستند بررسی می‌شوند، و اگر دقت شود و آگاهانه و از روی تحقیق به این نصوص نگاه کنیم خواهیم دید که همه آیات کریمه و احادیث صحیح موافق یکدیگرند.

اگر کسی بگوید چه جوابی برای گفته پیامبر ﷺ داری که فرمود: «جز تعداد اندکی کسی از آنها نجات نخواهد یافت»؟

می‌گوییم: پاسخ این بسیار ساده و آسان است، و چند توجیه دارد که بهترین توجیه این است که اگر در حدیث دقت کنیم و عبارات قبل و بعد آن را بررسی کنیم و می‌بینیم که منظور کسانی هستند که به عقب برگشتند، یعنی آنهایی که به عقب برگشتند در میان جمع زیاد اصحاب اندک هستند، و از این کسانی که به عقب برگشته‌اند فقط تعداد اندکی که خداوند آنها را معذور قرار می‌دهد و عفو می‌نماید نجات خواهند یافت.

اگر کسی بگوید: آنانی که به عقب برگشته‌اند چه کسانی؟ می‌گوییم: طبق نص قرآن و حدیث اصحاب ﷺ نیکو و پاک و صادق و رستگارند و به آنان وعده پاداش نیک داده شده است، و همه می‌دانیم که در حجه الوداع تعدادشان تقریباً صدهزار نفر بود، و طبعی است که مراتب ایمانشان متفاوت بود، شاید کسانی از آن حالتی که در زمان پیامبر ﷺ بر آن بودند فرق کردند و اینهایی که سستی ورزیدند کسانی هستند که به عقب بازگشتند - یعنی: در اطاعت و ایمان عقب‌نشینی کردند - و از اینها فقط تعداد اندکی نجات خواهد یافت، و بقیه در جهنم سزای خود را خواهند دید و بعد از آن به فضل توحید به بهشت برده خواهند شد، ما به طور قطع یقین داریم که بزرگان اصحاب -

که نزدیک به دو هزار نفر بودند - بالاتر از آن هستند که در مورد آنها بر این باور باشیم که آنان از وضعیتی که در زمان پیامبر ﷺ داشته‌اند عقب‌نشینی کرده‌اند. و معمولاً آنچه اندک است در حکم عدم می‌باشد یعنی گویا اصلاً وجود ندارد، و آنچه بیشتر است حکم کل را دارد، و از آن جا که هیچ کس مشخص نشده که عقب‌نشینی خواهد کرد باید در مورد هم گفت که خداوند از آنها راضی باد.

و مسئله دیگری که می‌خواهم توجه شما را بدان جلب نمایم این است که نباید فراموش کنیم که به جز مردم مکه^۱ و مدینه اغلب عربها بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند، آنگاه ابوبکر در مقابل این ارتداد بلند شد و با مرتدین به صورت کم‌نظیری جهاد کرد، و در این جنگها بسیاری از مرتدین کشته شدند، و بیشتر اصحاب با بنی حنیفه پیروان مسیلمه کذاب جهاد کردند، تا جایی که باغچه‌ای که مسیلمه در آن کشته شد باغچه مرگ نامیده شد؛ زیرا افراد زیادی در آن کشته شدند.

به اضافه اینکه در زمان پیامبر افرادی بودند که اظهار اسلام می‌کردند اما در حقیقت منافق بودند و پیامبر بعضی از آنها را نمی‌دانست، شاید در حدیث به همین افراد اشاره شده است. اما اینکه این حدیث را دلیلی برای کافر قراردادن صحابه به خصوص ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر عشره مبشره و هزاران صحابه دیگر قرار دهیم اصحابی که پیامبر ﷺ آنها را براساس قرآن و حکمت و صداقت و اخلاص تربیت نمود، هرگز درست نیست ... و چنین فهم و درکی کفر و ارتداد است، از کفر و گمراهی و کوری بینایی و بینش به خدا پناه می‌بریم. بعد از آن که این سخنان را گفتم، دوست ما کتاب بخاری را بست در حالی که حسرت و اندوه بر چهره‌اش و چهره دیگر همراهانش هویدا بود و سکوتی که

۱- بعد از این مناظره کتاب ارزشمندی به نام (الثابتون علی الاسلام زمن الردة) اثر دکتر مهدی رزق الله احمد، به دستم رسید که برای روشن شدن این ثابت‌ماندگان بر اسلام در جاههای دیگر زیاد بوده‌اند و تنها مردم و مکه و مدینه بر اسلام ثابت نمانده‌اند.

حکایت از شکست آنها می‌کرد بر آنان حکمفرما بود، و گفته الهی در موردشان صدق پیدا می‌کرد که می‌فرماید:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ [الإسراء: ۸۲] «ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه بهبودی و رحمت مؤمنان است ولی بر ستمگران جز زیان نمی‌افزاید.»

آن مرد بلند شد تا صحیح بخاری را در کتابخانه بگذارد و همه ساکت بوند تا اینکه از افراد عامی و ساده‌لوح سکوت آنها را شکست و گفت:

آیا باید گفت که از همه از صاحب خدا راضی باد حتی از معاویه هم؟ او با مسخره و استهزاء این حرف را می‌زد.

اینجانب:

بگذاریم از اینها، ولی می‌خواهم از شما سؤالی بپرسم.

گفت: بفرما.

گفتم: آیا تو می‌پسندی که پدرت را کسی فحش بدهد؟ - البته می‌بخشید.

گفت: نه.

گفتم: آیا می‌پسندی که کسی عمویت را فحش بدهد؟

گفت: نه.

گفتم: آیا می‌پسندی که کسی دای و برادر مادرت را فحش بدهد و ناسزا بگوید؟

گفت: نه. گفتم: این را به خاطر داشته باش.

سپس به حضار نگاه کردم و گفتم: این را به خاطر داشته باش.

سپس به حضار نگاه کردم و گفتم:

هیچ یک از ما نمی‌پسندد که دایی و برادر مادرش را کسی فحش و ناسزا بگوید، معاویه که برادر ما او را مسخره می‌کند دایی همه مؤمنان است؛ زیرا او برادر همسر پیامبر ﷺ ام‌المؤمنین ام حبیبه رمله بنت ابی سفیان رضی الله عنه است.

و معاویه از کاتبان و نویسندگان پیامبر ﷺ بود و او در بردباری و گذشت و هوشیاری و زیرکی ضرب‌المثل بود، و به حق که او بهترین پادشاهان اسلام بوده است، در دوران او خداوند به امت قدرت و عزت و پیروزی داد تا آن جا لشکریان او برای جهاد در راه خدا به دریا زدند، و در زمان او دولت اسلام قوی‌ترین دولت جهان بود، و همه دشمنان از آن می‌ترسیدند و کلمه خدا سربلند و دین الهی بر همه ادیان چیره گشت.

مرد مسخره‌گر با عصبانیت گفت:

ای جماعت! او می‌گوید معاویه رضی الله عنه و ما ساکت هستیم! بعداً حتماً اسم یزید را به زبان می‌آورد و می‌گوید رضی الله عنه، من هم گفتم خدا از یزید راضی باد، اینجا بود که هرج و مرج غوغا به پا خواست، ای برادر! تو می‌گویی خدا از یزید راضی باد.

اینجانب: از حق باید پیروی کرد.

همان مرد فریاد زد:

کدام حق؟ تو حقی نگذاشته‌ای؟

اینجانب: آرام باش، بگذارم سخنم را کامل کنم و بعد از آن هر دلیلی که می‌خواهی بیاور، منظورم از اینکه از حق باید پیروی کرد این است که در جنگ معاویه و علی حق با علی بود و او از هر دو گروه به حق نزدیکتر بود، اما امام علی در شرایط و محیطی قرار گرفته بود که پرسش‌های زیادی را برمی‌انگیخت، و همین شرایط و شبهات بودند که سبب شدند تا قبل از معاویه طلحه و زبیر و عایشه بشورند، و اگر اهل فته و عوام‌فریبان و افراد نادان نمی‌بودند هرگز اصحاب به روی یکدیگر شمشیر نمی‌کشیدند.

من می‌خواهم چند حقیقت را ثابت و بیان کنم:

حقیقت اول: بعد از کشته شدن عثمان چهارمین خلیفه راشد امام علی رضی الله عنه بوده است، حق با او بود و اگر زمان برمی‌گشت من در لشکر او قرار می‌گرفتم و به این افتخار

می‌کردم^۱، اما معنی‌اش این نیست که مخالفان او کاملاً بر باطل بوده‌اند ... نه؛ بلکه شبهاتی قوی بود که مخالفان امام علی به اجتهاد و نظر خود احساس می‌کردند که بر حق هستند، ما مخالفان امام علی را فاسق نمی‌دانیم و به آنها توهین نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم چون اجتهاد آنها اشتباه بوده است فقط یک اجر و مزد به آنها می‌رسد.

حقیقت دوم: قوی‌ترین آنها شبهات این بود که سران شرارت و رهبران فساد و فتنه‌انگیزان در لشکر امام علی بودند، و آنها کسانی بودند که پشت هر فتنه و اختلافی بودند. امام علی از اینکه آنها در لشکر او بودند معذور بود؛ زیرا آنها قدرت و توان تمرّد را داشتند، و به امام علی فرصت ندادند تا برای مجازات آنها دستش خالی شود، بلکه آنها هر اتفاقی را به جنگ و پیکار می‌کشاندند تا امام آن‌جا سرگرم شود.

حقیقت سوم: هرکس که با امام علی مخالفت کرده براساس اجتهاد خود چنین اقدامی نموده است، اما اجتهاد آنها اشتباه بوده است که از خداوند می‌خواهیم که به آنها یک پاداش بدهد، و به امام علی دو پاداش بدهد زیرا اجتهاد امام علی صحیح بوده و حدیث پیامبر ﷺ در مورد اجتهاد درست و نادرست همین را می‌گوید.

حقیقت چهارم: اصحاب برای جنگ نمی‌کوشیدند و آنها بالاتر از آن بودند که با یکدیگر بجنگند، و هرگاه با هم می‌نشستند صلح و آشتی می‌کردند و کم‌کم کارها درست می‌شد، اما سران فتنه و قاتلان عثمان رضی الله عنه این را نمی‌پسندیدند، از اینرو شب جنگ را بر می‌افروختند تا هر گروهی گمان برد که گروه دیگر به او خیانت کرده است، و از خودش دفاع کند، و امام علی چنین فکر کند که جنگ را آنها آغاز کرده‌اند و با آنها بجنگد، حقیقت این است که اصحاب در این فتنه‌ها کاملاً بی‌گناه بودند، و گمان ما در مورد آنها همین است.

۱- همه اهل سنت می‌گویند که حق با علی بوده است، اما بسیاری از علمایشان می‌گویند گوشه‌گیری در این جنگها بهتر بوده است.

حقیقت پنجم: اساس شرّ و فتنه در این جنگ‌ها پیروان عبدالله بن سبا «سبائیه» بودند، همان کسانی که با کشتن عثمان و بعد با کشتن زبیر و طلحه فتنه را آغاز کردند، و بعد تخم دو فتنه بزرگ را کاشتند یکی فتنه تشیع، و دیگری فتنه خوارج، شیعه‌ها در مورد امام علی غلو کردند و خوارج او را کشتند. و اصحاب هیچ دخالتی در این فتنه‌ها نداشتند.

حقیقت ششم: اهل سنت می‌گویند حق به علی نزدیک‌تر بوده است و از نظر اهل سنت اختلاف امام علی با بعضی از اصحاب پیامبر ﷺ همانند - زبیر و طلحه، که به بهشت مژده داده شده‌اند و معاویه دایی مؤمنان - باعث نمی‌شود تا مخالفان امام علی فاسق شمرده شوند، و بلکه رافضی‌ها و خوارج و ملحدان و غلوکنندگان چنین می‌گویند، زیرا مخالفان امام علی از روی اجتهاد مخالفت با او را حق دانسته بودند و علی از آنها به حق نزدیک‌تر بود، بنابراین آنها معذور هستند.

حقیقت هفتم: اهل سنت می‌گویند خداوند از همه اصحاب بدون استثناء راضی باد، و می‌گویند همه اصحاب دارای فضل و ارزش بوده‌اند و خداوند همه را در قیامت می‌آمرزد و مورد عفو و رحمت قرار می‌دهد، از خداوند مسئلت داریم که ما را با آنان محشور بگرداند. و اهل سنت همه اصحاب را دوست دارند و به آنان احترام می‌گذارند.

مرد ابله:

در مورد یزید بن معاویه چه می‌گویی (او یزید را لعنت می‌کند و ناسزا می‌گوید)؟ من به تو می‌گویم بگو خدا از یزید راضی باد تا من حقیقت تو را بدانیم.

اینجانب:

وارد مسئله یزید نمی‌شوم و دوست ندارم او را ناسزا بگویم، در مورد یزید علمای زمان او با هم اختلاف داشته‌اند، ابن عباس رضی الله عنه و محمد بن حنفیه بن علی رضی الله عنه او را ستوده‌اند، و بعضی از علما او را فردی خوب و معتمد دانسته‌اند و او را امیرالمؤمنین یزید گفته‌اند، و همه آنچه در مورد او گفته شده که فاسق و ستمگر بوده را تکذیب کرده‌اند، و بعضی از علماء در مورد او توقف نموده‌اند و گفته‌اند اگر یزید نیکوکار بوده به سود

خودش نیکی کرده است و اگر گناهکار بود گنااهش به گردن خودش می‌باشد و ما از آنچه او می‌کرد بازخواست نمی‌شویم، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۴] «آنها امتی بودند که درگذشتند. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست؛ و شما هیچ‌گاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود.»

و کسانی که یزید را مورد عیب‌جویی و اعتراض قرار داده‌اند - تا جایی که من می‌دانم - نفرین کردن و ناسزا گفتن به او را جایز ندانسته‌اند، و بلکه نفرین و ناسزا کار کسانی است که شیفته ناسزا گفتن به همه اصحاب بزرگوار پیامبر ﷺ هستند.

مرد ابله:

سوگند به خدا که نمی‌دانم چگونه در برابر تو خودم را کنترل کرده‌ام! این (یزید) قاتل حسین است، همه چیز را از تو انتظار داشتم اما انتظار چنین سخنی را نداشتم.

اینجانب:

خداوند حسین ﷺ را با اعطای شهادت به او مورد اکرام و بزرگداشت قرار داد، اما چه کسانی او را کشتند؟ کسانی حسین را کشتند که او را فریب دادند و برایش پیام فرستادند که بیا ما سربازان آماده تو هستیم، و دهها نامه برای او فرستادند، اما بعداً او را به بهای اندکی فروختند و نسبت به او اظهار بی‌میلی کردند.

و تا جایی که من می‌دانم یزید دستور کشتن حسین را نداد، بلکه وقتی حسین کشته شد او به شدت ناراحت و غمگین گردید، حسین را فرد وحشی و ددمنشی به نام «ابن‌الجوش» به قتل رساند، او به طمع مقام و منصب بدون آن کسی او را دستور دهد چنی اقدام ننگینی را کرد، و او می‌خواست با این کار بیشتر خودش را به عبیدالله بن زیاد فرماندار منصوب از طرف یزید بر کوفه نزدیک کند، و غیر از ابن‌جوش بیشتر افراد از کشتن حسین پرهیز می‌کردند.

آنها با استدلال از حدیث پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «اتفاقاتی رخ خواهد داد، هر کس خواست در این امت دودستگی ایجاد کند با شمشیر او را بزنید هر کس که باشد»، به جنگ حسین رفته بودند و همچنین حدیثی دیگر از پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «اگر با دو خلیفه بیعت شد با دوّمی بجنگید» را دستاویزی برای خویش قرار داده بودند. آنها بیرون آمدند تا او را جلوگیری کنند، اما شهادت برازنده او بود و او شهید شد و اینک در بهشت برین همراه جد بزرگوارش محمد مصطفی ﷺ است و او سرور جوانان بهشت است، پس شهادت و بهشت او را مبارک باد.

تنها چیزی که در مورد فتنه‌های آن وقت می‌دانم بگویم این است:

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۴] «آنها امتی بودند که درگذشتند. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست؛ و شما هیچ‌گاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود.»

و هواپرستان با دروغهایی زندگی می‌کنند که در مورد این فتنه بافته شده است و چنان غرق در این دروغها هستند که آن عقاید اساسی دین قرار داده‌اند.

ای قوم! بگذارید از شما بپرسم: بازآفرینی و تجدید آن دردها و فتنه‌هایی که ما در آن حضور نداشته‌ایم و حقیقت امر آن را نمی‌دانیم چه فایده‌ای دارد؟ خداوند ما را به جستجو و بررسی آن فتنه‌ها ملزم نکرده است؛ بلکه ما را به عبادت و پیروی از پیامبرش و اطاعت از راه اصحابش و دوست داشتن اهل بیت پیامبر ﷺ فرمان داده است، آیا بهتر نیست با التزام به این موارد به جای تفرقه که نتیجه‌ای جز شر و فساد و فتنه ندارد با هم متحد شویم؟!

یکی از آنها:

این درست در نمی‌آید، اگر کسی اهل بیت را دوست می‌دارد باید از دشمنان آنها اظهار بیزاری و تنفر کند، و دشمنان اهل بیت اصحاب هستند که تو می‌گویی خدا از آنها راضی باد.

اینجانب:

آیا می‌دانید دشمنان اهل بیت چه کسانی‌اند؟

دشمنان اهل بیت کسانی هستند که در مورد آنها غلو و افراط می‌کنند، کسانی که از سوی امام علی سرزنش شده‌اند و کسانی هستند که امام حسین آنها را عیب‌جویی و سرزنش نمود، و کسانی که حسین بن علی علیه السلام را فریب دادند تا به نزد آنها بیاید و وقتی او آمد او را به بهای اندکی فروختند و نسبت به او اظهار بی‌میلی کردند.

آیا می‌دانید دشمنان آنها چه کسانی هستند؟ دشمنان آنان کسانی که خاص‌ترین افراد اهل بیت نبوی عایشه صدیقه، و حفصه رضی الله عنها که از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده او هستند را ناسزا می‌گویند. آیا می‌دانید دشمنان اهل بیت چه کسانی هستند؟ دشمنان اهل بیت کسانی هستند، که به اصحاب که دوستداران اهل بیت بودند ناسزا می‌گویند در حالی که اصحاب و اهل بیت همه برای نشر رسالت و دین اسلام یکدست بودند. اینها فقط به زبان ادعای پیروی و دوستی آل بیت دارند و در واقع دشمنان اهل بیت هستند. ای قوم! و من از این دشمنانی که در لباس محبت اهل بیت و با پوشیدن پوشش‌های مختلف دروغ و نفاق و ناسزاگویی و نفرین پنهان شده‌اند بیزارم.

یکی از حضار:

ما به بن‌بست رسیده‌ایم و مناقشه فایده‌ای ندارد، همه چیز را از تو تحمل کردیم، ولی تو می‌گویی خدا از معاویه و یزید و بنی‌امیه راضی باد، و این معنی‌اش این است که اصلاً نیازی به مناقشه و مجادله نیست، و همه چیز واضح شد.

اینجانب:

در حالی که احساس کردم که وقت تنگ است. و نماز صبح نزدیک است، و باید بعضی از امور را قاطعانه بگویم - گفتم:

ای قوم! قضیه اصلی در مورد یزید و وضعیت یزید نیست، اما موضع شما در برابر اصحاب، مرا در اینکه شما تا چه حدی به دین اسلام پایبند هستید دچار تردید^۱ می‌نماید. برای ما و شما به تواتر ثابت شده است که ابوبکر و عمر و عثمان قرآن را جمع‌آوری کردند و شما اینها را پیشوایان کفر و گمراهی و ارتداد می‌دانید، و این امر ما را بر سر دوراهی قرار می‌دهد و در مقابل دو قضیه متضاد که با یکدیگر جور در نمی‌آیند قرار می‌گیریم.

اینجانب:

می‌ایستم - بعد از آن که نشسته بودم - تا حضار بیشتر متوجه سخنانم باشند.

قضیه اول: موضع شما در برابر اصحاب کرام.

قضیه دوّم: موضع شما در برابر قرآن کریم.

این هر دو قضیه با هم یکی هستند و از همدیگر به هیچ صورت جدا نمی‌شوند، چون هر یک براساس دیگری شکل می‌گیرد و هر یک از دیگری برمی‌آید.

اگر می‌گوییم اصحاب پیامبر ﷺ کافر و مرتد بودند باید هم بگوییم که قرآن تحریف شده است؛ زیرا همین اصحاب قرآن را جمع‌آوری نموده و نوشته‌اند، و نمی‌توان به کافران اعتماد کرد، پس چنین نتیجه‌گیری می‌شود که این مرتدان - پاک هستند آنان از ارتداد و کفر - قرآن را تحریف کرده و تغییر داده‌اند، و آیاتی را در آن گنجانده‌اند که به تمجید و توصیف آنها می‌پردازد، و هر آیاتی که در آن فضایل کسانی دیگر ذکر شده را حذف کرده‌اند، و در این وقت صحابه کافرنده. که هرگز چنین نبوده‌اند - و قرآن کریم تحریف شده است - که هرگز چنین نیست.^۲

۱- موضع آنها در مورد صحابه کفر و گمراهی است، اگر کافر قراردادن اصحاب پیامبر ﷺ که آیات و احادیث آنها را می‌ستایند کفر نباشد پس چه چیزی کفر است؟

۲- مسلمان از چنین سخنانی شرم می‌کند، اما مناظره گاهی به این شیوه نیاز دارد تا بتوانی مُج طرف را بگیری.

و یا اینکه بگویم قرآن از تحریف و تغییر مصون و محفوظ است و در این صورت باید از کسانی که قرآن را جمع‌آوری کرده‌اند تشکر کنیم، و به فضیلت و پیشتازبودن آنها اعتراف کنیم، به خصوص وقتی که قرآن آنها را می‌ستاید و می‌گوید خداوند از آنها راضی است. و اینگونه هماهنگی درست که هر عاقلی می‌پذیرد فراهم می‌شود.

و اینک ما بر سر دو راهی هستیم:

شما یا اصحاب را کافر و مرتد بدانید - که این کار را می‌کنید - و در ضمن باید قرآن را همه تحریف شده قرار دهید و بر این باور باشید که چیزهایی از آن حذف شده و چیزهایی به آن اضافه گردیده است. و بیشتر علما و ائمه شما همین را می‌گویند. در این صورت شما هیچ بهره‌ای از دین ما ندارید، و کوچکترین سهمی در اسلام نخواهید داشت و وضعیت شما برای هر کس روشن خواهد بود.^۱

و یا اینکه به مصون و محفوظ بودن قرآن یقین کنید و از صحابه به خاطر جمع‌آوری قرآن تشکر نمایید و بگویید خدا از آنها راضی باد به خصوص وقتی قرآن آنها را می‌ستاید و تمجید می‌کند. و آنگاه شما مسلمان خواهید بود و از حقوق مسلمین برخوردار می‌شوید و هر فریضه‌ای که به گردن مسلمین است شما نیز بدان مؤظف می‌گردید، اما اگر چنین کنید اساس گمراه‌کننده‌ای که گذشتگان شما دین خود را بر آن بنا کرده‌اند از هم می‌پاشد و از بین می‌رود، همان دینی که در تکفیر اصحاب و مرتد دانستن آنها متجلی می‌شود.

۱- همین که آنها اصحاب را کافر قرار می‌دهند از اسلام بیرون می‌آیند زیرا علمای ما گفته‌اند هر کس صحابه را فاسق بداند کافر و زندیق و مرتد و ملحد است، پس قومی که اصحاب را کافی می‌شمارند و به آنها ناسزا می‌گویند و نفرینشان می‌کنند و این کار را دین خود قرار می‌دهند چگونه کافر نیستند؟! آنها با چنین دینی خود را به شیطان نزدیک می‌نمایند و شیطان را دوست خود گرفته‌اند و هوی و هوس را معبود خویش قرار داده‌اند. به نظر من شرّ و خطر اینها برای امت از ملحدان و زندیقان و باطنی‌ها و قرامطه و کمونیست‌ها و ... بیشتر است.

ای حضّار:

ما اکنون بر سر دو راهی هستیم، شما یا اسلام و ایمان و محفوظبودن قرآن را از تحریف و محبت اصحاب را قبول کنید و یا کفر و تهمت و تحریف قرآن و تکفیر اصحاب را بپذیرید.

یکی از حاضران - چنین معلوم می‌شود که گویا در آخرین رمق است :- ای شیخ این دو قضیه با هم تلازم و به هم پیوستگی ندارند، قرآن را خداوند خودش حفظ کرده است، و اصحاب در آن دخالتی نداشته‌اند، و اصحاب بعد از نزول قرآن و کامل شدن آن بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند. و قرآن در زمان پیامبر ﷺ جمع‌آوری شده بود در حدیث آمده است که در غدیر خم پیامبر ﷺ با یک دست قرآن را بلند کرد و گفت: «دو چیز را در میان شما می‌گذارم تا وقتی که به آن دو چنگ بزنید هرگز گمرا نخواهید شد. یکی کتاب خدا و عترت من.» این دلیلی است برای اینکه قبل از مرگ پیامبر ﷺ قرآن جمع‌آوری شده بود، پس اصحاب قرآن را جمع نکرده‌اند و هرگز دارای چنین فضیلتی نیستند.

اینجانب:

با سخنان این فرد به یاد گفته یکی از سلف صالح ما می‌افتم که گفت: «اگر هزار عالم با من مجادله کند بر آنها پیروز خواهم شد، اما اگر یک جاهل با من مجادله کند مرا خسته خواهد کرد و از پای درخواهد آورد.»

خستگی برآمده از مجادله با جاهل ای است که تو نمی‌توانی او را از درآمدهای علمی قانع کنی زیرا او از متفق علیه، و مختلف‌فیه، و متواتر، و غیره چیزی سر در نمی‌آورد، و اصول را نمی‌فهمد؛ بلکه نمی‌داند که چه حرفی به ضرر اوست و چه حرفی به فایده اوست و نمی‌داند که چه می‌گوید و هرچه که بشنود آن را نمی‌فهمد.

متأسفم که مناقشه، ما را به چنین جهالت و نادانی برساند.

به این سؤال‌کننده می‌گوییم: آنچه که به صورت متواتر برای ما و شما ثابت است و جای بحث و مجادله ندارد این است که اصحاب پیامبر ﷺ قرآن را جمع‌آوری کرده‌اند. و همه ما قبول داریم که به پیشنهاد عمر بن خطاب رضی الله عنه در خلافت ابوبکر رضی الله عنه قرآن جمع‌آوری شد، و در آن روزها آن را بر چوب و سنگ و پوست و غیره نوشتند. در آن زمان عثمان رضی الله عنه او دستور داد تا آن را به طور کامل یک جا نیستند و از آن چهار نسخه نوشت و به شهرهای بزرگ فرستاد و دستور داد دیگر نسخه‌ها را بسوزانند؛ تا مردم در قرآن با هم اختلاف نکنند.

بنابراین شاهکار جمع‌آوری قرآن را اصحاب (ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) به خود اختصاص داده‌اند.

و آنچه به تواتر برای ما و شما ثابت است این است که قرآن امروزی نسخه کامل قرآنی است که عثمان جمع‌آوری نمود، و یک حرف به آن اضافه و از آن کم نشده است، بنابراین امروز مردم آن را مصحف عثمانی می‌گویند چون عثمان آن را جمع‌آوری نمود.

و به این برادر که از روی بی‌دانشی سخن می‌گوید می‌گوییم: به حدیثی که بیان کردی مراجعه کن در هیچ روایتی صحیحی نخواهی یافت که پیامبر ﷺ قرآن را با دستش گرفته و به آن اشاره کرده است، چگونه پیامبر ﷺ قرآن را به دست می‌گیرد در صورتی که قرآن هنوز نازل می‌شود و کامل نشده است؟ زیرا وحی به صورت متفرق بر پیامبر ﷺ نازل می‌شد، و اصحاب ترتیب آیات و سوره‌ها را بعد از آن فراگرفتند که پیامبر ﷺ برای آخرین بار قبل از وفاتش قرآن را برای جبرئیل خواند.

و به این برادر می‌گوییم:

شما با این ادّعای خود بخش بزرگی از روایات و عقاید شیعه اثنا عشری که آن را به عنوان دین پذیرفته‌ای را درهم می‌شکنی و از بین می‌بری. زیرا در کتابهای شما روایات زیادی هست که بعد از وفات پیامبر ﷺ امام علی رضی الله عنه تا شش ماه در خانه فاطمه رضی الله عنها نشسته بود و قرآن را جمع‌آوری می‌کرد و می‌نوشت.

و روایات زیادی هست که او بعد از آن که کار جمع‌آوری و نوشتن قرآن را تمام کرد پیش ابوبکر و عمر رضی الله عنهما رفت تا آنها آن قرآن را مورد استفاده قرار دهند، اما آنها نپذیرفتند و به او گفتند: ما خودمان قرآن را جمع می‌کنیم، آنگاه علی سوگند خورد که دوباره هرگز شما این قرآن را نخواهید دید، و این قرآن را هیچ کس بیرون نمی‌آورد جز امام مهدی که وقتی ظهور کند این قرآن را با خود می‌آورد کتابهای شما و روایات شما اینگونه گفته‌اند.

پس چه چیزی را بگوییم؟!

آیا قول علمای شما با اینکه بطلان و فساد آن واضح است، چون مصون‌بودن قرآن را زیر سؤال می‌برد، و به تحریف آن اشاره می‌کند، و فلسفه نزول قرآن را که هدایت و بشارت و پند برای همه مسلمین است و بیانگر همه چیزهایی است که سبب سعادت هر دو جهان می‌شوند را نادیده می‌گیرد و علمای شما با این گفته خود همه این حکمت‌ها را نادیده می‌گیرند، و گویا می‌گویند قرآن از زمان مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله تا وقتی امام غایب ظهور می‌کند از نگاه همه مردم پنهان و پوشیده است، پس گفته علمای شما را بپذیریم؟! یا اینکه سخن این برادر را بپذیریم با اینکه جهالت و نادانی‌اش آشکار و هویدا است و او به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نسبت می‌دهد و می‌گوید که قرآن را به دست گرفته است، در صورتی که هیچ کس چنین چیزی نگفته است و گفته او با روایات ثابت و متواتر ما و شما مخالف است، و نیز با اقوال علمای شما قبل از آن که با اقوال علمای ما مخالف باشد مخالف است؟!

یا اینکه حق روشن و هدایت و نور و صراط مستقیم را بپذیریم و آن این است که اصحاب صادق و رستگار قرآن را جمع‌آوری کردند و در رأس آنها پیشوایان ایمان و احسان ابوبکر صدیق و فاروق اعظم و عثمان ذی‌النورین که فرشتگان از او شرم می‌کردند، قرار داشتند. پس وقتی آنها قرآن را جمع‌آوری کردند، خداوند از آنها راضی باد، و ما آنها را می‌ستاییم و دعا می‌کنیم، و این حق و فضل آنهاست.

دیر شده باز تکرار می‌کنیم:

خلاصه اینکه: اکنون ما بر سر دو راهی اسلام و کفر قرار داریم، از یک سو راه هدایت است و در سویی دیگر راه کفر و گمراهی قرار دارد. یکی راه صدق و راستی و دیگری راه فریب^۱ و خیانت است ... و یکی راه حق و دیگری راه باطل است. پس یا به محفوظ و مصون‌بودن قرآن یقین کنید و از اصحاب که، قرآن با دستها و تلاشهای آنان جمع‌آوری شده تشکر کنید، و این راه حق و راه هدایت و راه اسلام و ایمان و احسان است.

۱- کاش این را نمی‌گفتم زیرا آنها حدیثی دارند که خیانت و فریب را کار درستی قرار می‌دهد. در صحیح‌ترین کتابشان الکافی، ۲/۲۶۹ کلینی از اباعبدالله روایت می‌کند که گفت: سوگند به خدا که هیچ عبادتی بهتر از فریب و حقه‌بازی نیست)، - حق داری تعجب کنی - نگاه کن که چگونه آنها فریب را که پلیدی و مکر است دین و عبادتی قرار داده‌اند که آنها را به خدایشان که شیطان است نزدیک می‌کند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِي أَعَاهَدَ إِلَيْكُمْ يَنْبِئُكُمْ أَنَّ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۖ وَإِنْ أُغْبِذُوا فَبِذَا صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۖ﴾ (۱۱) وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿۱۲﴾ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۱۳﴾ أَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۱۴﴾ [یس: ۶۰ تا ۶۴] آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است، و اینکه مرا بپرستید که راه مستقیم این است، او گروه زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید، این همان دوزخی است که به شما وعده داده می‌شد، امروز وارد آن شوید و به خاطر کفری که داشتید به آتش آن بسوزید، گفتم: سبحان الله! سوگند به خدا که گویا در مورد همین قومی که شیطان آنها را گمراه کرده و از شیطان اطاعت کرده و به جای خدا او را پرستش می‌نمایند نازل شده است، روز قیامت اینها به خاطر تهمت‌هایی که به اصحاب پیامبر ﷺ می‌زنند وارد دوزخ خواهند شد، مگر آن که تو خداوند به آنها توفیق توبه بدهد و توبه نمایند.

و یا اینکه اصحاب را کافر بدانید و در ضمن به تحریف شدن قرآن که آنان جمع‌آوری کرده‌اند یقین کنید، و آنگاه حق دارید که به آنان ناسزا بگویید و نفرینشان کنید، اما باید بدانید که این راه گمراهی و کفر و راه جهنم است، و جهنم بدجایگاهی است.

من به فضل خدا هر دو راه را برای شما بیان کردم هر کدام را که می‌خواهید انتخاب کنید، اما فقط خودتان را ملامت کنید، زیرا خداوند راه هدایت و راه گمراهی را برای ما روشن کرده است تا هر کس هلاک شود از روی دلیل هلاک شود و هر کس هدایت شود و زنده بماند از روی دلیل زنده بماند، و خداوند شنوای داناست.

این سخن را گفتم و خواستم که بروم، زیرا برای نماز صبح اذان گفته شده بود و ما در میان اذان و اقامه بودیم. ناگهان همان دوستم که بار اول مرا مجبور ساخت تا در این مناظره حاضر شوم ایستاد و گفت: خداوند به تو پاداش نیک دهد ای اباعبدالله - منظور من بودم زیرا ابا عبدالله کنیه من است - و ستایش خداوندی را سزااست که حق را بر زبان تو آشکار کرد و باطل را از بین برد، چنان که می‌فرماید:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱] «بگو حق فرا رسیده است و باطل از میان رفته و نابود گشته است. اصولاً باطل همیشه از میان رفتنی و نابودشدنی است.»

سپس رو به حضار نمود و گفت:

من چهار ماه با شما همراه بودم، و در طی این مدت به سخنانتان گوش می‌دادم. پس اکنون به حرفهای من گوش کنید؛ چون از امروز به بعد من شما را نمی‌شناسم و شما مرا نمی‌شناسید. در طی ماههای گذشته که با شما بودم به این نتیجه رسید که شما شیطانهای انسان هستید، مردم را در دینشان دچار شک و تردید می‌کنید و از یقینی که به خدا و پیامبرش و اصحاب دارند بیرون می‌آورید و کاری می‌کنید که در مورد همه اینها شک و تردید داشته باشد.

شما انسان را نسبت به مسلمین بدگمان می‌کنید و اخلاق خوب را از دست انسان می‌گیرید و او را وادار می‌کنید تا ناسزا و نفرین و فحش بگوید. در طی روزهایی که با شما آشنا شدم – که ای کاش آشنا نمی‌شدم – آرزو می‌کردم که ای کاش مادرم مرا به دنیا نمی‌آورد، شما زندگی مرا به تردید و حیرت و گمراهی و سرگردانی تبدیل کردید، و اینک که پرده از دل و چشمانم دور شده است و حقیقت شما را مشاهده کردم... .

به شما می‌گویم: ای قوم! دین یعنی عبادت و اخلاق نه ناسزا و فحش
دین یعنی صراحت و وضوح نه دروغ و نفاق و نیرنگ.

دین یعنی شجاعت و اقدام نه بزدلی و خیانت – و به شما می‌گویم: دین یعنی قرآن و سنت نه افسانه‌ها و روایات و دروغ‌ها و خرافات. و به شما می‌گویم: جایی که شما در آن نشسته‌اید هیچ شباهتی با خانه‌های خدا که در آن یاد خدا می‌شود ندارد، زیرا شما آن را از عکس‌ها پر کرده‌اید تا اینکه مانند کلیساهایی شده که مسیحیان گمراه در آن می‌نشینند.
سپس به یکی از حاضران نگاه کرد و گفت:

ای فلانی! خداوند شک مرا برطرف کرد و یقین را جایگزین آن کرد، امیدوارم که خداوند تو را نیز چنین نماید، پس خودت را نجات بده و با ما بیا و با کافران مباش.
سپس برای بار دوم رو به آنها کرد و با سوگند به خدا گفت.

من دیگر شما را نمی‌شناسم و شما مرا نمی‌شناسید، و با هم یکجا سکنی نخواهیم گزید.

سپس دستش را به سوی من دراز کرد و گفت:

ای کسی که خداوند مرا بوسیله تو بعد از آن که مرده بودم زنده کرد، و بعد از آن که نزدیک بود هلاک شوم نجاتم داد، بیا تا از این کلیسا بیرون برویم. دم در وقتی آسمان را دید گفت: ستایش خداوندی را سزااست که مرا از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد. او همچنان دستم را گرفته بود، به او گفتم که برویم برای ادای نماز صبح من اقامه را می‌شنوم.

بعد از آن نماز به پایان رسید و نمازگزاران بیرون شدند و ما هنوز نشسته بودیم، دوستم رو به من کرد و گفت: نظر شما درباره اینها چیست؟ کافر هستند یا مرتد؟
لبخندی زدم و به او گفتم: آنها کافر و زندیق هستند و در کفر و بی‌دینی غرق‌اند.
او لبخندی زد و با تعجب گفت:

کفر مرکب و بی‌دینی فراگیر!!

گفتم: آری، مذهب شیعه اثنا عشری کفرهای همه ملت‌ها را فراهم کرده است و به هر شرکی که ملت‌های مشرک و بت‌پرست بدان مبتلا هستند گرفتار است، و هر غلو و افراطی که یهودیان و مسیحیان انجام می‌دهند اینها نیز آن را انجام می‌دهند، و هر کفر و بی‌دینی که از باطنی‌ها و ملحدان سرزده است اینها دارای آن هستند. از یهودیت فرومایگی آنها را گرفته‌اند و از مسیحیان غلو و گمراهی‌اشان و عقایدی که در مورد ائمه خود دارند را از مجوس گرفته‌اند و تقیه و نفاق را از ملحدان فراگرفته‌اند. از جهمی‌ها عقیده جهمیه و از قدریه بدعت و از معتزله فکر اعتزال و از خوارج حماقت و شتاب را فراگرفته‌اند.

کوتاه سخن اینکه، هیچ گمراهی را رها نکرده مگر به آن چنگ زده‌اند و به هر نوع جهالت و یاوه اعتقاد دارند و خیانت و فریب را به هر نوعی که باشد لباس و شعار خود قرار داده‌اند.

سپس رو به برادرم نمودم و گفتم:

می‌توانم هزار مورد بیان کنم که هر یکی سبب کافرشدن آنها و بیرون رفتنشان از دایره اسلام می‌گردد، و آنها براساس اصول زیر کافرند:

اصل اول:

آنها به خاطر غلو در ائمه کافرند، زیرا آنها می‌گویند ائمه غیب می‌دانند و آنچه را که شده و آنچه را که می‌شود می‌دانند، و از بلاها آگاه هستند، و از علوم بهشت و دوزخ و

اهل آن آگاه می‌باشند، و می‌گویند ائمه می‌توانند ضرر و فایده برسانند و می‌توانند زنده کنند و بمیرانند.

کافی است که در این مورد به فهرست الکافی یا بحارالانوار یا ... نگاه کنی تا یقین کنی که صدها علت بر کفر آنها وجود دارد.

اصل دوم:

آنها به علت انجام دادن اعمال شرک‌آمیز و بت‌پرستانه کافر هستند، کافی است که به یکی از قبرهای امامانشان یا یکی از زیارتگاههایشان بروی تا ببینی که چگونه کمک می‌خواهند و گریه و زاری می‌کنند و صاحب قبر را پرستش می‌نمایند و از او می‌خواهند که خواسته‌هایشان را برآورده سازد.

اصل سوم:

آنها چون در قرآن شک دارند و می‌گویند تحریف‌شده است کافرنند، در این مورد کافی است که به یکی از تفسیرهایشان مانند تفسیر قمی یا الصافی یا البرهان و غیره نگاه کنی، اگر به یکی از این تفسیرها نگاه کنی یقین می‌کنی که آنها به تحریف قرآن یقین دارند.

اصل چهارم:

آنها به خاطر انکار سنت صحیح و متواتر پیامبر ﷺ کافرنند، آنها آشکار را اعلام می‌کنند که احادیثی که علمای اهل سنت جمع‌آوری کرده‌اند را قبول ندارند و می‌گویند با آن مخالف هستند.

اصل پنجم:

آنها به علت اینکه اصحاب پیامبر ﷺ را کافر قرار می‌دهند خودشان کافرنند.

اصل ششم:

آنها چون که اهل بیت را ناسزا می‌گویند و کافرشان می‌دانند کافر هستند، همسر پیامبر عایشه صدیقه را تهمت می‌زنند پس آنها کافرنند.

اصل هفتم:

آنان به علت عقاید کفرآمیزی که درباره خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران خدا و روز قیامت و تقدیر خیر و شر دارند کافرند. آنها نادانی و ناتوانی و تردد و دودلی را به خدا نسبت می‌دهند، عقیده بداء که آنها بدان باور دارند همین را می‌گویند، آنان این عقیده را از اربابان خود یعنی یهودیان گرفته‌اند.

عقیده قیامت را بوسیله عقیده رجعت تحریف کرده‌اند، عقیده رجعت را از یهودیان و نیاکان مجوسی خود گرفته‌اند، پس آنها کافرند.

اصل هشتم:

آنها چون امت اسلامی و اهل حق، اهل سنت را کافر می‌دانند کافر هستند، اینها بعضی از اسباب کفر آنها بود که به صورت اجمالی بیان شد، چون اگر بخواهیم به طور مفصل هر یک را توضیح دهیم نیاز به چندین جلد کتاب دارد.

در اینجا دوستم با تعجب گفت:

دعوتگران به تقریب مذاهب چرا آگاه نیستند؟

به او گفتم:

نگو: دعوتگران تقریب، بلکه بگو: قربانیان مکر و فرینی که این دروغگویان منافق خوب بلدند.

او گفت: ولی این دعوتگران عالم هستند پس چگونه عقیده و مذهب این گمراهان را نمی‌دانند؟!.

گفتم: بله آنها چون عقاید این فرقه گمراه را نمی‌دانند مقصّرند، اما منافقان با تقیه با آنها برخورد می‌کنند، اگر تقیه نمی‌کردند طلبه‌ها و علما همه آنها را کافر قرار می‌دادند. او گفت: پس چگونه می‌توان علما را از عقاید کفرآمیز فرقه گمراه امامیه آگاه کرد؟

گفتم: باید من و تو و هر کسی که حقیقت اینها را می‌داند اینها در ملاء عام رسوا کند، و هر جا بگوید که اینها کافر هستند، و این کار امروز بزرگترین جهاد و عبادت است، و نیز نشر و پخش علم صحیح است.

گفت: به امید و یاری خدا.

گفتم: بلند شو، خورشید طلوع کرده است.

او با اعتماد و اطمینانی کامل گفت: مهم نیست که خورشید دنیا طلوع کند و بلکه آنچه مهم‌تر است این است که خورشید یمان بر دلهای ما طلوع کند.

سپس دستهایش را بلند کرد و دعا نمود:

«الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله»

و ما بلند شدیم و همدیگر را به آغوش گرفتیم و او از من پرسید که کجا می‌روی؟

به او گفتم: به خانه می‌روم تا وقایع این حماسه جاویدان را سپرد قلم کنم.

پایان

فهرست مراجع و منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- صحیح بخاری.
- ۳- صحیح مسلم.
- ۴- الشيعة والسنة، إحسان إلهي ظهير.
- ۵- الشيعة وأهل البيت، إحسان إلهي ظهير.
- ۶- الشيعة والقرآن، إحسان إلهي ظهير.
- ۷- الشيعة وتحريف القرآن، لمحمد مال الله.
- ۸- الشيعة والمتعة، لمحمد مال الله.
- ۹- أصول مذهب الشيعة، للدكتور ناصر القفاري.
- ۱۰- حقيقة الشيعة، لعبد الله الموصلي.
- ۱۱- الخطوط العريضة للأسس التي قام عليها دين الشيعة الإمامية، لمحب الدين الخطيب.
- ۱۲- العواصم من القواصم، للقاضي أبي بكر بن العربي.
- ۱۳- البينات في الرد على أباطيل المراجعات، لمحمود الزعبي.
- ۱۴- وجاء دور المجوس، لعبد الله محمد الغريب.
- ۱۵- الملل والنحل، للشهرستاني.
- ۱۶- رسالة في الرد على الرافضة، للشيخ محمد بن عبد الوهاب.
- ۱۷- الرافضة وتفضيل زيارة قبر الحسين رضي الله عنه على حج بيت الله الحرام، د/ عبد المنعم السامرائي.
- ۱۸- رد مفتریات الشيعة الإثني عشرية على الخلفاء الراشدين الثلاثة، لعبد الله بن عبد العزيز العلي.
- ۱۹- فرق الشيعة، للنوبختي.
- ۲۰- رجال الكشي.